(تفسیر فارسی) فارسی

موضوع: تفسیر جلد دوم

مؤلف:

آغاز: با او سخن گویند وجواب از او شنوند گفتند چگونه سخن گوئیم

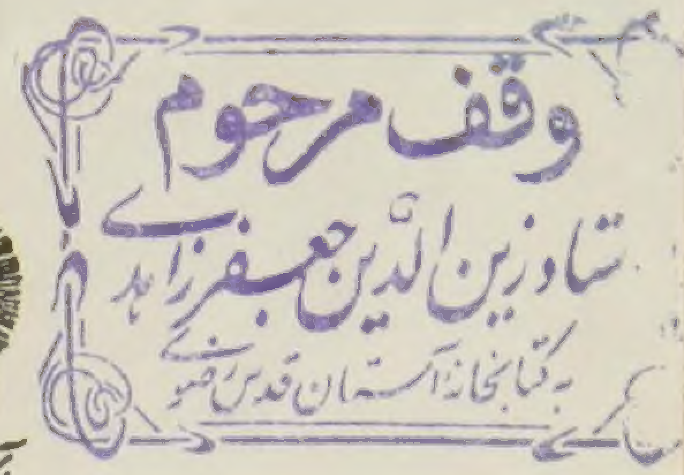
انجام: در حدیث ابی وارد یافته که هر کس سوره ص را بخواند اورا

اندازه: (۲۱) ۲۶×۱۷ برگ (۲۱۴)

خط نسخ و نستعلیق کاغذ نخودی جلد مقوائی

این نسخه بیشتر از تفسیر حسینی (ملاحسین کاشفی) اقتباس شده است

... عیسی که حق بر جزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان در آن جدال میکنند ...
... ما کان لله ان یتخذ من ولد سبحانه اذا قضی ...
... فیکون ... فراگیرد فرزند ...
... جزای ... از اتخاذ ولد چون حکم کند و خواهد کار ...
... گوید هر آن شی را که بباشد ... باشد ...



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: تفسیر

مؤلف متن: علی بن حسن زواره‌ای محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر نوع خط: نسخ و نستعلیق تعداد سطر: ۲۱

جزء کتب: تفسیر زبان: فارسی عدد اوراق: ۲۱۶

طول: ۲۵/۵ عرض: ۱۴ شماره عمومی: ۲۵۲۹۲

وقفی / خریداری تاریخ وقف / خریداری

ملاحظات: اوراق متن و حاشیه ...، کاغذ نخودی، جلد مقوائی، ناقص الطرفین

۲۱۹

اندازهٔ نوشته‌ها: ۱۱/۵×۲۰

[illegible]

وسخن گویند و جواب از او شنوند گفتند چگونه سخن گوییم با آنکه هست در گهواره ...

...که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند عیسی ع پستان مادر در دهان داشت

...ن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح گفت قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ ...

...لنی مبارکا اینما کنت وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ...

حق به ناطق کرده اند در اباین اولا بجهت آنکه آن اول مقامات است و در دیگر ...

...داده است مرا الکتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد و بعضی آورده است که ...

...م مادر و کردانیده مرا پیغمبر گویند در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد و ساعت ...

...شم و امر کرد مرا باقامت نماز و ایتاء زکوة مادام که باشم زنده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي ... بید

...ا شَقِيًّا گردانید مرا نیکوکار با مادر خود و مهربان گرد برده و نگردانید مرا گردنکش ...

...نزا بر کنار نم بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ ...

...حَيًّا و سلام خدای بود بر من چنانکه بر یحیی ع روزی که زادم و روزی که ...

...زه ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ آنکه ذکر او کرد ...

...مریم است نه آنکه نصاری وصف او میکنند میگویم سخن درست و راست آنکه ...

...ند قصه عیسی که حمل بر چیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان در آن جدال میکنند ...

...را دانند ... مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا ...

...ن فَيَكُونُ ... آنکه فرا گیرد فرزندی ... وله مجانس ...

...ذ ... مزا است ... باشد ... خدای به از اتخاذ ولد چون حکم کند و خواهد کاری را ...

...احد ... گوید مر آن شی را که بباش ... بباشد ...

...م ... فناديها من تحتها الا تحزني قد جعل ...
...م را از زير او يعني عيسى يا جبرئيل از زير درخت خرما آواز داد كه غم مخور بدرستي كه بيافريد ...
...پروردگار تو در زير قدم تو جوي آب ... كه از ان بياشامي و بدان طهارت كني و اگر در زير تو رسيد ...
باشد وهزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا ...
...بسوي خود تنه درخت خرما خشك شده را تا بيفكند بر تو خرماي تر و تازه فكلي واشربي
وقري عينا فاما ترين من البشر احدا پس بخور از رطب و بياشام از آب ...
...عيسى رطب بر حول ناني وروشن ساز چشم را بفرزند يا خوشدل شو بسبز شدن درخت و برد ...
...مناسبت با حال تو دارد چه الله قادر است بر اظهار خرما از درخت خشك قدرت دارد بر ايجاد و ...
...طلب بدر پس حق تعالى ملائكه فرستاد تا گرد مريم درآمدند و چون عيسى ع متولد شد او را ...
...ود در حرير بهشت پيچيده در كنار مريم نهادند ندا رسيد كه اگر ببيني از آدميان يكي را و از تو پرسد
از كجا است فقولي اني نذرت للرحمن صوما فلن اكلم اليوم انسيا پس تو گوي
كرده بودم براي خداي تعالى روزه را تخصيص رحمن بجهت رحمت شامله اوست با در و فرزند در ...
عجيب در روزه ايشان ترك طعام و كلام بوده پس سخن نخواهم گفت امروز با هيچ آدمي و با ملائكه سخن ميك...
مناجات ميكنم واين مقدار سخن بجهت اخبار نذر بود يا باشارت ازين خبر داده آورده اند
مريم را در محراب او نيافتند به تفحص او مشغول شده از هر جا ...
فاتت به قومها
...يعني قوم او بدانجا رفتند مريم چون ايشان را ديد عيسى ...
قالوا يا مريم لقد جئت شيئا فريا
۵
گروه بروي فرياد كردند كه اي مريم بدرستي كه آوردي ...
يا اخت هرون ما كان ابوك امرء سوء وما كانت امك بغيا
...برادر بود هرون نام بوده يا هرون مردي ...
[illegible]

...ست راه راست كه بمنزل نجات رساند و از عذاب آخرت برهاند فاختلف الاحزاب ...
...فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم پس اختلاف كردند جماعتي در ميان يكديگر يعني يهود ...
...در باب عيسى ع چه يهودان طريق تفريط گرفتند و ترسايان در جانب افراط افتادند يا ختلف ...
...فرقه گشتند نسطوريه عيسى را ابن الله گفتند و يعقوبيه الله خوانند و ملكانيه ثالث ثلثه ...
...واي مر ايشان را كه كافر شدند و استبعاد نمودند از حاضر شدن روز بزرگ كه قيامت است يا از ...
...اسمع بهم وابصر يوم ياتوننا لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين چه ...
...وران وچه بينا باشند معاندان در ان روز كه بيايند بما و ليكن سود نكند ايشان را ديدن و شنيدن ...
...مواعيد آخرت را و بدان متيقن گردند اما نفع ندهد گويند اين سخن بر طريقه تهديد است ...
...سخنان موحش را وچه بينا باشند بعقوبات باهول ليكن ستمكاران امروز در گمراهي هويدا ...
...يوم الحسرة اذ قضي الامر وهم في غفلة وهم لا يؤمنون و بيم كن ايشان را از ...
...حسرت كه بدان متحير باشند كه چرا بد كرديم و نيكان حسرت خورند كه چرا نيكي بيشتر نكرديم چون كار ...
...پرداخته گردد در روايت است از ابي عبدالله ع كه چون اهل بهشت در بهشت قرار گيرند و اهل دوزخ در ...
...از نزد حق و علا ندا كند كه يا اهل الجنة بباشيد جاويد در جنت كه در اينجا موت نيست و يا اهل ...
...دوزخ هميشه كه مرگ نيست در اينجا و گويند منادي كننده امير المومنين ع خواهد بود چنانچه مذكور شد ...
...عدة الداعي نقل ميكند از صادق ع كه در قيامت كسي كه حسرت او از همه بيشتر است آن مردي است كه ...
...م باشد در ... بر هول افتد و بيابانهاي پرخطر قطع كند بسبب جمع مال بعد از ان ...
...ت و فاني سازد جواني و قوت خود را در عبادات و طاعات و صلوات ...
...را از اسلام شناسد و داند كه كسي كه عمر ... افضل تواند بود و باكثرت حج ...
...ن و احتجاج بگويد بروايات و اخبار ... در عناد و ضلالت تمادي نمايد كه اين حسرت از ...

جهنم افتد این مرد گوید واویلا آیا عاجز شدم [illegible] ودامن در هم کشید از فرو [illegible]
بسبب چه درین ورطه و بلیه عظیم افتادم ملائکه گویند مر او را که ای شقی آن عمل برای تو هیچ فایده نداد [illegible]
نبی و ایمان بنبوت حضرت رسالت پناه اعظم فروض را ضایع کرده که بر تو لازم بود و بدان التزام نمای که فوت
[illegible] ولی امر بود آن را ضایع گذاشتی و التزام نمودی آنچه خدای تعالی بر تو حرام کرده است که اقتدا به دشمنان
هر که دوست خدا را بگذارد و دشمنان او را بردارد و اینش سزا باشد پس اگر بشنید بدل اعمال [illegible]
[illegible] از اول او تا آخر و عوض صدقات تو صدقه جمیع اموال دنیا بلکه صد چندان بر روی زمین باشد از طلا که
[illegible] نمیکند ترا از خدای تعالی مگر دوری و مهجوری و از سخط و عذاب او الا قرب و نزدیکی جستن ز دوزخ و بشارت
[illegible] و نحن اندازان و ایشان کافران و معاندان نمیکروند بآفت و متعلقان اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ
مَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بدرستی که ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است بعد [illegible]
و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارتست بفنای احدیت و فنای خلقیت
[illegible] اذیان و هیبت لم یزل اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از [illegible] بنشاند
[illegible] بر گف جود کند ندای کبریا در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چون ما سوی او معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت
[illegible] جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بیت هرچه در عرصه امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را با عدم آباد برد
[illegible] الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا و یاد کن برای قوم خود قصه ابراهیم را که همه اهل ملل تفضیل [illegible]
[illegible] بنور ندی او مباهات میکنند پس از توحید و خبر ده ایشان را بدرستی که او بود راستگوینده و مبالغه کننده
[illegible] کار و درست گفتار پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ
وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا یاد کن از آنکه گفت ابراهیم علیه السلام که بمنزله پدر او بود یعنی آزر بن ناخور را ای پدر من [illegible]
[illegible] بشنود دعا و نبیا ز تو او نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره یا
[illegible] در دفع مضار و جلب منافع يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا
[illegible] ای پدر آمده است بمن بطریق وحی از دانش آنچه بتو نیامده پس پیروی من کن تا بنمایم ترا راه راست و درست
[illegible] ترا بدان سبب زود بمقصود رسانند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا

٣

ای پدر من پرستش مکن دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی بدرستی که شیطان هست مر خدا را فرمان نابرنده
[illegible] آدم را سجده نکرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا
[illegible] من میترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد باشی
[illegible] قرین در لعنت و همنشین در عقوبت قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ
وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا گفت آزر مر او را آیا روی گردانیده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده
[illegible] اگر باز نایستی از مخالفت با از گفتن عیب و مذمت ایشان هر آینه ترا دشنام دهم یا سنگسار کنم و دور
[illegible] زمانی دراز یا از صحبت و حرمت من ای پسر قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ
بِي حَفِيًّا گفت ابراهیم علیه السلام سلام تودیع بر تو یعنی مرده وداع میکنم و گفته اند مقابله کرد تهدید و ظلم او را
[illegible] تا نرم گردد و با ایمان در آید در اخبار مذکور است که چون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد آزر گفت که از رفتن [illegible]
[illegible] یک خدای داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علیه السلام با ایمان او امید وار شده بود سلام کرد و گفت
[illegible] آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود استغفار برای کفار است دعا تو فیق است از جهت [illegible]
[illegible] بسبب مغفرت ایمان میتوانند بود و بدرستی که خدای من هست بمن مهربان است و در اجابت دعا و عدد [illegible]
وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا و کناره
[illegible] مرا از شما و از آنچه می پرستید از بت پرستان میگوید دوری میجویم از شما و از آنچه هم که میخوانید و
بجز خدای تعالی یعنی بتان و میخواهم خدای خود را و می پرستم بیگانگی شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستش
[illegible] و تصدیر کلام بعسی تواضع است و هضم نفس و تنبیه بر آنکه اجابت و انابت تفضل [illegible]
[illegible] در خاتمت امرات بیت تا آخر کار ز آتش بوته عشق خالص که برون آید و رسوا که شود یا
[illegible] از طوفان بتان بی بهره و ضایع باشید و من امید وارم که از حق سبحانه و تعالی بهره تمام گیرم بیت
[illegible] جا بر آید بهره نکرد اند از انعام عمیم تا در بحر النحو آورده که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان
[illegible] و در اطراف آن جبال سیر فرمود تا عمش آزر بمرد باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد
[illegible] بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد که در سوره انبیا یاد کرده است و با ساره و لوط [illegible]

... فلما اعتزلهم وما یعبدون من دون الله وهبنا له اسحق و
وكلا جعلنا نبيا پس آنهنگام که دور شد ابراهیم ع از بت پرستان و یکذاشت ایشان را و آنچه را از غیر کمی پرستیدند
بخشیدیم مر او را از ساره اسحق و یعقوب یعنی فرزند و پس از و نبیره و همه را کردانیدیم پیغمبر ووهبنا
لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق عليا و بخشیدیم مر ایشان را از بخشش خود و گویند مراد از
اولاد است که باقی نارزانی داشت و دادیم ایشان را الخ یعنی مشتمل بر صدق یا ذکر نیکو و جاری میشد در
بر زبان مجاز است و این اشارت باجابت دعای حضرت ابراهیم ع حیث قال واجعل لی لسان صدق فی
واذكر في الكتاب موسى انه كان مخلصا وكان رسولا نبيا و یاد کن در قرآن قصه موسی را ع بدرستیکه
بوده شده ازاد از ماسوی تعالی و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی
بی با آنکه اخص واعم است کفته اند که خدای تعالی اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وناديناه
من جانب الطور الايمن وقربناه نجيا و ندا کردیم موسی را از جانب کوه زیرا از طرف راست موسی ع و نزدیک
کردیم ... قرب در حالی که راز گوینده بود با ما یعنی امر مرتفع داشته میگویند موسی را هم بالا بردند از آسمانی
بر پس حجابی دیگر تا بجای آواز قلم که توریة بدان نوشته میشد استماع کرد نقل آورده که مانند حیاة جسمانی و
حجاب غرض قرب شرف است نه مکانی چه او منزه است از مکان صاحب کشف الاسرار آورده که موسی ع را
روش و لما جاء موسى لميقاتنا اشارت بروش اوست وقربناه نجيا عبارت از کشش او سالک تا در روش
کشش در رسید خطر را با او کار نیست ووهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبيا و بخشیدیم
عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما یاری کردن برادر او هرون را بوزارت و تدبیر مهم در حالی که پیغمبر بود واذكر
في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد وكان رسولا نبيا و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل ع را بدرستیکه
عده و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق آورده اند که کسی را وعده داد که همین جا منتظر تو باشم تا بیایی سه شبانروز
... آورده که اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت غذای او درخت خوردنی بود دیگر بار
وكان يامر اهله بالصلوة والزكوة وكان عند ربه مرضيا و بود که میفرمود کسان خود ...

... ادریس ... بنی ایشان و از ذریت آنها که بردیم ...
دریس اند و از فرزندان ابراهیم ع و از ذریت یعقوب و اسرائیل و ممن هدینا و از آنها که راه نمودیم ایشان را بحق و
میان مردمان به نبوت چون خوانده شدی بر ایشان آیتهای خدا در کتب منزل بر ایشان بروی در افتادندی
بودند مر خدای را و گریندگان از خوف و گریه را با استماع تلاوت کلام ربانی نسبتی تمام است چه
ید دیگر شد و اگر نتوانند خود را بتکلیف بگریه دارند کلام دوست مهیج شوقست چون آتش شوق
از دیده خون آب بخت گیرد این سجده پنجم است از سجدات کلام ایزدی و سجود انعام نام گفته اند و گریه که
بر روح و سرور گویند چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رحمت و موجب عجب و مرتبی نتیجه او طرب زاینده
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا
ان فرزندان بد که از فرط غفلت فرو گذاشتند نماز را یا ترک کردند و پیروی نمودند آرزوهای نفس را
زنا و امثال آن پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری را یا عذاب زیان گویند چاهیست
از اهل آن چاه بخدای تعالی پناه جویند و بقول بعضی وادیست در جهنم که آتش او تیزتر و عذاب او بخبرتر
و متابعان آن آرزو را بدانجا برند الا من تاب وامن وعمل صالحا فاولئك يدخلون
شيئا مگر آنکه بازگشته باشند از عصیان و ایمان آورده باشند بدل و زبان و کرده کارهای
آن گروه که متصف بصفت ایمان و متسم بسمت توبه درآیند به بهشت و ستم دیده نشوند در جزای
خود ایشان چیزی کم نکنند و اجر بهشت باشد که ایشان را درآورند جنات عدن التي وعد
بالغيب انه كان وعده ماتيا بوستانهای اقامت آنها که وعده داد بهشت خدای تعالی
بندگان خود را وعده داد به بهشت و آن از ایشان غایب یا ایشان از آن غایبند
از آن غیب یا که نیست ... کرده وعده خدای تعالی آینده یعنی موعود او که بهشت
رسیده لا يسمعون فيها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا

مات اقوال وافعال وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ
ن از قرآن قصه ادریس را که پسر نبیره شیث و جد پدر نوح است ع و نام او اخنوخ بوده و بجهت
ل با ادریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد وی بود و
جامع الاصول آورده که ادریس ع که یکصد سال قبل از وفات آدم ع متولد شد بدرستی که او بود را
نده از حق و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه قرب یا او را به بهشت رسانید
م چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ادریس ع در آسمان چهارم
ع اخبار متنوعات ابن عباس رض و علی بن ابراهیم رحمه الله این مضمون را آورده که ادریس
ف مناجات کرد که الهی با وجود آنکه مقدار یکروز میان من و آفتاب است از حرارت او باحراق
مسته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب بر او سبک گردان و او را از تاب حرارت
محفوظ دار چون صباح شد دعای وی را اجابت کرد و بعد روز دیگر فرشته را که حامل آفتاب بود را
وارت او فهم نکرد سبب آن از حضرت عزت عز شانه استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق
م و فرشته استجازه نموده بزیارت ادریس ع بزمین آمد و بالتماس ادریس او را بر پر با فر خود نشا
رد نزدیک مطلع آفتاب رسانید و باستدعای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرا
فرمود که حکم الهی در باره این مرد که تو میگویی آنست که هم اکنون نزدیک مطلع آفتاب فوت شود و چون
ف نقد جان تو ابنقی ارواح سپرده و طوطی روح شرف بشکرستان قدس پرواز کرده و عیاشی
در آسمان چهارم و پنجم آورده و در روایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس ع مشتاق
ن ها رده بزمین آمد و او را دریافت و بار آخر با التماس ادریس جان وی بر داشت و بازش ... جان
ور او را بآسمان برده دوزخ بوی نمود و از آنجا به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد اُولَٰئِكَ الَّذِينَ
مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيمَ وَا
هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا اِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ان کرده

ببار
ن اثاثا و
واقع بودند
ئیات و منظر
فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ
را که هر که هست در گمراهی و دوری
مهر او را خدای تعالی و باز میکشد عمر
سا حَتّٰى اِذَا رَاَوْا مَا يُوعَدُونَ اِ
مَكَانًا وَاَضْعَفُ جُنْدًا تا وقتی که ببینند آنچه بیم
یا روز قیامت مشاهده خواری و نکال بوند آنند از
کان چه جای مومنان درجات باشند و ماوای مشرکان ان
ضعیفتر است از همه سپاه یعنی دوستان و مددکاران جواب
وائمه علیهم السلام یاری و مددکاری رسد و مشرکان و موافقان از
الظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى
تُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ادومی و زاید خدا
ه از قرآن نازل شده حتی
های اشاعته باقی ابدی ا
ت ... یادشت ...

گفته فرمود که وَكَمْ اَهْلَكْنَا
ان عرب که وی را که
ائین ... از آن
عذاب
ما

حتی نبی یا صدا هم که گفت ... که نخست ورا در آتش افکند یا هر طبقه که در ...
وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا و بیشتر از شهای ...
... گذر رسنده و گذارنده بر دوزخ اما چون مومنان آیند آتش سرد و افسرده گردد و ...
... که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که حق تعالی وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها ...
... که ما آتش اندیدیم و ایشان گویند که دیدید ...
... آتش او بسبب ... ما خامده بود که شما گذر کردید بر ...
... شما فرو مرده است و ... اند که این حکم که با آتش بگویید که فرو میر ...
... و جنت و نار خواهد بود که امر الهی است و بفرمان الهی هیجا نکه برای مومنان با آتش بگ ...
... و برای کافران و معاندان بزاید گرد و گیرد و آتش را مجال تخلف نیست از اطاعت ...
... او دست خداست در ورود بر دوزخ بر پرورد گار حتمی و قطعی که این حکم کرده
... وعده الیست که البته واقع شود و در آن خلاف نیست ... گر تر آمده ... خویش میدهند
آن ... اند که ورود بمعنی دخولست ... جابر بن عبدالله الانصاری رضوان الله علیه از حضرت رسول
روایت که ورود دخولست هیچ بری و فاجر نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان سرد و سلامت
... ابراهیم ... و موید این قولست آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید ثم ننجی الذین اتقوا و
... الظالمین فیها جثیا برهانیم ایشان را که پرهیز کردند از ...
... را در آتش ... آمدگان و اذا تتلی علیهم ایاتنا ...
امنوا ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا و چون ...
... یا دلایل یا اعجازش کوشند اما نکه منکر دیدند از صنادید ...
... شما را گویند کدام ازین دو گروه مومن و کافر بهتر بد از ...
... در وآماده و شما را ... گوشه ایست ...
... است ... ایشان ... از حسن ...

۲

6

... که حضرت موسی تلقین کرده بود ادا کردند قال فمن ربکما یا موسی چون این کلمه شنید ...
... که از پیش پرورد گار تو آمده ایم از خود حرف زده بجای آنکه بایستی گفت که کیست پرورد گار من گفت
... پرورد گار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید بزعم آنکه او رب است نکته در آنکه موسی را
... کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود دو چیز گفته اند یکی آنکه موسی در نبوت اصل بود و هرون ...
... دوم آنکه دانسته بود که در زبان موسی عقده است و سخن او نیک مفهوم نمیشود خواست که او را از نزد حضار ...
... و تحقیق کند که تبیین سخن نتواند کرد در جواب چه از آن عقده خبر نداشت پس موسی علیه ...
... ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی گفت پرورد گار ما آنکس است که از محض ...
... هر چیز را از انواع مخلوقات صورتی و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یکی اخلاق را ...
... او در وجود و معاش به ... راه نمود او را بدان ... کرده ... کیفیت انتفاع ...
... هر حیوانی با زوج داد نظر او در خلق و صورت و راه از دواج و امتزاج بدو نمود و گویند خلق
... آلت و تقدیر کلام انی که داد آفرید کار آفریدگان خود را هر چیزی که بدان محتاجند و چون مقصود بیان ...
... پرستان را تقدیم کرد و این جواب در غایت بلاغت از جهت اختصار و اظهار او از تمامی موجود ...
... که می باید و دلالت کردن او بر آنکه غنی قادر بالذات و منعم علی الاطلاق وحده ...
... وجود و محتاجت ... کل الوجوه پس بحکم فبهت الذی کفر فرعون که این سخن شنید متحیر شد
... قوم او ... جنس خدای میل کنند سخن را ... دیگر کشید و جهت تحیر موسی علیه السلام
... القرون الاولی گفت ... چون قوما
... در ...
قال علمها

وساطع بیرمادون خواهد بود در شفاعت وقالوا اتخذ الرحمن ولدا

بیاری از روی جهل که فرا گرفت خدای تعالی فرزندی چنانکه یهود عزیر را و نصاری عیسی را علیهم السلام بگوا

شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخ

ناخوش وبی دیانه نزدیک شد که آسمانها شکافته از عظمت آن سخن و پاره سکا

شتن ... پاره پاره کرد ان دعوا للرحمن ولدا وما ینبغی للرحمن

داند مر خدا را فرزند یعنی بدو نسبت دهند و نیز در لایق مر خدا را آنکه فرا گیرد

ست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق سبحانه و تعالی از مجانست منزه و مبرا

جانب اشعارات بانکه هر چه سوای اوست نعمت و منعم علیه است پس حاجت

شد از اصول و فروع آن و میان آن نعمتها پس چگونه حکم کنند او را

ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا لقد احصیهم وعدهم عدا هر که

در قیامت بسوی ... حساب

قدرتی که همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده ... را

شمرده است اشخاص و افعال ایشان را شمردنی وکلهم اتیه یوم القیمة

شند بوی در روز قیامت تنها بی اتباع و انصار ان الذین امنوا وعملوا

الرحمن ودا اندرستی آنانکه بگرویدند و کردند عملهای پسندیده زود باشد که

دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط

دوست دارد بنده را جبرئیل را گوید که من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست

بگیرد و منادی کنند ... آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید

دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان نیز او را دوست دارند

... ... الارض مهدا

سلک لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی

دکار خدا آنکیست که برای شما زمین را فرش گسترانیده که بران نشینید و مسکن سازید و روشن گردانید برای

زمین راهها تا بدان راه از زمینی بزمینی میروید و بمطالع خود قیام مینمایید و فرو فرستاد از آسمان آبی که

پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت ... ما

بیرون می آریم باب باران اصناف گوناگون از رستنیهای پراکنده که لون و طعم و رایحه هر یکی مخالف

دارای اتب ... کلوا وارعوا انعامکم ان فی ذلک لایات لاولی النهی یعنی گفتیم بخورید ... بیرون

دیم هر چیز که خوردن را شاید از اثمار و حبوب و بقول و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها ...

دن شما را اشاید بدرستی در آنچه مذکور شد هر اینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت سبحانی خدا و ندانی ...

ایشان صافی باشد از کدورات ریب و خالی از شایبه عیب ... اتباع اهل هوا ...

میداد عو زمود که صاحبان عقول خلاصه ... منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری

از زمین شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است ... آورده ...

خاکی ... قدرت خدای ... نطفه که ماده وجود اوست ...

... چهار ده ...

النظام

سوی ع از ولادت من ارو فانما یسرناه بلسانك لتبشر به المتقین
نیست که آسان گردانیده ایم وار را یا آنکه منزل ساختیم بزبان تو یعنی بلغت عرب
رده ایم یا مژده دهی بدان پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده اند و بیم کنی تا
ت را وکم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد او
که دیدیم پیش از قوم تو از اهل زمانی یعنی در هر قرنی قومی از مشرکان بهلاکت رسانیدیم
بندگان یکی را یا می شنوی مر ایشان را آواز پوشیده یعنی حق عذاب با بدیشان
ن شخص باقی که کسی به بینند و نه آواز برجای که کسی شنود بلکه موکل قهر الهی با هیکل
در دام خمول و نسیان انداخته گوئیا هرگز نبوده اند روایتست از پیغمبر صلعم که هر که
حق سبحانه و تعالی ده حسنه بوی بعدد آنکه تکذیب کرده ذکریا را و تصدیق نموده او
علیهم السلم که درین سوره مذکور شد و بعدد کسی که در دنیا خوانده خدای تعالی را

طه مایة وخمس وثلثون آیة مکیة بسم الله

نزلنا علیك القرآن لتشقی الا تذکرة لمن یخشی در ... یکی از
معقد لد اختلاف نیست که در طه یعنی این را دو حرف مقطعه دانند و گویند اسم
اسم طاهر و هادی و بقول بعضی این دو حرف قسمند و هر یکی اشارتست بحرفی
رت یا بطینت پاک و بهمت ... رسالت پناه صلعم و در تیسیر از ابی عبدالله
میکند که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول الله و یطهرکم تطهیرا و نقوا
نیت و نبارت ... آورده که طا طیبه و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم
با حضرت رسالت صلعم خطاب ... ای بشر و حرف ندا از وی حذف
حضرت که طالب ... طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر از ذنوب و هادی
... که طا ... [illegible]

ان تربیه جامعیت حضرتست ... ابن عبدالله رحمه الله از ابی عبدالله نقل میکند که حضرت
بوانست بر انگشتان پایهای مبارک ایستادی تا بفت پایهای مبارکش ورم کرد انا انشکو
... وفرستاد که طه و آن بلغت طی یعنی یا محمد فرو فرستادیم بر تو قران را تا در رنج
از خود رمیده گردانی و رنج طاعت بر خود نهی و خندان ... بر قدمها با تست که الم
رسد لیکن فرستادیم انرا بر توجه پند دادن مرا کسی را که بترسد یعنی در دل او خشیت و رفتی
حسب انتفاع اوست و اگرنه تذکر عامست تنزیلا ممن خلق الارض
فرستاده شد از انکس که بیافرید زمین و آسمانهای بلند ... افعال متقنه و صفا
... بیان کرد
... بلند را او ...
... خدای ...
... و تعالی بر ملک خود مستولی و غالب و بعضی بر عرش وقف میکرده اند و خوانده اند استوی له ما فی السموات
که ابی عبدالله ... دراعراف ... ذکر یافت له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما
الثری مراو رانست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلی
و بلند از اصناف ملائکه و طبقات ستارگان و هوا و آنچه در زیر طبقه ثری است
... که گویند که صخره بر بالای اوست ... از تفاسیر آورده بروایت
فردوس فرشتگانست و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاو و از فردوس قوایم گاو
... آب است بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب ...
الثری متشی نیست وما تحت الثری و حق سبحانه ... داند ... تفسیر نقل میکند
عبدالله ... که زمین بر پشت ... است ... بر صخره ... بر پشت ...
... آب بر پشت حوت است ... بر صخره ... بر پشت ...

دلستف

چون فهم ایشان نشنید نغز مود وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی واگر آشکارا کنی سخن این در...

پوشیده دانچه پوشیده تر است از پوشیده گویند که سر آنست که بنده میگوید و می پوشد واخفی آنکه

دیگر هر خواهد کرد یا سر آنست که با کس گویند واخفی آنکه در دل خود نهان دارند و علی بن ابراهیم گوید که سر آنست

دادی [illegible] را واخفی آنکه بخاطر خطور کند و فراموش کنی الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی او

کی نیست معبودی سزای پرستش مگر او مراو راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وهل اتاک

حدیث موسی اذ رای نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها

بقبس او اجد علی النار هدی وهیچ آمده است بتو خبر خوبی و قصه او دانسته [illegible]

اقتدا کنی یاد کن چون دید موسی آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی از شعیب ع دستوری طلبید بمصر رود

به بیند شعیب اجازت داده اهل ورا با او روان کرد شبی که هوا ابر دبود و مظلم و برف می بارید [illegible]

راه گم کردند نزدیک وادی ایمن رسیدند وصفورا دختر شعیب که حلیله او بود درد وضع حمل پیدا آمد

موسی چندانکه سعی نمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید پس گفت مر اهل و عیال

که درنگ کنید در همین موضع بدرستی که من دیدم آتشی را شاید بیاورم برای شما از آن آتش شعله در سر چوب

گرفته یا جمره خورد از آن یعنی فتیله یا چوب سوزان یا اخگری بیارم تا شاید که بیابم بر سر آن آتش راه

[illegible] رسانند پس گمان خود را گذاشت و گوسفندان وی نیز در آن صحرا متفرق شده بود [illegible] مضطر

بجانب آتش روان شد چون آن ام بود فلما اتیها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع

نعلیک انک بالواد المقدس طوی [illegible] آن هنگام که بیامد با آن آتش آتشی دید سفید و در درخت مشاهده کرد

عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آتش هیچکس نه [illegible] شد و از روشنی و سبزی درخت متعجب بود

کرده شد که ای موسی بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است [illegible]

شو که منم آفریدگار تو پس بیرون کن و بیفکن [illegible] پای خود نعلین خود را [illegible]

[illegible]

...گشته پس بعد وادی کس از راه مرو که هلاک شوی القصه چون موسی نعلین بیرون کرد در...

...رسید که وما تلک بیمینک یا موسی واین چه چیز است بدست است توای موسی

...موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست است استفهام بمعنی تنبیه

...با عجایب بنی و غرایب مشاهده کنی قال هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها

...علی غنمی ولی فیها مآرب اخری گفت موسی این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت...

...ده گز بود و قید موسی چنانکه مذکور شد و سر او دو شاخ داشته و در زیر او سنان نشانده...

...بهشت [illegible] یافت یا علیق یا نبوه از آدم ع میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی رسید

...داد و جهت تفویض نعم ربانی بر آن افزود و گفت تکیه میکنم بر آن عصا چون خود را...

...هایی و کارهای دیگر هست مآرب اخری نفرمود بجهت رعایت فواصل آورده اند که در راه...

...و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی...

...چاهی که رسیدی تنه او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی

...چوب هر چه بودی بر و بدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی...

...را با او کارهاست قال القها یا موسی فالقها فاذا هی حیة تسعی گفت

...بیفکن او را یا موسی گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور می باید افکند پس بیفکند او را در قفای

...اژدهای عظیم بگوش وی رسید باز نگریست پس آن عصا مار بود [illegible] مشتاق بهر جانب...

...وی روز شد بعد از آن بزرگ شد برابر شتر [illegible] و دراز گشت و بر چهار قایمه بسطر کوتاه...

...کنگره های دهن او شتاد یا چهل ذرع بود و در دهان او دندانهای بزرگ و دو چشم...

...بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ را از بیخ برکندی و کوردی چون...

[illegible] شد [illegible] قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی

...پیر میفرمود ... و گفته اند نعلین یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن ... قبری ... گوید که فکر ...
...ن ... در عالم تفرید قدم برد و کونین ... که تو بوادی ... مبارک که طوی نام اوست
...ت فاستمع لما یوحی إننی أنا الله لا إله إلا أنا فاعبدنی وأقم الصلوة لذکری ...
...بوت پس گوش فرا دار بمن الخبر که وحی کرده میشود بتو و آن ... کرامت ... که ...
...رای بجرم آورد ... اند که چون ندا کرده شد موسی ع گفت کیست تکلم کننده این ... جو ...
...د که این چون تواند بود آخر گفت التمس که این کلام حقست زیرا که میشنیدم از جمیع جهات
...رتست که موسی تلقی کرد از پروردکار خود کلام او را تلقی روحانی بود او ... متمثل شد ...
...نقال کرد بحس مشترک که پس انتقاش یافت ... اختصاص بعضوی و جهتی انکار ... نمود که ...
...انتی پس مرا پرستش کن ... مقصود بود ... تقدیر توحید که منتهی علت ... که
...ی از اقسام عبادت نماز را تخصیص نمود که بپای دار نماز را برای آنکه مرا یاد کنی در آن یا ...
...خاصه ذکر من باشد یعنی ما آن ریا نباشد یا جهت اوقات ذکر من که مواقیت صلوة ... یا ...
...که از وقت شده پس از ذکر قضا کند ... قول حدیثی ... باقیه ...
...ب نماز از وقت شود یا فراموش کند چون بیادش آید قضا کند و خواند ... وأقم الصلوة
...ریف بر قول اول ... و حدانیت ... باکه اوست ... عبادت ...
...ا ربیعت اوست إن الساعة آتیة أکاد أخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی
...ساعت رستخیز آینده است میخواهم که پنهان دارم وقت او ...
...باشند و اکاد اخفیها ... که هم ... از برای ازاله ... از ...
...یس ... بسیار ... است ... ده بود ...
افشر ... فلا یصدنک عنها من لا یؤمن ...

٢

...ن ... یا ...
...ر دریا ... ی ...
...شر ... ابد ... ت
...ن سؤلک یا مو...
...ب مسول ...
...ر إذ أوحینا إلی ...
...دادیم در وقتی که ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب
...یم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم ... ایاه ...
...نقذفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل یأخذه عدو لی وعدو ...
...محبة منی ولتصنع علی عینی ...
...ی نهاده باشی و سر آن ... محکم ساخته پس ... قال
...دریا صورتش ... است ... دریا او را ... بکناره چون ...
...صورت ... تعلق ... اراده حق تعالی ... دریا را گردانیده که گوییا صاحب تمیز است
...و آب جاری ... امر داشته که او را بساحل افکند با ... او را دشمن که
...راست یعنی فرعون ... بالمحبت ... آورده اند که مادر موسی ع
...در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جوی از آن دریا بکنار فرعون ... صندوق
...در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر از
...سیاه چشم برون آمد ... که در چشمهای موسی ع ... که هر که او را دیدی دو
...که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد ... و افکندیم
...

٤

مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار
درآمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت
... اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله
... وقتلت نفسا فنجیناک من الغم وفتناک فتونا
... بگفت آیا دلالت کنم شما را ای حافظان بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد
... حسان کنیم مریم بیرون رفت و فی الحال مادر را بیاورد و
... ترا بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم و عده آن بود که
... تا شاید روشن شود چشم مادر بلقای تو و تا اندوه
... خانه کرد از فرعونیان دانستند و قصد تو کردند
... بدین هجرت کرد و بیامورانیدیم آنچه ...
... موسی ... و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص
... اهل مدین ثم جئت علی قدر یا موسی پس ...
... انقضای اجلی شبانی که بعد از آن ...
... پس آمدی در وادی باندازه که مقرر کرده بود
... اذهب انت واخوک بآیاتی ولا تنیا فی ذکری
... خاص ساختم برای تو محبت خود ... دوست گفتم
... ترا ... مادر تو ... سستی مکنید در ... دار
... بدرستی که او ... از حد در گذشت فقولا له
... زرم ...
... عقب کند ...

بر بارة ...
... خود را بسوی ...
... درخشنده و با شعاع بوده
... نشانه دیگر باشد بر پیغمبری تو ...
... تا بنماییم ترا بعض از نشانهای ...
... فرعون و دعوت ... بدرستی که او از حد در گذشته و دعوی ...
... مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر
... خدای ... تقویت قلب آغاز دعا کرد و از روی تضرع و نیاز قال رب
یسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی
اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک
... گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من سینه مرا ...
و در ... از هر سخنی ... و آسان کن برای من کار مرا ...
تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی که فرعون موسی را در طفولیت در کنار داشت موسی دست ...
... و قدری از ریش او بکند فرعون از خشم ... قتل او حکم کرد ... فرعون
... که این کودک ... درخشان دیده و بران متوجه شد و اگر جمره آتش ببیند ... دست
طشتی پر از آتش و طشتی پر از یاقوت پیش موسی آوردند جبرئیل ... دست ... بسوی جمره
برداشت و در دهن نهاد و زبانش بسوخت ... بماند و سخنش ... مفهوم نمیشد
که تا آن عقده منحل گردد و اختلاف کرده اند در آنکه عقده زبانش ... بعض برآنند
... بعض زبانی ... فصیح ... و اکر ... و جواب ...
... عقده زبانش ... مانع فهم کردن کلام ...

مکور النهار علی اللیل
اللیل علی النهار

ای بعاده راجی ساعت و آیس متکلف و فایده در ارسال ایشان و مانع را
ثبت است و قطع معذرت و تذکره بهر محقق است و خشیت جهه متوهم چرا که
وبرسد پس موسی ع از این سخن متنبه مصر شد و با سر اهل خود نرفت در تبلیغ آورد
و نیامد و روز نیز از وی خبری نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضا را از اهل مدین جمع
اخته پیش بدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی ع بدیشان رسید
بیرون آمدکه باستقبال برادر بمدین روان شد پس در اثنای طریق ملاقات شد بودند و مو
دو برادر از آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمود خبر داده
از آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم بقتل و قطع و صلب میکند موسی ع اندیشنا
ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی گفتند ای پروردگار ما بدرستی
بر ما بنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه نمائیم یا آنکه زیاده کند طغیان خود را
ادبار بگوید قال لا تخافا اننی معکما اسمع وا‌ری گفت خدای تعالی
طغیان او بدرستی که من با شمایم بحفظ و نصرت میشنوم دعای شما را با او و کو
ربا شما بعین خاطر جمع دارید که من میشنوم و میبینم نگذارم که ضرری بشما رسد فاتیا
فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم قد جئناک بایة
پس بروید بدو و بگویید ما دو فرستاده پروردگار توایم پس بفرست با ما
باز دارد و مسکن آبای ما بوده و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه
خ

لا نخلفه نحن ولا انت مکانا سوی پس هر آینه بیاریم ما برای تو جادو
نیکو کنیم مردمان بدانند که تو سحر نیستی جادو کر پس مقرر کن میان ما و میان خود وعده
وجه خلاف نکنیم از آن نه ما و نه تو چون وعده برسد حاضر شویم در جائی که مساوی باشد
مکانا مستوی هموار که در او پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال موعدکم
الناس ضحی گفت موسی ع زمان وعده شما روز آرایش قبطیانست آن روز عید بود مر اهل
و تماشا کردندی یا نوروز بود یا عاشورا و آنکه جمع کرده شوند مردمان
از ... با روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی ع آن روز را
... ... روس الاشهاد حمت وقوع پذیرد و خبر باطراف و اکناف
فجمع کیده ثم اتی پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد جهت جمع کردن سحره
کنند ... سحره و آلات سحر پس آمدند بوعدگاه ما و آن
کذبا فیسحتکم بعذاب وقد خاب من افتری
که ای قوم وای بر شما افترا مکنید و مبندید بر خدای ...
... دروغ بر خدای ... مبندید ... دیگری با او
... شما را بعذابی که ... و بدرستی که بی بهره و نومید است هر که افترا کرد بر خدای
بینهم واسروا النجوی قالوا ان هذان لساحران یریدان ان یخرجاکم
... شود کردند جادوان در کار زبان ... استماع کلام موسی ... این سخن ساحران
... گروهی را از ملازمان فرعون ... اگر او بر ما غالب شود ...

بلحارث بن کعب و در هر سه حال اعراب آن بالف باشد و این حروف موافق لغت ایشان ...
شان محذوف باشد و هذان لساحران خبرش یا انکه بمعنی نعم بود یا بودش مبتدا و خبر و لکن لام
بر خبر مبتدا و گویند اصل او انه هذان لساحران است پس حذف ضمیر کرده اند اما موکد بلام لایق ...
ابو عمرو ان هذین است و این خود ظاهر است و حفص إِنْ بتخفیف میخواند یا انکه مخففه باشد
یا آن نافیه باشد و لام بمعنی الا بود یعنی ما هذان الا ساحران و این نیز ... هر دو ... ساحر
نیز شنیده اند که موسی و هرون علیهما السلام ساحر اند و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر و آنگفت که
کیدکم ثم ائتوا صفا وقد افلح الیوم من استعلی پس حال چنین است جمع کنید
نیز آلات سحر را پس بیایید صف کشیده بسوی میدان تا مهابت شما در دل مردم افتد و جهد کنید
شوید و بدرستی که فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز هر که برتر آمد در سحر پس جادوان ...
صف کشیدند و موسی و هرون ع در برابر ایشان بایستادند و سحره ... از حبل و ...
و بر زمین ساخت بمیدان آوردند بطریق ادب قالوا یا موسی اما ان تلقی واما
من القی گفتند ای موسی یا انکه تو می افکنی عصای خود را و یا انکه ما باشیم نخستین که افکند موسی ع
از روی ادب یا از وجهی اعتبار آن و بی جوابی از ایشان قال بل القوا فاذا حبالهم و
الیه من سحرهم انها تسعی گفت بیفکنید ایشان جادویهای خود بیفکندند ...
زمین در اضطراب آمد پس انگار رسنها و عصاهای ایشان ... موسی از جادوی و کید ایشان ...
آن میرود و میشتابد فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک انت
پس دریافت موسی در دل خود ترسی از انکه ... میان معجزه و سحر فرق نکنند یا انکه متفرق
عصا و حبال ... و هم بر موسی ... از انکه ...

... ساخته اند بدرستی که آنچه ساخته اند فریب جادوست و رستگاری نیابد ساحر و فیروز
... رود موسی ع عصا بیفکند اژدهای عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات
... از ترس روی بگریز نهادند موسی ع او را بگرفت باز عصا شد جادوان دانستند که آن
... را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی است فالقی السحرة سجدا
... هرون و موسی پس افکنده شدند یعنی تا بدان معجزات ایشان زاد در روی افکندند در خاک
... خدای را از روی صدق گفتند گرویدیم به پروردگار موسی و هرون علیهما السلام تقدیم هرون
... است یا رعایت فواصل و ملاحظه روس آیهای یا بجهت انکه چون فرعون در کودکی تربیت
... بر موسی میکرد یاد کرد او را مقدم میداشت توهم آن بود که مراد فرعون است ذکر
... تعالی آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر
... ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل ولتعلمن
... وابقی گفت فرعون که بگرویدید و تصدیق کردند موسی را پیش از انکه دستوری دهم
... بدو بگروید ... که موسی هر آینه بزرگ شماست انکه بیاموخت شما را جادوی ...
... ساخته خواهید که ملک مرا براندازید پس هر آینه ببرم دستها و پایهای شما ...
... بعضی هر آینه بر آویزم شما را در تنههای درخت خرما که دراز ترین درختانست تا همه کس
... تا بدانید که کدام از ما قوی تر یا خدای موسی ... از روی ...
... ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از تواتر انوار ملاطفات ربانی که بر دل
... شده و داغ ادبار و کفر از ایشان ... در جواب فرعون قالوا لن نؤثرک علی ما جاءنا
... والذی فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا آمنا
... خطایانا وما اکرهتنا علیه من السحر والله خیر وابقی گفتند ما ترا نگزینیم و
... آمد با از معجزات و ... و گویند که در ... ایشان ... بودند
...

آزید پس بکن هرچه مستی کننده آن بین هرچه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم و دیگر هر خرفات ت
که تو حکم کنی درین زندگانی دنیا حکم تو در بعض ازین جهات که ما هستیم بیش جاری نیست هرچه میخواهی میکن در
و باینده ترا از حکم معزول و بمهم خود مشغول خواهی بود دستو امروز بگو هرچه خواهی میکنی خود را بتو نیز
و بدرستی که ما گرویدیم به پروردگار تا بیامرزد گناهان ما را از کفر و معاصی و بیامرزد آنچه اکراه کردی
از آموختن جادوی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد و با خواندن آن ایشان را ز اکرا
اکراهت و ایشان از خدای تعالی مغفرت آن اکراه طلبیدند گویند که در جمیع ادیان با کراه موا
مواخذه از دین اسلام برداشته شده و خدای تعالی بهتر است از روی جزا و مکافات و باینده تر
تو ما را بر کفر می بینی که انقطاع بدان راه دارد و خدای تعالی برایمان اجر عطا میکند که گرد زه
إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ بدرستی که هر کس آید بر
پروردگار بر کفر میرد پس بدرستی که مر او راست دوزخ نمیرد دران تا از عذاب برهد و نه زنده بمند زندگا
وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ و هر که بیا
بمنند تحقیق کرده کارهای شایسته پس آن گروه مومنان و نیکوکاران مرایشان راست درجات
جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ
اقامت بوستانها روان از زیر اشجار آن جویهای در حالتی که آن گروه جاوید باشند آن جزا دران جو
یاد داشت آنکس است که پاک شد از دامن کفر و طغیان و از جامه عناد و عصیان
تا اینجا کلام سحرهاست و آیات احتمال آن دارد که ابتدای آن از کلام الهی باشد وَلَقَدْ
مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ
و هر آینه ما وحی کردیم بموسی ع بعد وقتی که فرعون از رویت معجزه متاثر نشد و در تعذیب بنی ا
ما کفتیم موسی را که شب ببند کان مرا از مصر و چون بکنار دریا در رسند و لشکر فرعون از عقب
فرا گیرد برای ایشان راهی عظیم کوید که بزن عصا تا پیدا کنیم برای ایشان راهی در دریا
آب ولای نبود نترسی در دریا از که فرعونیان شما را دریابند و نترسی از غرقه

مت بگذرانیم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و روز دیگر قبطیان خبردار شدند در حال
عظیم اتفاد که در ماندند روز دیگر لشکر جمع کردند فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ
مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ پس از بیرون آمدن بنی اسرائیل فرعون
لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی ع با قوم خود گذشته بودند فرعونیان نیز در آمدند پس دریافت ایشان را
از دریا آنچه دریافت ابهام از برای تعظیم مسند الیه است یعنی موج دریافت ایشان را آنکس بکند آن
رای آن وضع توان کردن و گمراه کرد گروه خود را در دین و راه ننمود هدایت است وما آید
سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ
مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ای
قوم بدرستی که رهانیدیم شما را از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند و وعده دادیم شما را تورات
یا شما جانب راست کوه طور و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین و مرغ بریان که در تیه بود
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ
بخورید از پاکیزها و حلالها که شما را روزی کرده ایم و از حد در مگذرید
ذخیره منهید از برای روز دیگر یا شکر بگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود است
آن نعمت بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید پس فرود آید بر شما خشم من و هر که فرود آید بر و خشم من پس بتحقیق افتاد در
اهلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ و بدرستی که هر آینه آمرزنده
آنکس را که توبه کرد از شرک و عناد و ایمان آورده بوحدانیت و بکرد عمل نیکو یعنی فرایض را ادا نمود پس راه
است برفت یعنی بر سنن سید المرسلین و طریق امیر المومنین و ملت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
باد و حقیت ایشان استقامت ورزیده آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون شدند نمودند
از برای ما قوانین قواعد احکام آن موسی ع در این باب با حضرت رب الارباب
مناجات کرد و خطاب رسید که با اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام ملت حق
موسی ع هارون قوم

بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که چهل روز دیگر می آیم و کتاب ربانی می آورم و چون نزدیک طور رسید قوم را بگذاشت
و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بر بالای کوه برآمد خطاب ربانی رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ
عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی از گروه خود ای موسی
قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ گفت موسی که ایشان گروه مردان اند که می آیند
بر اثر من و باندک مدتی برسند و شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود گردی از من چه امتثال امر و وفای بعهد
تو موجب رضا و خشنودی تست یعنی پیش آمدن از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی و رضای تو بود
سؤال از سبب عجلت متضمن انکار عجلت است از آن حیثیت که آن بالذات نقیصه است که منضم شده با آن اغفال قوم
و ایهام تعظیم بر ایشان و لهذا موسی عم از هر دو امر جواب فرمود و مقدم داشت انکار را چه او اهم بود اول اهم اولا
فرمود و دیگر رب ترضی قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ گفت خدای تعالی پس بدرستی که ما
در فتنه انداختیم قوم ترا یعنی چون ایشان میل بعبادت عجل کردند ما ایشان را در وادی خذلان گذاشتیم و نظر
لطف از ایشان برداشتیم چنانکه عباس ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که موسی عم گفت که ای پروردگار من ساختن
عجل از سامری بود بانگ دادن از که بود فرمود که از من بود ای موسی چون ایشان از من برگشته و میل بعجل نمودند
و آماده شدند برای عبادت او من نیز ایشان را در فتنه انداختم و بدان مبتلا ساختم نگاهدار سر رشته تا آنکه دارم
و پیدا کردم فتنه را بسوی اغفال قوم تو از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان و گمراه کرد ایشان را سبب گمراهی ایشان سامری
و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند از کرمان بود یا از اهل باجرما نه از قوم بنی اسرائیل بلکه منافق
بوده و از قوم گوساله پرستان بود و او را موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیلست و در وقتی که فرعون ابنای
ملک را میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند و حق تعالی جبرئیل عم را امر فرمود تا او را پرورش
دهد و ماکول و مشروب وی را مهیا کرداند و محافظت نمود و بدین سبب او جبرئیل را شناخته و در روز غرق شدن فرعون از زیر
سم اسب وی قبضه خاک برداشته و در وقتی که موسی عم بطور رفت سامری نزد هارون آمد و گفت پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم
و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می بینیم که بنی اسرائیل از آن مینهند و میفروشند حکم فرمای تا همه را جمع کنند دلسوز آنرا
هرون امر فرمود تا تمام پیرایها بیاوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری را خوب میدانست یعنی آن زر
بگداخت

بگداخت و قالبی ساخت آن زر گداخته را در آن ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل
که فرس الحیوة میگفتند در درون وی ریخته و آن خاک زنده گشت و گوشت و پوست برو پیدا شده بآواز در آمد و گویند
زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند صبحگاه و وقتی موسی را آگاه خبر داد
که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا پس موسی باز گشت از مناجات
خود بعد از آنکه چهل روز بگذشت و الواح فرا گرفت بسوی قوم خشمناک بر ایشان اندوهگین از عمل ایشان و چون
بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرده و در ملامت
بر روی ایشان باز کرد قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ
أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي گفت ای گروه من آیا وعده نداده بود شما را پروردگار شما
وعده راست و نیکو که توریه بشما دهد و من باز اصراف قوم شما بطلب آن رفته بودم آیا پس دراز شد بر شما زمان
مفارقت من و آن دراز کشید چه من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم یا خواستید آنکه فرود آید
بر شما خشم از خدای شما بعبادت عجل پس خلاف کردید عهد مرا یا وعده را که کرده بودید بثبات و ایمان و قیام بامر
قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَٰلِكَ
أَلْقَى السَّامِرِيُّ گفتند گوساله پرستان خلاف نکرده ایم وعده ترا بقوت و اختیار خود که اگر ما را بحال خود میگذاشتند و تسویل
نمیکرد ما را سامری ما خلاف وعده تو نمیکردیم و قدم در ورطه مخالفت تو نمی نهادیم ولیکن تحمیل کرده شدیم ما یعنی ما را تکلیف کردند
ما برداشتیم بارها از پیرایه قوم قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هرون پس همچنانکه
ما افکنده بودیم سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا
هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا
پس بیرون آورد سامری برای ایشان گوساله کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود پس گفتند سامری و متابعان وی این گوساله
خدای شماست و خدای موسی پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت [illegible] قول عبده عجل و گویند قول خدای
سبحانه و تعالی است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان آیا نمی بینند و نمیدانند گوساله پرستان آنکه باز نمیگرداند
گوساله بسوی ایشان سخنی [illegible] جوابی نمیدهد و نمی تواند برای ایشان زیانی و نه سودی یعنی قدرت ندارد

...رسانیدن سود بکسی و چنین چیزی را که داعی خود در جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید
ولقد قال لهم هرون من قبل یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری
...ی که گفت مر ایشانرا هرون ع پیش از آمدن موسی از طور از روی موعظه که ای گروه جز این نیست که مبتلا شده اید
...باره یعنی به پرستش او و بدرستی که پروردگار شما خدای بسیار بخشایش است پس متابعت کنید مرا در عبادت او و گردن نهید
...بان مرا و بر دین ثابت باشید قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی گفتند ما همیشه باشیم
...پرستش گوساله مجاوران و مقیمان تا وقتی که باز گردد بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نه و آنچه سامری گفته است
...ین خدای موسی است راست گفت یا نه پس چون موسی ع باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانکه گذشت آنگه روی به برادر آورد
...از غایت غضب موی پیشانی و محاسن او را بدست گرفته سوی خود کشید و از روی عتاب قال یا هرون ما منعک
اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری یعنی ای هرون چه چیز باز داشت ترا چون دیدی که ایشان
...گمراه شدند از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا آنکه از پی من در آیی و خود را بمن رسانی آیا
...سیدی از روی مهر قال یبنؤم لا تاخذ بلحیتی ولا براسی انی خشیت ان تقول فرقت بین
بنی اسرائیل ولم ترقب قولی قال فما خطبک یا سامری گفت هرون ع از روی استعطاف ای پسر مادر
...اگرچه قول اصح برادر پدر و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی و بملایمت گفت که مگیر محاسن مرا و موی سر مرا
...بدرستی که من بترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشانرا بگذارم و از پی تو بیایم از آنکه تو گویی جدایی انداختی میان بنی اسرائیل
...نگاه نداشتی سخن مرا که گفته بودم در وقت رفتن بطور با هرون که نبود اخلفنی فی قومی واصلح که اصلاح کار ایشان ... جماعت
...اعدا را با ایشان چنانکه امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از رحلت حضرت رسالت ص که بمنزله هرون بود این شیوه را مرعی داشت
...در اصلاح کوشید و هر چند اهل خلاف در افساد میکوشیدند تا کار بجایی رسید که دیگر تحمل امکان نماند که دین بسیار خلل
...پذیرفت تا مهم بمجادله و محاربه کشید و حق از باطل امتیاز یافت و بر همه چون روز معلوم شد اما همان بعضی در مقام عناد
...ماندند و این امر اعظم بقیامت انداختند تا حق تعالی حکم و رحمت دارد و بسیاری از آن نیز خبری چند بظهور قایم آل محمد ص
...بوقوع خواهد آمد چنانکه شمه در سوره ... ذکر یافت القصه موسی ع این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد گفت
...چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت قبضة
من

من اثر الرسول فنبذتها وکذلک سولت لی نفسی گفت سامری که بینا شدم بچیزی که بینا نبودند بدان بنی اسرائیل
یا بچیزی یعنی جبرئیل ع را دیدم و بشناختم پس فرا گرفتم مشتی خاک از نشان سم اسب جبرئیل علیه السلام مراد است که
خاک زیر سم اسب جبرئیل گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم پس درافکندم از آن در دهان
گوساله تا زنده شد و بآواز درآمد و همچنین که کنیم بیارایست برای من نفس من و در نظر من نیکو آورد این کار را در تفسیر علی
بن ابراهیم رحمه الله مذکور است و در لباب نیز مسطور است که موسی ع قصد قتل سامری کرد از حق تعالی ندا آمد که او را
مکش که صفت سخاوت بر او غالبست و چون از سخای او خلق را بود نفع حیات از و باز نتوان داشت مر
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض انبساطا ظاهر میشود قال فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس
وان لک موعدا لن تخلفه وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم
نسفا گفت موسی ع سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند پس بیرون رو از میان ما پس بدرستی که هست ترا از
عقوبت در زندگانی تا آنکه گویی هر که را نزدیک تو آید مساس یعنی مرا دور شو از نزدیک من چه متنفر شده بود که هر که نزدیک او بود
بوی او را و آنکس را هر دو تب گرفتی پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها میگشت و هرکه از دور
بیا او میگرد که نزدیک من میایید و علی بن ابراهیم رحمه الله علیه در تفسیر آورده و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است که جمعی از اولاد
سامری که در مصر و شامات مسکن دارند در این زمان نیز همان حال دارند و ایشانرا بدین علامات میشناسند القصه موسی ع
سامری را حکم کرد برفتن و گفتن لا مساس و فرمود که این عقوبت دنیاست و بدرستی که مر عذاب تراست وعده در
آخرت که بهیچ وجه خلاف نکنند با تو در آن بلکه بوفا رسانند و بنگر تا آن معبودی که تو بودی پیوسته به پرستش او مقیم
بخوف و بیم هر آینه بسوزانیم او را با آتش و این بر قول کسی است که گوید این گوساله را گوشت و پوست بود یا بسوهان
او را براده سازیم و این بر آن قولست که او جسدی بود زرین بی حیات پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده آنرا
او را در دریا پراکنده ساختنی تا بدانند چیزی که او را توان سوخت و برد و توان ساخت صفت الوهیت بر آن
اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شیء علما
جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست آن خدایی است که نیست معبودی بحقیقه بجز او و فرا رسیده است بهمه چیزها
از روی دانش یعنی خدای بحق و معبود مطلق کسی که علم او محیط باشد بهمه اشیا و دانا بود بکلها و جزوی از جزئیات را

الله علیه وآ

برسند و نبود که دعوی مماثلت نماید او را در کمال علم و قدرت پس غالب کو سامری که اگر زنده نیز باشد چون تصور معبودیت
دران توان کرد این کمال عناد و نادانی است که چیزی را که توان سوختن به پرستش او در ساختن پس موسی امر فرمود تا آن عجل
بسوختند و خاکسترش را بباد دادند و در دریا انداختند با دست موسی چه زند سحر سامری كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ
مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا همچنانکه قصه موسی بر تو خواندیم میخوانیم بر تو ای محمد
از خبرها آنچه بتحقیق گذشته است یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو باشد و تنبیه و تذکر
مستبصران امت تو بدرستی که داده ایم ترا از نزدیک ما یاد کردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل
بر قصها و اخبار ها تا اولو الابصار نظر اعتبار بر و کار زنند و بهره از فواید آن بردارند و بوحدانیت او و نبوت تو
اقرار کنند و تنکیر از برای تعظیم است مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ
وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا هر که روی بگرداند ازین ذکر که نبوت تو یا قرآنست که جامع وجوه سعادات دلالت
پس بدرستی که آن معرض بردارد روز قیامت باری که گناهست و عناد و جهلی که جاوید باشد در آن روز یعنی در جزای آن
جمع خالدین و توحید اعرض حملات بر معنی لفظ و بدا است مرایشان را روز رستخیز بار ایشان که گناهست و انکار
يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا
روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل صور را در دمد و حشر کنیم گناهکاران را از بعضی ایشان که زرق آورده اند در آن روز
کبود چشمان زیرا که زرقت عین بدترین الوان است و ابغض آن نزد عرب چه اهل روم در آن زمان اعدا
عدو ایشان بودند همه ازرق چشم بودند و در جراحت که زرقت عین و سواد وجه علامت دوزخیان و گفته اند
حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غایب چشم در عما کبود میشود و از غایت تشنگی نیز رنگ میل میکند مخافت
میان ایشان نهان و آهسته میگویند با یکدیگر درنگ نکردید مگر ده شبانروز یا در دنیا این قدر بیش نبود یعنی در جنب
درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیا را نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً
إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ما که خداوندیم داناتریم بانچه ایشان میگویند چون گوید تمامتر ایشان از روی عقل
درنگ نکردید در قبر یا در دنیا مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا یا قبر مقدار یکشبانروز بیش نبوده و گفته اند که
هول قیامت فراموش کرده اند برایشان زمان بودن ایشان در دنیا یا در قبر نسبت دادند آنگروه بعمر دنیا را کوتاه

شمرند خصوصا عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد عمری که بدان سان گذرد کوته بر آورده اند که مردمان ثقیف
یا که از ثقیف از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا و می پرسند ترا از کوهها یعنی از حال آن بگوی ای پیغمبر در جواب ایشان
که بقدرت کامله پراکنده سازد آن را بکلی پراکنده یعنی صاحب لباب آورده که برکند آنها را از بیخ پس فرو ریزد
چون ریگ پس باد دهد بر اینو ستیه تا او متفرق سازد و در تبیان گوید که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و در دریا افکند
قرار کا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا بگذارد زمین را پس پدیدار کاو ایشان یعنی زمین اجبال را
دلالت دارد اگر چه زمینی مذکور نشده خالی و هموار زمینی در آن بلندی و پستی و شیار، بلکه اجزای آن همه یک صف باشد
اول اعتبار احساس است و دوم باعتبار قیاس هندسی لهذا ذکر عوج بکسر فرمود که مخصوص معانی است و نه محسوس
يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا در آن روز
پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل ع که ایشان را بخواند بمحشرگاه هیچ میلی و کجی نکنند از او یعنی هیچ مدعو
که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مؤمنان بسرعت و کافران به درنگ که گویند آنچنان باید و فرو تر کار ترا
بر اند ما محترز پست شود آوازها برای بخشاینده خدای تعالی از عظمت و مهابت وی با وجود صفت رحمت آوازها بجز آنا نشنید
پس نشنوی تو در آن روز مگر آواز نرم که گویند صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا آن روز سود ندارد در خواست کسی مر دیگری را مگر آن را که دستوری
دهد بر شفاعت او را خدای تعالی و بپسندد برای وی سخن شفیع را و مراد است که آن مقام محمود آن حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا میداند خدای تعالی آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت
و آنچه پس ایشانست از کار دنیا و در تفسیر علی بن ابراهیم که وارد شده که پیش احوال انبیاست و پس اخبار قائم آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین و احاطه نمیتواند کرد جمیع عالمیان بذات خدای تعالی از جهة دانش یعنی علم بذات آلهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای او علم احاطه
علمت بد حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمیز او از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مستقر عدم
احاطات بود ممتنع باشد چه زوال انبات و قلب حقایق روا نیست و عدم احاطه علم بدو نه از قصور نسبت
علیه و نقصان است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا
علمیه را

دخار و فرو تر شوند اصحاب ریو بیها یعنی روز حشر هم مردمان ذلیل و خاضع بکنند مر خدای را زنده پاینده را همچنان ران

در دست اسیران و گویند مراد مرکان و مجرمانند و بدرستی که بی بهره شد و نومید گشت هر که برداشت ظلم را یعنی

با و شرک و انکار بر گرفته بموقف حشر آرد وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا

و هر که بکند کارهای شایسته و حال آنکه او مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان که طریق اهل بیت

رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم شرطست یا آنکه اصول خمسه را بدلیل بداند و اعتقاد کند پس هر که باین عقیده عمل نیکو

کند پس نترسد در آن روز از ستم و بیداد که زیادتی سیئات و ناز کردن و شکست نقصان حسنات یا فرو تر از ثواب مستحق

کند بر وجهی که وعده کرده اند همچنان و گویند هم در و ننمایند بنقصان عوض نه از حسنات و معذب گردانند و نه از

سیئات وی افزایند وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه وعید را فرو فرستادیم کتاب را قرآنی بلغت

عرب و مکرر گردانیدیم در و از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ شاید که به پرهیزند مرکان

و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید یا تجدید کند قرآن مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فتعالی الله

الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

پس برتر است خدای تعالی از صفات مخلوقات یا منزه از الحاد ملحدین یا برتر از قول مشرکین پادشاه نافذ الحکم ثابت

در ذات و صفات خود یا سزاوار پادشاهی که الحق الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام وحی نازل

شدی آیتی بر حضرت رسالت صلعم خواندی آنحضرت قبل از تمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود با

جبرئیل قرائت میفرمود آیت آمد که شتاب منمای بتلاوت قرآن پیش از آنکه ادا کرده شود بتو وحی آن و گفته گویند

یعنی قرآن را مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید و بگوی ای پروردگار من بیفزای مرا دانش باحکام شرع

یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا آنچه بمن وحی کنی نیکو محفوظ ماند یا بده مرا علمی در لطایف قیدی مذکور است

که موسی عم زیادتی علم طلبید او را احوال بخضر عم کردند و بی طلب پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله دعا از زیادتی علم بیاموخت

حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در منزلت ادبنی ربی فاحسن تادیبی قل رب زدنی علما سبق خوانده باشد

آینه در درسگاه و علمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والآخرین گوش هوش مستفید انبیا و اولیا شده اند

واقل

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و بدرستی که ما وصیت کردیم و فرستادیم بسوی آدم صحف

پیش از این زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد ان شجر نهی است نه تحریم پس فراموش ترک آن بود چه وصیت عزیمت

انبیا علیهم السلام قایم شد پس فراموش کرد آن امر را بنا بر استغراق شهود بوده بمثل خاتم در قصه موسی و خضر

علیهما السلام گذشت و نیافتیم مر او را عزمی یعنی صبر بر آن نهی و ذکر وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى

و یاد کن چون گفتیم مر ملایکه را که سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و کرامت پس همه سجده کردند مگر دیو رانده و دور

مانده از رحمت سر باز زد از سجده این جمله مستانفه است از برای بیان آنکه منع کرد او را از سجود و آن استکبار

بود پس گفتیم ای آدم بدرستی که این دیو دشمن است مر ترا و جفت که حوا است پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون

شدن شما نشود از بهشت که تو در رنج افتی پس چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معیشت

مهیا می باید کرد إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى بدرستی که ترا است در بهشت آنکه گرسنه نشوی در

که همه نعمتها آماده است و برهنه نگردی از ملبوسات آنچه باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى

و بدرستی که تو تشنه نشوی در وی که عیون و انهار دایم است و در آفتاب نمانی که همیشه سایه بهشت و ظل بهشت

ظلیلست و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست که گفته شد فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ

هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه ببهشت

در آمد و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا با آدم باز گفت و آدم از مرگ ترسان شد تصور مرگ خود را

بدیشان نموده رجوع کرد و بطریق تضرع علاج مرگ طلبید گفت ای آدم خلاص از مرض خوردن میوه

شجرة الخلد است آیا دلالت کنم ترا بر درخت خلد یعنی جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز نمیرد و راه نمایم ترا

بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدو نرسد آدم گفت دلالت کن مرا بآن ابلیس یعنی دلالت داد آدم و حوا را بشجره منهیه

نهی تنزیهی فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى پس خوردند از آن درخت پس آشکارا شد مر ایشان را عورت ایشان یعنی

لباس بهشت از ایشان بر رفت و برهنه شدند و در ایستادند و میچسبانیدند بر عورت خود از برگ

نت و نافرمانی انجا ارتکاب او ولی است یعنی ترک اولی کرد آدم فرمان پروردگار خود را در خوردن میوه درخت بهشت پس تبه کار شد
بمطلوب خود که عمر جاودان است و بعد از آن به توبه و استغفار قیام نمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اهل بیت برگزیده او علیهم
السلام را شفاعت آورد در عیون الرضا مذکور است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که یا ابن رسول الله انبیا
معصوم هستند گفته نماید فرمود که بلی معصومند گفت پس معنی وعصی آدم ربه فغوی چه باشد فرمود که حق تعالی ادم فرمود
آدم را که ساکن شو و جفت تو در بهشت پس بخورید از نعمتهای و میوه‌ها از هر جا که خواهید و نزدیک مشوید این
درخت را و اشارت به درخت گندم بود و نفرمود که ازین درخت مخورید و از جنس او نیز پس ایشان از درخت نخوردند
و غیر آن خوردند بسبب آنکه ابلیس اغوا کرد در آنکه در بهشت چون بدروغ سوگند خورد و این پیش از نبوت بود
و این نه گناهیست که مستحق عقوبت گردد بلکه ترک اولی بود در مقام توبه درآمدند و در محل دیگر در عیون الرضا مذکور است که آن امر از
ادم علیه السلام در بهشت بوجود آمد نه در زمین و حق تعالی او را در زمین حجت و خلیفه ساخته بود و در این عصمت داشت و حضرت آدم
آن باز گشت باید نمود در آن حال که خلیفه بود و معتبر است نه آن و با وجود این بازگشت نمود در آنجا و توبه کرد
ثم اجتبیه ربه فتاب علیه وهدی پس برگزید او را پروردگار او پس قبول کرد توبه او را و راه نمود او را
بثبات توبه و تشبث باسباب عصمت قال اهبطا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو فاما یاتینکم
منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی گفت خدای تعالی مر آدم و حوا را که فرود آیید از بهشت
همه با هم بعض از اولاد مر بعض را دشمن بوجه امر معاش چنانکه حالا واقع است از تجارت و تخاصم و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند
عداوت ذریت هر دو با هم ظاهر است پس اگر بیاید شما وقتی که در زمین باشید از نزد یک من راه نماینده یا
آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول و نایب وی که امام معصوم است پس هر که پیروی کند از آن هدی من گمراه
نشود در دنیا و رنج نبیند در آخرت یعنی عقوبت و بلا و عذاب مبتلا نشود ومن اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی وقد
کنت بصیرا پس هر که روی برتابد از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من و رسول که
فرستاده منست یا امام که منصوب من باشد پس بتحقیق مر او راست زیستنی تنگ در دنیا اگر چه مالدار باشد
بانکه بخل ورزد و بر خود معیشت تنگ کند و انفاق نکند چنانچه باید بر عیال و زکوة ندهد و در وجوه خیر صرف ننماید
و دین

زیرا پیش سبب تکیب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا شود یا قناعت از و لستانند و بدام حرص در ماند یا هر چند
پر مال باشد مثل آنان که ابن زر اموال قیاس می باشد لیکن آن در جنب اموزگی تنگ است و اندک
است چنانکه در کشف الغمه آورده و دیگر کتب مذکور است که روزی امام حسن بن علی علیهما السلام غسل نموده بود و از
خانه بیرون آمده و جامهای فاخر پوشیده و بانواع عطریات مطیب معطر نور بر روی حسنش پرتو
افکنده و حسن صورتش از کمال معنی خبر میداد و باد صبا نفحات غالیه سایش باطراف عالم میرساند بر بغله
رهوار خوش رفتار سوار غلامان حاشیه کش بسیار در پیش و پس و از یمین و یسار ناگاه یهودی پیش آمد که از
غایت احتیاج گویا خاک مذلت بر فرقش بیخته اند و تخم فلاکت در نهاد زمینش کاشته و از برهنگی دستش
و دستی بهم پس گرفته و عورت خود را از مردم نهفته و از گرسنگی نه پای رفتارش بود و نه زبان گفتار و امام حسن علیه السلام را
توقیف نمود و گفت یا ابن رسول الله از تو انصافی میخواهم آن حضرت فرمود که از چه چیز گفت از آنکه جد تو فرموده که
الدنیا سجن المومن وجنة الکافر دنیا زندان مومنانست و بهشت کافران و تو مومنی و من کافر و من می‌بینم دنیا را
مر بهشتی از برای تو که باین تنعم میکنی و لذت می یابی و میدانم از آنکه زندانی از برای من که حضرت آن مرا
بر حد هلاک رسانیده و فقر و فاقه آن مرا از هر ذوات چشانیده امام حسن علیه السلام که کلام او را شنید نور تایید الهی
بر دل منیرش درخشید و استخراج جواب نمود بفهم عالمانه خود از خزانه علم باری که از پدر بزرگوارش میراث گرفته بود
واضح و ظاهر گردانید بر یهودی خطاء ظن و بطلان زعم او را و فرمود ای مرد اگر نظر کنی بانچه اماده کرده است
حق تعالی در برای من و در برای اوفت از آن نعمات که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده هر آینه بدانی که پیش
از انتقال من بسوی آن در دنیا در تنگنای زندانم با نواع مشقت و اگر ببینی آنکه حق جل و علا برای تو
کافران مهیا ساخته در آخرت از سعیر نار جحیم و نکال عذاب مقیم هر آینه بدانی قبل از بازگشت تو بان جای
در بهشتی یعنی با اضاف نعمت و وسعت پس متاع دنیا اندکست و محسوبست بنعیم آخرت و گفته اند معیشت
ضنک عذاب قبر است یا زقوم و ضریع و خشر کنیم آن معرض را در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نبیند مگر جهنم را
عقوبتهای گوید ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا نابینا و بدرستی که بودم بینا وقتی که سر از قبر بر آوردم
قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی گوید خدای تعالی کار همچنین است که در آن

آمد بتو آیتهای کتاب ما با دلایل قدرت و علامات وحدت ما یاد نساده ما و اوصیای او بعد از وی پس پشت سر
نهادی از آن و ترک کردی آنرا همچنانکه تو ترک کردی آنرا امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذَلِكَ
نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى و همچنین که دهنده
از آیات جزا و پاداشت میدهیم او را که از حد در گذشته باشد یعنی که ترک آورد و عناد ورزد و ایمان نیاورد بآیتهای
پروردگار خود بلکه تکذیب نمود و آیت بزرگتر مذکور شد که آن بود و هر آینه عذاب آخرت سختتر است از
عیشی این سرای و پاینده‌تر جهت آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ
فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن
نساخت آنکه چند هلاک کردیم پیش از ایشان از اهل قرنهای گذشته چون قوم ثمود میروند بوقت تجارت
در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب می‌بینند بدرستی که در آن اهلاک هر آینه
نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار در حق خداوندان عقول ناهیه یا نهی عقلهای که نهی کنند ارباب خود را
از نفاق و معاصی وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر کلمه‌ایست پیش رفته
و پیشی گرفته از پروردگار تو که عذاب منکران را تأخیر افکند تا از نسل ایشان مومنان بر ولا آرد هر آینه بودی
عذاب ایشان لازم ایشان زیرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا قریش که مستاصل شدندی و وقتی نام برده شده عطف
بر کلمه یعنی اگر وعده تأخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهم کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ عَلَى
مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ
لَعَلَّكَ تَرْضَى پس شکیبایی کن ای محمد بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد
و این صبر بآیه السیف منسوخ است و نماز گذار نماز مقرون بحمد پروردگار تو یعنی نماز گذار در حالتی که حمد گوی خدا را بر توفیق
و هدایت پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر و در بعضی از ساعات شب
پس نماز گذار یعنی مغرب و عشا و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزد زوالست و آن طرف آخر نصف
اولست از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع او جهت آنست از التباس یا باعتبار نصفین و حس
در آناء اللیل از برای اشارت است و در و تنبیه است بر آنکه ابتدا وقت عشا پیش از اول شب و زمان

اینجا

۳۰

اینجا مقدم داشت بجهت اختصاص او بمزید فضل چه دل در وی جمع‌تر میباشد و نفس با مزیت تر جهت
و عبادت در وی اشق است و از جهت صحیح آنچه خدا فرمود إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا بعضی ساعات
شب و حمل تقبیل برات است از ساعات روز و صواب تر از روی قرات و ابن عباس فرمود که مراد از آناء اللیل نماز
نمازهای شب است پس در این اوقات ادا کن نماز را شاید و البته چنین است که خشنود شوی یا خشنودی را صحیح
اقوال بکرامت باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت و کرد و لسوف یعطیک ربک فترضی
این قول میکند آورده اند که مهمانی بمنزل حضرت رسالت صلعم از حله نزول نمود آنحضرت با آنکه در خانه چیزی نبود
زره خود را نزد یهودی نهاد برای ضیافت و این آیه بواسطه تسلیه دل مبارک وحی نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ
إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى و باز مکش
نظر چشمهای خود را یعنی منگر بسوی آنچه برخوردار گردانیدیم بدان چیز صنفها را از گروه چون وثنی و کتابی داده ایم ایشان را
زینت‌گاه دنیا که مال و منالست تا بیازماییم ایشان را در آن یا از زیادتی فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم ایشان را
بسبب آن زیرا که دنیا را قبول کرده اند و دین را گذاشته اند و روزی دادن پروردگار تو ترا روز بروز
بآنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت بهتر است از مالهای فانی و حطام دنیوی یا عبادات ایشان پاینده‌تر
در کشف الاسرار آورده که زهره در لغت شکوفه است و حق سبحانه و تعالی دنیا را شکوفه خوانده زیرا که تر و تازگی
او دو سه روز بیش نباشد اندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ
عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى و امر کن اهل خود را بنماز چون حق سبحانه و تعالی
امر فرمود پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله که امر فرماید بنماز پس واجب بر ما که امر کنیم اهالی خود را بنماز بدلیل تأسی
بآنحضرت و تأسی بمعنی اقتدا است و کریمه قوا انفسکم و اهلیکم نارا مؤید اینست و ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام فرموده
که حق سبحانه و تعالی امر فرمود آنحضرت را که تخصیص دهد اهل خود را بنماز نه دیگر مردم تا معلوم شود مردمان را که اهل او را
منزلتی هست نزد حق تعالی که دیگران را نیست و لهذا اول عموم کرد امر بنماز مثل اقیموا الصلوه و دیگر امر بخصوص نمود
و صبر کن بران یعنی مداومت نمای نمیخواهیم ترا روزی دادن یعنی نمیگوییم که خود و کسان خود را روزی ده ما روزی
میدهیم تو را و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ البال باش آورده اند که حق سبحانه و تعالی بعمر

زمود از طلب رزق بگوید که ما نیز ممنوع باشیم بدلیل تأسی و حال آنکه ما را طلب نمی‌کند رزق کفاف و مطلوب جای رست
جدا از خواص آنحضرت است و در ین تأسی واجب نیست چون مطلوب آنحضرت اعلی مطالب است بتکلیف که او را و ما نیز
ما را نخواهند فرمود و سر انجام پسندیده مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام نقل میکند که چون تنگی
بعضی از اهل آنحضرت رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی و این آیت خواندی وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ
أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ وگفتند کافران مکه چرا نمی آرد برای ما آیتی از پروردگار خود بخبر
واز آنچه ما میطلبیم معجزها ظاهر نمیکرداند آیا نیامد بدیشان خبر آنچه در کتابها پیش از خدای متفرع بر تکذیب انبیا
هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یا نیامد بدیشان نمی‌شنوند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة
و انجیل است از صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بشارت قدوم مبارک او و حقیقت آنست که چون ایشان طلب
معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا با عظم معجزات که قرآنست فرمود که آیا نیامده است بدیشان بیان روشن
مشتمل بر خلاصه و زبدهٔ آنچه در کتب سماویه بوده و آورندهٔ آن امیست که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم
نگرفته و همه فصحای عرب از اتیان بمثل آن سوره عاجزند با وجود چنین معجزی واضح آیتی دیگر طلبیدن عناد و انکار است
وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ
أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ واگر ما هلاک کردیمی کفار مکه را بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان پیش از بعث حضرت رسول
یا قبل از نزول قرآن هر آینه گفتندی ای پروردگار ما چرا نفرستادی بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی
پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که با وی فرستادی پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل واسر و رسوا گردیم در قیامت
بدخول در آتش پس قطع حجت ایشان را بپیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا
فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ بگو هر یکی از ما و شما منتظر است تا آنکه حال دیگر را
بیند شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را پس انتظار برید و منتظر باشید پس زود باشد که بدانید
در قیامت معلوم گردد که بتحقیق کیانند خداوندان راه راست و کیست راه یافته مراد پیغمبر است و آل بزرگوار او
صلوات الله علیهم که راه یافته اند و هم راه نماینده اند پیغمبر صلی الله علیه فرمود که هر که بخواند سورهٔ طه را بدهند صحیفهٔ وی
در روز قیامت ثواب مهاجرین و انصار که کمر انقیاد بسته بودند سورة الانبياء مائة واحدى عشر آية
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ
فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ نزدیک آمد مردمان را وقت حساب اعمال ایشان یعنی روز قیامت نزدیک است و ایشان
بانکه گذشته است از زمان خلق آدم یا آنچه نزدیک حق تعالی است کاینهم بروز دنیا و دیگر وان یوما عند ربک
کالف سنة مما تعدون یا آنچه آینده است نزدیک است چه او بی‌نوع خواهد آمد و گفته اند مراد از نامی کفار مکه اند
یعنی نزدیک شد وقت مواخذه و یاد داشت ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است و ایشان در بیخبری اند از
حساب یا مواخذه اعراض کنندگان از تفکر در آن یا معرض اند از طریق توبه و انابت مَا يَأْتِيهِم مِّن
ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ نیاید بدیشان هیچ پندی از پروردگار
ایشان تو فرستاده و تجدید منزل شده مگر بشنوند آنرا از پیغمبر و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا
نمایند تا آن میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ
مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ دلهای ایشان مشغول بکاری دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی
قرآن و تفکر در حقایق آن گویند گویند قلب لاهی دلیست مشغول باموال دنیا و غافل از احوال عقبی و پوشیده
میدارند کافران راز گفتن خود را از گفتند اما که ستم کردند بر خود بشرک و معصیت آیا هست این که شما دعوی
میکند یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب و ذات وجبلی پس در رسالت آن بدو رسول
که فرشته باشد آیا میروید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت صلی الله
از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی بعضی را که شما میدانید که
میخواند سحر است و شما میبینید و او آدمی است مثل ما و فرشته نیست ایشان نظر بصورت کردند نه بسیرت
پس حق تعالی فرمود که مهم او در هم شکنند قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را از آن حال خبر داده گفت پیغمبر در جواب کافران که پروردگار من میداند
هر گوینده در آسمان و زمین اگر بجهر گوید و اگر بسر و او شنواست گفتار کفار را و داناست باسرار و ضمایر ایشان
بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ
افراییست از آنچه گفتند که قرآن سحر است بلکه گفتند سخنان چون خواب پریشان یعنی پراکنده و از هم

بزینت بلکه بربسته است از خود افترا کرده بر خدای تعالی والجنان بزینت بلکه شاعر است کلام شعری میگوید
و در خیال سامع می افکند مزخرفی که هیچ حقیقتی ندارد و ترغیب آن میکند حاصل که ایشان در کار حضرت محمد صلی الله علیه متحیر و مضطر
گشته گاهی اورا ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و امثال این سخنان او را میخواندند و میگفتند اگر چنانچه ما میگوییم نیست پس باید که
بیاورد برای ما معجزه همچنان معجزی که فرستاده شده بودند با آن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصی و ید بیضا و احیاء موتی حق تعالی
فرموده ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون نگرویده بودند بآیات ظاهر بعد از اقتراح پیش
از ایشان هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار
و تکذیب هلاک شدند آیا ایشان امید که ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم یعنی نیاورند بواسطه آنکه سخت تر و ستیزه ترند
از مشرکان گذشته وما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری مگر مردانی که وحی فرستادیم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبود، و همه بشر بوده اند تا میان
ایشان و امم جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد پس بپرسید این سخن را از اهل کتاب که باخبار انبیا دانایانند
که انبیا بشر بوده اند یا ملک اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را
خورد و خواب نبود معاویه بن عمار دهنی گوید که از امام محمد بن علی الباقر علیه السلام پرسیدند که اهل ذکر که در این آیه
ورود یافته چه طایفه اند فرمود که اهل ذکر ماییم وما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام وما
کانوا خالدین و ما نساختیم پیغمبران را از اجساد و بدان جسدی که نان نخورند خوردنی و نبودند باقی در دنیا
که نمیرند چه تعیش بطعام از توابع تحلیل است که مودی میگردد بفنا ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم
ومن نشاء واهلکنا المسرفین پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که بایشان کرده بودیم
از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان پس برهانیدیم انبیا را و هر که را خواستیم از مومنان یا کسانی که در
ابقای ایشان حکمتی بود و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف کنندگان را لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم
افلا تعقلون هر آینه فرستادیم بسوی شما ای گروه قریش کتابی که در وی است شرف نام و آوازه شما یا پند و
موعظت شما یا آنچه طلب میکنید بر او از حسن ذکر و مکارم اخلاق آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را
بران دارد که بدو بگروید این آیت اهل قرآن را تشریف تمام و تکریمی لا کلام است و خبر اشراف امتی حملة القرآن
مؤید

مؤید و مؤکد این اجلال و اکرام و اهل قرآن آنست که متخلق باخلاق قرآنیه شود و مؤدب بآداب فرقانی گردد
تا فرمان در دل او جای کند و نور حقایق آن سراپای او را فرو گیرد و بعداوت هر کلمه از او او را ذوقی بیفزاید
روایت که ابو عبدالله علیه السلام فرموده که بودم من که همیشه مکرر میساختم آیتی را تا می‌شنودم آنرا از گوینده او
آنگاه بآیت دیگر نقل میکردم شعر اهل قرآنند اهل الله و بس اندر ایشان کی رسد بوالهوس و آورده اند که
در ولایت یمن دهی بود که آنرا حضور میگفتند حضرت عزت عز شانه پیغمبری بایشان فرستاد او را از روی ستیزه
و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر بابلی را بدیشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهادند و ندای از آسمان آمد
که یا لثارات الانبیا ای کینه جویان پیغمبران بیایید که وقت شد در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت
نفع نکرد، بتمامی هلاک گشتند چنانکه میفرماید وکم قصمنا من قریة کانت ظالمة وانشانا بعدها
قوما آخرین و چند در هم شکستیم دیهی را که بودند ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دیهی را
که بسبب شرک بودند بیداد و ستمکار و آوردیم بعد از هلاک ایشان جمعی دیگر از دیگران بجای ایشان تهدید میفرماید [?]
کفار عرب را که آن قادری که قاهر شود از اهلاک پیشینیان تواناست بر اهلاک پس آیندگان فلما احسوا
باسنا اذا هم منها یرکضون پس آن هنگام که اهل دیه یعنی حضور دریافتند عذاب ما را او [?]
کردند که لشکر بخت النصر گرد ایشان در گرفتند آنجا ایشان از آن دیه بیرون میگردند و بشتاب میراندند چهارپایان
خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم لعلکم
تسئلون مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای تعالی مگریزید و باز گردید بسوی آن چیزی که منعم شدید در او
و باز آیید بمسکنهای خود شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور را فوت شد عذاب دیدند
و خلاص را وجهی نیافتند قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین گفتند وای بر ما بدرستی که ما بودیم ستمکاران
بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین
پس همیشه بود این خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند تا وقتی که گردانیدیم ایشان را گیاهی درو کرده یعنی
چنانچه گیاه را بداس درو کنند و ساختیم ایشان را مردگان و افسردگان وما خلقنا السماء والارض
وما بینهما لاعبین و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشان است در حالتی که بازی کنندگان بودیم

پس اینها را بازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش وتذکره ارباب دانش مشحون کردانیدیم بانواع بدایع و
غرایب واصناف صنایع وعجایب وتا منتظم کردد بسبب اینها امور عباد در معاش ومعاد پس سزاوار است
که تشبث کنند بآن در تحصیل کمال نه آنکه فریفته شوند بزخارف دنیا که بهت آن در رعبت سزوال لَوْ أَرَدْنَا
أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر خواستیم اینکه فرا گیریم چیزی که بآن بازی کنند
وبرویت مستانس شوند چون زن وفرزند هر آینه فرا میگرفتیم از مجردات نه از اجسام چون حور والوان مبسوط
چنانچه عادت شاهست در برافراشتن سقوف وتزویق آن وتسویه فرش وتزیین آن یعنی انجمن فرا میگرفتیم
از جهة قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی حجب که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم اگر میبودیم کننده این کار
بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ بل اعراض است
از اتخاذ لهو وتنزیه از صاحبه وولد یعنی هر کز فرا نکیریم بلکه بیفکنیم حق که جدا سازد باطل یعنی لهو ولعب را اسلام را
بر کفر مسلط کنیم پس فرو شکند اورا ودماغش را بکوبد چنانچه است در بطلان آن پس آنگاه او یعنی محو یا کفر محو شده نابود
وزایل کشته ومر شما راست ویل که آن حسرت وندامت یا شما راست شدت عذاب وعقوبت از آنچه صفت میکنید
خدا را بوصفی که نشاید از وار کرفتن زن وفرزند وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ومر او راست هر که در آسمانها است از روحانیات وهر که در زمین از جسمانیات
یعنی همه اهل آسمان وزمین مملوک وبنده ویند وکسانی که نزدیک او یند یعنی ملائکه فرو از ایشان نه از اهل آسمان بجهت تعظیم یعنی
فرشتکان که مقربان درکاه الوهیت اند وشایسته نزدیکی رسیدند کردنکشی نمیکنند از پرستش او وهیچ مانده نمیشوند
واز عبادت انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میکذارند
یا ستایش مینمایند شب وروز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکذارند سست وضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً
مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ بلکه فرا کرفته اند کافران خدایان باطل را از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین
مصنوعند چون زر ونقره وسنک وچوب یعنی آیا خدایانی فرا کرفته اند که از قدرت ایشان زنده کنند مردکان را یعنی
مشرکان میکنند پس شما تبارز آلهه میکویند واز لوازم الوهیت اقتدار است بر همکان ومیدانند که ایشان را قدرت
با وجود این عجز دست از ایشان وعادت ایشان باز نمیدارید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ
رب العرش

رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ اگر باشد در آسمان وزمین خدایانی که نه پرستند بجز خدای تعالی هر آینه تباه
شود آسمان وزمین وکارها درهم شکند چه اگر آلهه در امری موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور طاری
کردد واگر در کاری مخالف افتاده باشند در تعویق افتاده ناساخته باند پس تدبیر عالم یکی باید وخوف
نباید واین را دلیل تمانع کویند پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را که پروردکار عرش است از آنچه وصف میکنند
از اتخاذ صاحبه وولد لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ پرسیده نشود خدای تعالی از آنچه میکند بجهت
عظمت وتفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت ومحض صواب وایشان همه بندکان پرسیده شوند
از آنچه میکنند جهة آنکه مملوکند ومملوک را ناچار است که حساب اقوال وافعال خود با مالک راست کند
أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ آیا فرا کرفتند بجز خدای تعالی خدایان وما مور بودند باتخاذ آن
بکو بیارید دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای تعالی از عقل یا از نقل وحال آنکه صحیح نیست قول بکثرت از توحید که آن
از دلیل نا شد وچکونه صحیح باشد اکثریکه قایمست بر آن او وبطلان او عقلا ونقلا اینک یاد کردن کسیست
که با منند از امت که آن ذکر قرآنست واینک یاد کرده امانکه پیش از من بوده اند یعنی توریة وانجیل ودیگر
ساویه در اینجا نکرید واز اینها که با انها داناانید بپرسید که در همه نیست الا امر بتوحید ونهی از شرک بلکه بیشتر کفار یعنی
همه ایشان نمیدانند حق را وبیان وی وباطل تمیز نمیتوانند لاجرم ایشان اعراض کنندکانند از ایمان بخدای تعالی ومتابعت
رسول ونا بیان وی وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ
ونفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده مکر وحی کردیم بدو آنکه نیست خدای بحق مکر من پس مرا پرستید پس وَقَالُوا اتَّخَذَ
الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ وکفتند فرا کرفت خدای بسیار بخشاینده فرزندان از ملائکه یا
او منزه از این بلکه ایشان یعنی ملائکه بندکانند کرامی داشتکان ونواختکان لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ
بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ پیشی نمیکیرند بر خدای تعالی یعنی پیش نمیکویند بی دستوری وی تا کسی که نکویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است
از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وایشان بفرمان خدای تعالی کار میکنند
يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ

میداند خدای تو آنچه پیش ازین کرده اند و آنچه پس ازین کنند درخواست نمیکنند مگر کسی را که خدای تو پسندد
شفاعت او را یا کسی که بیگانگی حق اقرار کنند ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد
رسول الله و از شروط صحت شهادتین اقرار بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم و ترسکان از ترس عذاب او و مقربت
اگر زارند یا از هیبت او ترسان وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ
نَجْزِي الظَّالِمِينَ و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات ملائکه بر سبیل فرض چه ایشان این دعوی نکرده اند و
معصوم اند و از سایر مخلوقات مثل نمرود و فرعون و غیر ذلک بدرستیکه من خدایم بجز وی پس آن قایل را در دوزخ هم او را
همچنین که مدعی ربوبیت او باشد جزا دهیم یا در دوزخ خواهیم داد ستمکاران را بر پرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ
آیا ندیدند پس بدانستند آنانکه نگرویدند آنکه آسمانها و زمینها بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند
پس باز گشودیم ایشان را از یکدیگر به تنویع و تمییز یا آسمانها یکی بود او را بحرکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین
را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین نوع کردانیدیم یا ارض و سما بیکدیگر ملتصق بودند یعنی بهم چسبیده
و میان ایشان فرجه نبود هوا را بمیان درآوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر آورده که از زمین شش
طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشت و نقلست از ابن عباس که
آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست انرا بباد و اینرا بگیاه کشاده کردانیدیم و
آفریدیم از آب هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آبست و احتیاج
ایشان بآب و انتفاع از ان بر همه کس ظاهرست یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل را ای
بیبینا ینما به بجهه عموم آیا نمیگروند مشرکان و با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ
أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ و کردانیدیم در زمین کوههای بلند تا جنبیده زمین
بمیان بران نتواند رفت و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها راههای کشاده تا باشد ایشان
راه یابند در سفرها بمنازل مقصود و لطلب معاش و در دین وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ
آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ و کردانیدیم آسمان را سقفی نگاه داشته از افتادن یا از انحلال تا وقت معلوم یا از استراق سمع
یا محفوظ یا

یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون و کاوان از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع و وحدت و کمال قدرت
او در غایت ظهورست اعراض میکنان وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
و اوست آنکس که بیافرید بقدرت کامله شب تیره را تا در وی آرام گیرند و بیاسایند و روز روشن را تا در وی بکسب
تصرف نمایند و بیافرید آفتاب و ماه را هر یک از ایشان در چرخی آشنا میکنند یعنی بر بسیط فلک می شتابند چون
شناوری شناگر بر روی بسیط آب و جمع ایشان باعتبار مطالع و دوار و مقلا آورد زیرا که سباحت از افعال
ایشانست در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست که گاه
یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او برآورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا از زبان
حال او را از خان نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صحب توحیدست که بزم عکس در حضرت
شهود آراسته نتواند و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل تلوینست که گاه در کاهش
بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بپروز ظهور جامعیت
بمرتبه بدریت رسد آورده اند که معاندان بارگاه رسالت از روی غوایت و ضلالت میگفتند نتربص به ریب
المنون انتظار آن می بریم که گرد باد حوادث برآید و یاران حضرت محمد صلی الله علیه و آله مستغرق سازد و او را
در ورطه هلاک اندازد حق سبحانه و تعالی تسلیه آنحضرت میفرماید وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ
مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ و ما ندادیم مر آدمی را پیش از تو پاینده بودن در دنیا آیا اگر بمیری و روی از این عالم
برتابی پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دام مرگ رهائی خواهند یافت نه نه كُلُّ نَفْسٍ
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ هر نفسی در دنیا چشنده مرگست
هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد چشید و لباس فنا و ممات
خواهد پوشید و می آزمایم شما را ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها و به نکوئیها یعنی بعطاها و نعمتها آزمودنی مصدرست
از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در
صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود و بسوی ما باز گردیده خواهید شد و جزای اعمال خود خواهید
یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جمعی از صنادید عرب بگذشت ابو جهل از آن میان طعن

بی ادبی افکنده بخندید و گفتند این نبی بنی عبد مناف است ایزد واذا رآک الذین کفروا ان یتخذونک الا
هزوا اهذا الذی یذکر آلهتکم وهم بذکر الرحمن هم کافرون و چون ببینند ترا
آنانکه بگرویدند نگیرند مگر مهزوء یعنی کسی که بدو استهزا کنند مراد آنست که ایشان با تو استهزا بنمر خوانند و با یکدیگر گویند
آیا این آنکس است که پیوسته یاد میکند خدایان شما را به بدی و مذمت و حال آنست که کافران بیاد کردن
خدای تعالی و اورا یکی دانستن یا بخوان یا بنام رحمن ایشان منکر و بدکانند پس مستحق استهزا ولایق سخریه ایشانند
خلق الانسان من عجل ساریکم آیاتی فلا تستعجلون آفریده شده است انسان از شتاب غایت
مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت تأنی در امور گوییا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او
آنکه استعجال عذاب آلهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق سبحانه و تعالی فرمود که زود باشد
که بنمایم ترا نشانهای عقوبت خود در دنیا واقعه بدر است و در آخرت عذاب دوزخ پس شتاب مکنید
مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم است و عجله او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد
میوه‌ها را دید که بغروب نزدیک است گفت یا رب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب غایب گردد و
سعید جبیر گوید گفت چون روح بزانوی وی رسید نگاه او به میوه بهشت افتاد تعجیل کرد خواست تا پیش
از اتمام خلق برپای خیزد ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین و میگویند کافران
کی باشد وعده عذاب قیامت یا ما بگویند اگر هستید شما راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
و صحابه و حق سبحانه و تعالی باز از گفتار ایشان فرمود که لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن
وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ینصرون اگر بدانند آنانکه کافر اند هنگامی
که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت از رویهای خویش آتش دوزخ را و نه از پشتهای خود و [illegible]
احاطه کرده باشد بدیشان و نباشند ایشان که یاری کرده شوند یعنی یاوری که عذاب را از ایشان باز دارد تا بینند
جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند و وقوع آن را دانند
[illegible] بشعر و بطلان قول خود را بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها
ولا هم ینظرون بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت ناگهان پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را پس

نتوانند باز داشتن اهوال آن از خود و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت با آنکه مضطر
گردند یعنی در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین
سخروا منهم ما کانوا به یستهزؤن و بدرستی که افسوس کرده اند برسولان پیش از تو پس فرو گرفت
تسلی دل مبارک آنحضرت را از حال انبیا گذشته خبر میدهد از استهزاء قوم با ایشان و تهدید مستهزیان
[illegible] میگوید ایشان استهزا کردند پس احاطه کرد بآنانکه سخریه کردند از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر
نمودند بدیشان رسید جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند پس یکسانست که با تو این سلوک میکنند [illegible] صورت وقوع
شد قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون بگوای محمد که
کیست نگاه میدارد شما را از شب و روز از عذاب خدای تعالی و انتقام او اگر خواهد شما و گفته اند از عوارض و
آفاتی که باشد در شب و روز وگاه و بیگاه و در خفتگی و بیداری و در لفظ رحمن تنبیه است بر آنکه نگاه دارنده
نیست بجز رحمت عامه شامله او و آنکه اندفاع آن بمهلت اوست که بسا و رها که حضرت عزت عز شانه بمقتضی رحمت
خود بنده را از آن نجات میدهد از آنجمله حکایتیست که از ذوالنون مصری منقولست و آن در بیان فاتحه در فواید
الرحمن ثبت کرده اند و این ابیات از وی نقل کرده اند شعر یا نایما والجلیل یحرسه من کل سوء یدب فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فواید النعم بلکه ایشان نگاه دارنده دارند و ایشان از یاد او غافل بلکه
ایشان از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن روی گردانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند
از عقوبت الهی که رسد و نگاه دارنده را چه شناسند ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا یستطیعون
نصر انفسهم ولا هم منا یصحبون آیا مر ایشانرا خدایان باشند که از راه توانایی باز دارند ایشان
را از عذاب ما آنکه باشند از نزدیک ما و گفته اند در این آیت تقدیم و تاخیر است تقدیرش اینکه ام لهم آلهة من دوننا
تمنعهم پس بیان ضعف آلهه ایشان میکند و میفرماید نمیتوانند تا آن که بزعم ایشان آلهه اند یاری دادن نفسهای
خود را یعنی اگر کسی با ایشان خواهد چیزی از [illegible] دفع نتوانند کرد
پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت و نه شوند اصنام یا پرستندگان ایشان که عبده دیگر از عذاب
[illegible] بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتی طال علیهم العمر افلا یرون انا نأتی

الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون بلکه ما تمتع و برخوردار دادیم کرده یکبار از نعمت
عیش و ایمنی و سلامتی و پدران ایشان را تا دراز شد بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که
همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش درهم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد آیا نمی
بینند کافران از آنکه ما می آییم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشاییم
آن را بر مسلمانان ما هر روز قلعه میگیرند و منزلها که بزرگ تصرف در می آرند آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبران
و مومنان بلکه غالبان پیغمبران و مومنانند فان حزب الله هم الغالبون جواب لشکران حق قل انما انذرکم
بالوحی ولا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون بگو ای پیغمبر که جز این نیست که میترسانم شما را با آنچه وحی
کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیگویم و دعوی انذار میکنم شما را و کار من اینست و شما از بیم کردن
متاثر نمیشوید و نمیشنوید کران خواندن را چون بیم کرده شوند تشبیه میکنند کافران را بکران در عدم انتفاع
بآنچه میشنوند گویا که خبر مسموع ایشان نمیشود ولئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن
یا ویلنا انا کنا ظالمین و اگر برسد بکفره اندک چیزی از عذاب پروردگار تو که اصل نفحه بمعنی بوی
است یعنی در انجا ایشان را بیم میکنی خوار و خوردتر میشوند و از غایت اضطراب و حیرت میگویند
وای بر ما بدرستی که ما بودیم ستم کنندگان بر نفس خود در ترک و تکذیب ونضع الموازین القسط
لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی
بنا حاسبین و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل برای جزای در روز رستخیز صاحب کشاف بعضی میزان
میدانند که میزان عبارتست از عدلست یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محافظت حساب و مکافات اعمال
و جمهور برانند که مراد میزانیست که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان بار میسنجند
در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانکه خطاب یا ایها الرسل با حضرت رسالت
و اعمال هریکی از مکلفان بدان میسنجند پس برای هر یک میزانی باشد و جمعیت او افاده با جمیع است
بعضی برانند که علما هر کس را میزانی خواهد بود که عمل او بدان بسنجند در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله
بود که در شب معراج ترازویی دیدم معلق که هر کفه او بمقدار مشرق تا مغرب مینمود این قولست که یک ترازو بیش

آنحضرت فرمود که گفتم بار خدایا این ترازو که پر شود فرمود که بعزت من که پر کنیم و ما بر او درآریم
بود و تعود نمود در میزان که دیدم پس نیستم دیده نشود چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی نسنجیده
نگذارند و اگر باشد عملی هم سنگ دانه سپندان که اصغر حبات است بیاریم آن را و نزد ترازو حاضر سازیم
و بسنده ایم شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما راست ولقد آتینا موسی و
هرون الفرقان وضیاء وذکرا للمتقین و بدرستی که دادیم موسی و هرون را کتابی جدا کننده
میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا و دادیم ایشان را روشنی که متابعت کنندگان از ظلمات
حیرت و جهالت باز رهند و پندی مر پرهیزکاران را الذین یخشون ربهم بالغیب وهم من الساعة
مشفقون آنانکه بترسند از عذاب پروردگار خود بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از وی بترسند و
عذاب او مشاهده ناکرده از آن بیم دارند یا ترسکارانند در نهان چنانچه اظهار کنند تا آشکار
که کسی بجز خدای تعالی بر ایشان اطلاع ندارد از خدای تعالی ترسند و از گناه باز ایستند و اجتناب نمایند
از ابن عباس منقولست که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای تعالی و ایمان بخدای تعالی مستلزم ایمان بربوبیت
و وحی او و بکرد و به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که رسیده است از خدای تعالی بغیب و
نیکوکاران از اهوال قیامت ترسندگانند وهذا ذکر مبارک انزلناه افانتم له منکرون
وآن قرآن سخن است بسیار خیر و نفع و سعادت دنیا و آخرت روی تیابید و نسبت با چنین کلامی در مقام انکار باشید
ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل وکنا به عالمین و هر آینه دادیم مر ابراهیم را راه یافتنی او
بوجه صلاح از ادله و بینات و حجج که او را بتوحید رسانید یا بنبوت اثبات نمودیم او را پیش از موسی و
هرون علیهما السلم یا قبل از بلوغ او و بودیم با صفات مرضیه و اخلاق حسنه او دانا پس از خود باستحقاق
نوازش او نمودیم از خلت بروی و بعد بر اذ قال لابیه وقومه ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون
یاد کن چون گفت عم خود را که بمنزله پدر بود و مر گروه خود را یعنی اهل بابل چیست این صورتهای بیجان و کالبدهای
بیروح که پیوسته شما با آن یعنی بپرستش آن بجا ماندید و آن هفتاد و دو صورت بوده و در تیسیر گوید بت
بود بزرگتر همه از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب داده و در تبیان آورده که صورتها

بر بهایم سباع وطیور و بهایم وانسان و نقول الغیر بر صورت هیاکل کواکب بود، و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل ع فرمود که
این صور تماثیل که می پرستید قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین گفتند یافتیم پدران خود را مر آنها را پرستندگان
ما نیز تقلید ایشان کردیم قال لقد کنتم انتم وآباؤکم فی ضلال مبین گفت ابراهیم ع بخدای که بودید شما
و پدران شما در گمراهی پیدا و خطای آشکار قالوا اجئتنا بالحق ام انت من اللاعبین گفتند نمرودیان
از روی تعجب آیا آوردی بما این سخن از راستی و جد یا تو از بازی کنندگانی که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی
استبعاد کردند از تضلیل خود و تضلیل آبای خود قال بل ربکم رب السموات والارض الذی فطرهن
وانا علی ذلکم من الشاهدین گفت ابراهیم ع چه جای بازی و مقام لعب است که بجد میگویم و نیستم بازی کننده بلکه
آفریدگار شما پروردگار آسمان و زمین است انکه او آفرید آسمان و زمین را یا تماثیل شما را و من برانکه او پروردگار مردم
از گواهانم نیز از روی تحقیق و تیقن ادای شهادت میکنم آورده اند که نمرودیان روزی عیدی داشتند که در آن روز
بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز گشتن به بتخانه در آمده بتان را بیاراسته و طعامها بنواختندی انگاه بر زمین
نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی چون حضرت ابراهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده
گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست ابراهیم ع از ادای جواب ایشان بگفت و روز دیگر که بیرون رفتند
خواستند که او را ببرند گویند رنجور شد بدرد پای یا نوبت تبش بود چنانچه در والصافات میاید فقال انی سقیم گفت من بیمارم
ازو باز داشتند و برفتند ابراهیم ع به پنهان از ایشان فرمود که وتالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین
بخدای سوگند که من هر آینه تدبیر کنم و جهدی تمام ... بتان شما را بعد از آنکه روی برگردانید از ایشان بسوی عیدگاه و بلند
... ت بر ایشان کنندگان یعنی وقتی که بتان را بگذارید و به تماشاگاه خود روید یکی از آن جماعت این سخن را شنید و با کس نگفت
چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری برداشته به بتخانه آمد فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم لعلهم الیه یرجعون
... گردانید بتان را بزخم تبر پاره پاره مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده
چون آمد شاید قوم نمرود بآن بت بزرگتر باز گردند یعنی مرد رجوع کرده ازو بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود
... است که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم ع ازین عمل تبکیت قوم بود که انه ضمیر الیه راجع با براهیم است
... یعنی بتان را شکست تا شاید رجوع بوی کنند و او عجز بتان را حجت بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آن روز

به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل هذا بالهتنا انه لمن الظالمین
گفتند که کرده است این عمل با خدایان ما ایشان را در هم شکسته است بدرستی که او هر آینه از ستمکاران است برانکه ایشان را
تعظیم می باید کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود بدین عمل که خود را در ورطه هلاک انداخته است
نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که تا سخن را پیدا کنند الحق که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم ع
شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان ... ما جرا بنمرود رسید قالوا سمعنا فتی یذکرهم
یقال له ابراهیم گفتند با نمرود از قومی شنیدیم که ایشان میگویند شنیدیم از جوانی که ببدی یاد میکرد
بتان را میگویند مراد او را ابراهیم نوعی نام او ابراهیم است قالوا فأتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون
گفتند نمرود و امرای نمرود پس بیارید او را بر چشمهای مردمان یعنی حاضر کنید که مردم او را ببینند شاید که گواهی
دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا ءانت فعلت هذا
بالهتنا یا ابراهیم قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون گفتند آیا تو
کرده این که می بینیم از کسر و قلع خدایان ما ای ابراهیم گفت بلکه کرده است این را بنفس خود و قف میکند و کبیر ایشان را
فاعل وی نمیدارند یعنی این فعل خود شده است بزرگ بتان اینست پس بپرسید از ایشان که شکسته است
شما را اگر بسند که سخن گویند با آنکه کبیر هم همان فاعل فعله باشد یعنی این فعل بت بزرگتر ایشان کرده است
اما مشروط بشرط نطق پس بپرسید از ایشان اگر جواب دهند این فعل وی کرده باشد و اگر جواب از ایشان نیاید
و این قول از آن جماعه ع نیز مرویست با آنکه ظاهر این کلام خلاف راست و معنی او فرض و تقدیر است یعنی بر فرض
تقدیر آنکه کسی کرانی کرده واز وی پرسند که چرا اینچنین کردی او گوید که من نکردم بلکه بت بزرگ کرد شما این را
از وی قبول میکنید یا نه گویند گویند چرا قبول نمیکنید ایشان گویند برای آنکه حیوة و قدرت ندارد
برین فعل و این از محال بود آنکه گوید از ایشان بپرسید گویند چه گونه بپرسیم از جمادی که گویا نیستند و ادراک ندارد
نباید چون این معترف شوند حجت بر ایشان لازم شود شاید که با خود اندیشه کنند و بدانند که پرستش این صور
بیحاصل صورت ندارد فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون چون حضرت ابراهیم ع این
سخن بنمود پس باز گشتند با عقول خود با یکدیگر گفتند بعضی با بعض بدرستی که شما ستمکارانید بر پرستش چیزی که گویا نیست

ونمود ثم نکسوا علی رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ینطقون پس نگون رسیدند برای خود
یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند بدرستی که تو دانسته که این بتان سخن نگویند پس ابراهیم
کار ایشان بر رسید و چون اعتراف نمودند بعجز الهه خود قال افتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم
شیئا ولا یضرکم اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون گفت ابراهیم
آیا پرستش میکنید بجز خدای تعالی آنرا که سود نرساند شما چیزی اگر او را پرستید و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش
کنید زشتی و ناخوشی و دلتنگی باد مر شما را و مر آن چیزی که می پرستید بجز خدای تعالی آیا در نمی یابید قباحت عمل
چون قوم نمرود این سخن بشنیدند و آثار عجز و در ماندگی در خود مشاهده کردند از مخاصمت بمغاره نقل کرده
قالوا حرقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین گفتند بسوزانید او را اگر عقوبت آتش با هول آن
یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی اگر هستید کنندگان حضرت یعنی یاری کنندگان مر ایشان را
داب و عادت اهل باطل و عناد اینست چون از حجت فرو مانند دست طغیان از آستین عداوت بیرون
کنند و آنچه توانند با اهل حق بوقوع آرند چنانچه اهل خلاف با شیخ شهید قدس الله روحه المجید بفعل آوردند
ابراهیم علیه السلام پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوه بنا کردند از ارتفاع دیوار آن شصت گز و بیکباره هیزم
انداختند و آنرا بر افروختند و روغن فراوان بر هم ریختند و آتش در آن زدند و ابراهیم را صلوات الله علیه
بر گردن و بند بر پای و دست نهاده از بالای منجنیق باتش افکندند جبرئیل ع در هوا بوی رسید
بود هل لک من حاجة هیچ حاجت داری جواب داد اما الیک فلا حاجت دارم اما بتو نه جبرئیل
بهر که داری بخواه فرمود علمه بحالی حسبی من سوالی دانستن او بحال من کفایت از سوال کردن
است مرا چون توکل خلیل بحضرت جلیل و انقطاع او از ما سوی درست بود قلنا یا نار کونی
بردا وسلاما علی ابراهیم وارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین گفتیم ما که ای آتش
خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم یعنی سرد شو با سلامت ابن عباس رضوان الله علیهما فرمود
اگر نفرمودی که سرد و با سلامت شو ممکن بود که ابراهیم از سرما بمیرد و حسن بن ظریف گفت که در دل
بود که از امام حسن بن علی العسکری سوال کنم ملکی از او نوشتم و بخدمت وی فرستادم و از یکی فراموش

کردم

کردم از جواب نوشت و دیگر نوشت که تو خواستی که از تب ربع سوال کنی فراموش کردی پس بنویس بر ورقی
این آیت را یعنی قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم و بر گردن محموم بند پس چون چنین کردم تب ربع از و دفع
شد و تفصیل این در کشف الغمه مذکور است و دیگر حق سبحانه و تعالی فرمود و خواستند نمرودیان با ابراهیم کیدی
در سوختن او پس ما گردانیدیم ایشانرا زیان کارتر یعنی سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم ع و بطلان
قول ایشان آورده که چون ابراهیم خلیل بمیان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و در حوالی او
گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای برج دید که
ابراهیم ع در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملک الظل که حق بجهت انس وی فرستاده بود
سخن میگوید و بر گرداگرد او آتش شعله میزد نمرود در دود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او در این مرتبه است
که می بینم بزرگ خدایست و من از برای او قربان کنم ابراهیم فرمود که خدای عز و جل جلاله آن قربانی از تو قبول نکند
مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربانی کرد و ترک ایذای ابراهیم گرفت اما دین
آنحضرت را قبول نکرد و ترک کیش نگرفت و اهل سیر گویند که حضرت ابراهیم در آن وقت شانزده ساله بود و انقلاب
آتش بهوای معتدل دلکش یا از قدرت الهی عجیب نیست که آنرا از معجزات وی ساخته باشد و بعضی گویند آتش بجای خود
بود و لیکن حق سبحانه و تعالی اذیت او را از وی دفع کرد اینند و در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب
یا نار کونی با آتشیست که در کانون دل خلیل بود یعنی شعله شوق محبت خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست
که از سوز شهود عشق آه کند و آتش نمرود در اشتباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی
و سلامت باش بر ابراهیم ع چه ما حکم فرموده ایم در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم و اگر تو سلطنت بر نار
نمرودی برانی نابود شهود بوستان پیدا و معجزه هویدا نگردد و اگر ابراهیم بسلامت بماند از شعله نار الله الموقده
سوزد و قاعده دعوت برافتد و از اینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر وی غالب نشود
ونجیناه ولوطا الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین و نجات دادیم ابراهیم را از عراق که مرز نمرود بود
و قوم او و برادر زاده او لوط بن هاران بن تارخ را و رسانیدیم ایشانرا بآن زمین که برکت کردیم و افزونی دادیم
در وی مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تام بعثت انبیا بود علیهم السلام در آن ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی

آورده‌اند که ابراهیم علیه السلام در فلسطین نزول فرمود و لوط در مؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانروز بود
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که خواهر عم
او بود پسری اسحق نام و دادیم او را یعقوب زیادتی بر سؤال و نیز از ما پسری طلبیده بود ما او را پسر بخشیدیم و
نبیره و هر چهار را گردانیدیم نیکان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و ساختیم ایشان را پیشوایان
که خلق را راه نمایند بفرمان ما و وحی کردیم بایشان کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق ابدان رغبت باید
و بپای داشتن نماز و دادن زکوة و این عطف خاص است بر عام و تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است
و بودند ما را پرستندگان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ
الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ و لوط را دادیم حکمت یا نبوت یا فصل میان خصمان و دانش
که پیغمبر را باید و بکار آید از قواعد شرع و ملت و برهانیدیم او را از آن دیهی که بود آن دیه که میکردند اهل آن
دیه میکردند عملهای زشت و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه میزدند
مال ایشان را هلاک کردیم بدرستی که بودند ایشان گروهی بد بیرون رفتگان از دایره فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا
إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ و درآوردیم لوط علیه السلام را در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت
که محل رحمت است بدرستی که لوط از جمله ستودگان و شایستگان است و قصه لوط قبل ازین بتفصیل گذشت وَنُوحًا
إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ و یاد کن نوح را علیه السلام چون
ندا کرد پروردگار خود را پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود پس اجابت کردیم مر [دعای]
او را پس نجات دادیم او را و اهل او را از فرزندان و زنان از غم بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ
مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ و یاری دادیم او را یعنی
غالب ساختیم بر منکران آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را بدرستی که قوم نوح بودند گروهی بدین
کار و بودند چه کفر سر همه بدیهاست و نیز ایشان پیغمبر خود را در ایام دور و دراز بیشتر ایذا میرسانیدند
پس غرقه گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ
غنم

غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ و یاد کن قصه داود و پسر ایشان و پسر او سلیمان را علیه السلام چون حکم کردند
در کشت آورده‌اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بنشستی و هر که بیرون آمدی از خصم وی
استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و یک گوسفنددار و او را یوحنا
خواندندی ایلیا گفت یا خلیفه الله همسایه من یوحنا شب رمه خود را میچرانید گفت زار من درآمده اند و
تمام را خورده اند داود علیه السلام از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شد داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان
خود را بایلیا ده چون چنین حکم فرمود از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را معلوم شد بمحکمه درآمد در سن
یازده ساله و با پدر گفت که اگر حکم خدای بودی ازین اصلح و اوفق نمودی داود علیه السلام گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب گفت
که گوسفندان تسلیم ایلیا باید کرد تا از و نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و زرع را به یوحنا باید داد تا غم [خورد]
و بمرتبه رساند که بوده چون کشت بدان حد رسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان بردارد تا هیچکدام بی بهره نمانند
و صاحب کنز العرفان آورده که اختلاف کرده اند که آیا این هر دو حکم بوحی بوده یا باجتهاد میگویند که حق
آنست که بوحی بوده نه باجتهاد و بعضی گویند هر دو بوحی بود و دوم ناسخ اولست و گویند ظاهر کلام آنست
که هر دو حکم ثواب باشد بدلیل وكلا آتينا حكما وعلما یا آنکه میان این دو حکم منافاتست و نمی باشد
صواب از متنافیین جواب گفته اند که منافات نیست میان این دو حکم چه جایز است که قیمت گوسفندان بقدر آن
نیمه باشد که از زرع فوت شده و لهذا داود علیه السلام حکم فرمود بتسلیم گوسفندان زیرا که صبر بر دو واجب نبود
پس حکم وی صواب باشد لیکن حکم سلیمان علیه السلام اصوب بود زیرا که رعایت مصلحت جانبین نمود صبر اگرچه
واجب نیست لیکن مندوبست و از قسم تفضل پس منافات نباشد میان مصلحت و اصلح و فصیح و افصح و
بنا بر آن مانند ناسخ اولست نیست منافات میان اول و دوم و شرط نسخ منافاتست بلکه آن بیان شرع و ابداست
و مقرر است در اصول که زیاده بر نص نسخ نیست بر قول اصح و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میکند از ابی
بصیر که او روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام که این باغ زرع بود که شب گوسفندان خوردند یعنی درختهای انگور و
صاحب باغ بخدمت داود علیه السلام آمد و صاحب گوسفندان را آورد و بعد از مرافعه داود چنین حکم فرمود که
گوسفندان اصل و فرع باغ را خورده اند پس بر صاحب غنم است که گوسفندان را با حمل و شیر تسلیم کند باین صاحب باغ

فرع رفته و اصل مانده بود همه آن ابارا بحسب باغ انگور و تعداد آن فرستاد این هر دو را نزد پدر سلیمان بتسلیم نمود که صه
که میان ایشان حکم کند او نیز حکمی فرمود که پدرش فرموده بود و داود از بن و آن اراده فرموده بود که بر بنی اسرائیل
ظاهر شود که خلیفه و وصی بعد از وی سلیمان خواهد بود و هر دو حکم مطابق بودند که اگر مختلف می بودند وکنا
لحکمهم شاهدین تفسیر نمود و چون بر این منوال بود حکم ایشان خفتیاه و نتوان خبر داد پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان
علیهما السلم بر قوم خواند وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ چون در شب فرو رفته بود در آن کشت زار یا بوستان
گوسفندان گروهی بودیم مر حکم حاکم را تماشاکنی دانند یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر چه حکم فرمودند
فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ
وَكُنَّا فَاعِلِينَ یعنی تعلیم دادیم حکمت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان
بصاحب زرع یا باغ بدهد تا از وی نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کنند و زرع یا باغ را صاحب گوسفند آباد
کند و بمرتبه نخستین باز رساند تا دیگرا از رمه غافل نگردد و یا اگر اصل و فرع خورانیده گوسفندان را با بچهها
سکم تسلیم کند و اگر فرع خورده اولا و تنها چنانچه مذکور شد و بر هر تقدیر هر یک از پدر و پسر را دادیم
حکم کردن یا پیغمبری و دانش بامور دین و اینها دلالت دارد که حکم ایشان بوحی بوده نه باجتهاد و رام ساختیم
با داود کوهها را تسبیح میکردند خدای را باتفاق او و در تبیان فرموده که بر آن منوال که ذکر او داود میشنیدند
از کوهها نیز میشنیدند یا آن معجزه آن حضرت بود و مسخر گردانیدیم مر داود را مرغان را در تقدیس با وی
موافقت مینمودند و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجیب در
انوار التنزیل آورده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هر جا که او رفتی کوهها با وی روان شدی و در
فواید آورده که سیر جبال با داود ع در قرآن مذکور نیست پس از قدرت نباشد حمل تسبیح بر سیر چه برانند که
تسبیح طیر و جبال بزبان حال بوده و بر این تقدیر چون جمله اشیا بهمان زبان تسبیح الهی ناطق اند پس وجه
اختصاص بداود ع بر وجه تسبیح مشکوفه اند که همه ساعات از ترکیب او فرو مکان آن مفهوم میشده و از
من از قدرت الربوبیت وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ
شَاكِرُونَ و بیاموختیم مر داود را ساختن زره برای شما تا نگاه دارد شما را از آن زره از کار زار
شما

شما نیز از قتل و جراحت در کارزار پس آیا هستید شما سپاس گویان بر این نعمت امرات بصورت استفهام
یعنی شکر گوئید خدای را یعنی سپاس وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي
بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان ع باد را سخت وزنده در
وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را بر داشتی و بروزی یکماه راه بردی و بود که در عقب برمان
سلیمان نیز جنبشی او بر آن زمینی که برکت داده ایم در آن زمین یعنی ولایت شام از بیت المقدس و عمران
در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدامر نام که دیوان برای سلیمان ع از بنیاد ساخته بودند و هنوز
آثار آن بنای عالی باقیست صباح از آنجا بیرون آمدی بشهر ری و باز بشام و بر ابداالکا آوردی و در
مختار القصص آورده که بامداد از تدامر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه ببابل
رفتی و روز دیگر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی و شام به تدامر باز آمدی و هستیم ما بهمه
چیز دانا آن باد را بجانب مصلحت بر وفق ارادت او کرده بودیم وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ
لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان کسانی
که غواصی کنند در دریا برای او جهت استخراج جواهر و نفایس و بکنند عملی دیگر فرو غواصی مثل بنای و سایر صناعات
غریبه از بنای شهرها و قصرهای عجیب و بودیم مر دیوان را نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون
نروند وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و یاد کن ایوب
را ع و او پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلم حق سبحانه و تعالی او را مال
بسیار داده بود از شتر و گاو و گوسفند و نقد و زراعت و عمارت گویند با نهصد جفت گاو زراعت
میکرد و بر هر گاوی جملویکی را بداشته بود و ایشان نیز صاحب تجمل و اسباب و فرزندان بودند
و با آن خلعت نبوت پوشانیده بولایت ثبنیه از شام فرستاده شب و روز بطاعت گذرانیدی و انواع
خیرات کاملتر بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برد خواست که بوسوسه و نظایف طاعات
بر وی تباه کند نتوانست چون از این عاجز شد با حق سبحانه و تعالی مناجات کرد که آلهی بنده تو در عافیت
وسعت عیش مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد اگر او را با نتزاع مال و اولاد مبتلا سازی دو رکرده

اسمان در آری زود از راه برگرد و طریق کفران نعمت پیش آر حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میگوئی
او را ما را بنده ایست پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود
حق سبحانه و تعالی اقسام محن بروی گماشت پس انواع بلا متواتر شد و امواج عنا متراکم گشت شتران
بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت برنج عاصف مبتلا
شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و بعضی هفت دختر گفته اند و قروح بر جسد مبارکش
ظاهر شد و متعفن گشته دیدان در ان پیدا گشتند و مومنان مرتد شدند و ویرا از دیه و منزل
که میرفت بیرون میکردند زن او رحمة دختر افرائیم بن یوسف ع در خدمتش ماند و مدت هفت سال
هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هجده یا سیزده سال نیز گفته اند این نقد
بعضی از ارباب تفسیر آورده اند لیکن نزد امامیه این قول معتبر نیست چه مرضی بدین که موجب تنفر مردمان
باشد بر انبیا روا نمیدارند اما مرض بوده نه برین وجه برین قول حق تعالی برای تسلیه حضرت رسالت صلعم
و تعلیم نجات بر شکیبایی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصه ایوب را چون بخواند پروردگار خود را
بآنکه رسید مرا رنج و سختی و تو بخشنده تری از بخشایندگان گویند حق تعالی در باره ایوب ع فرمود که انا
وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی آن نیست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب آن رو چه
میکنند که از مباطن شیطانی رنجی عظیم رسیده چه نزد او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا برون آرم
با خدای تعالی از ضرر وی شکایت نه از رنج خویش در غرائب حمید آورده که جمعی از انها که بوی ایمان آورده
بودند گفتند اگر در وی خیر بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن را
بر زبان راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز و قیام نمیتوانست نمود بدین سخن تکلم فرمود یا آنکه
زمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تمجید و تحمید و توحید بود از فوات آن بترسید و این
کلمه گفت در حقایق سلمی از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت
بجهة آن کرد و گفته اند از ان کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم میطپید ایوب
او را برداشته با جای او نهاد چون کار باختیار او واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش

جاری شد

جاری شد و گویند هر سحری بواسطه ملکی و بیرون از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب میرسید
که ای بیمار چگونه ای و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و شربت عنا را بشعف
هر چه تمامتر میچشید در سه روز که مرهم راحت میرسید تحفه این خطاب براوراز شد و یاد کرد که انی مسنی الضر
محققان بر انند شکایت با او بوده نه از وی در کشف حقائق آورده که شربت ایوب از ضرر جسمانی بود اما زود منتش
نظر قرب میلی شد که کمال عنایت در بلا می دید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش بر ادای
و انت ارحم الراحمین مترنم گشت در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض بود بر حکم قضا
و قدر بلکه از روی ضعف و عجز است چه منقولست که جبرئیل ع بوی آمده گفت چرا خاموش نشسته ای گفت
چه کنم جبرئیل فرمود که بلایا در خزاین حق تعالی بسیار است و تو طاقت نداری از حق تعالی عافیت خواه ایوب ع
این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ پس اجابت کردیم دعای ویرا پس بردیم آنچه ویرا الحق بود از رنج
بیمری ویرا شفا دادیم و شرح آن در سوره ص خواهد آمد انشاء الله تعالی و عطا کردیم او را فرزندان وی
که باعیان ایشان را زنده گردانیدیم و مانند ایشان با ایشان نیز هفت پسر و سه دختر با هفت شبیه
یکدیگر و از ابی عبدالله ع مرویست که زنده گردانید حق سبحانه و تعالی فرزندان که پیش از بلیه مرده بودند و آنانی
که در بلیه فوت شده بودند ابن عباس فرموده که اموال و اولاد و مواشی ویرا مضاعف بوی داد و ابر ملخ
سفید فرستاد تا ملخ زرین بوی بیارند و در احقاف آورده که سه شبانروز در هوا برای وی میبارید اینها
کارها بنسبت او کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو چه او در نعمت شاکر بود و در بلاها صابر
و پندی برای پرستندگان وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ و یاد کن قصه
اسمعیل و ادریس و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا علیهم السلم و وجه تسمیه بآنکه از خدای تعالی
بهره مند بود و گفته اند کفیل بمعنی ضعف است یعنی او دو برابر عمل انبیا زمان او بوده و کفیل بمعنی ضامن نیز
در معانی آورده الیسع از الیاس متکفل شد که با مردم قیام نماید بعد از ذهاب وی و صاحب تبیان روایت
آورده اند که یکی از انبیاء بنی اسرائیل آمد که میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود در بنی اسرائیل عرضه کن

هرکه متکفل شود از آنکه شب نماز گذارد و روز روزه دارد و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود
بدو تسلیم کنم بعد از آنکه آن پیغمبر آن سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخواست و گفت انا اتکفل
ذلک بعد از آن پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و بوعده وفا نموده منصب نبوت یافت وحی بجای وفای او را ذو الکفل خواند
همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل اند از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شداید زمان
اسمعیل ع بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس ع بر روزه کار ردراز بر بلای قوم صبر کرد
و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبایی نمود بدانچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُم
مِنَ الصَّالِحِينَ و در آوردیم ایشان را در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت بدرستی که ایشان از ستودگان
و فرمان برندگانند و کاملانند در صلاح و صلاح ایشان محفوظست از کدر فساد وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ
مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ
مِنَ الظَّالِمِينَ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس را ع چون برفت خشمناک بر قوم خود که دعوت او قبول نکردند
و منقولست از جنید رحمه الله که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چون امر الهی برفتن او صادر نشده بود و گفته اند
ایشان را او وعده عذاب داده بود و دانسته بود که بر ایشان عذاب خواهد آمد و چون دیرتر می آمد پنداشت که
او را دروغگوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت پس گمان برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان
می برد آنکه تنگ نخواهیم ساخت بروی راه رفتن را یعنی او را بحبس در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم ندا کرد
در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و گفت مرا بانکه نیست هیچ معبودی مگر تو پاکی تو
از آنکه در حضرت عاجز شوی بدرستی که من هستم از ستمکاران بر نفس خود که عبادت می بایست کرد یا آنکه اگر سبیل
انقطاع گفته باشد یا ترک مندوبی کرده بود و ترک مندوب نقصان ثوابست فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ
مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ پس اجابت کردیم دعای یونس را و برهانیدیم او را از غم دریا و
انتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بساحل دریا و همچنین او را از غم که
دادیم میرهانیم و نجات میدهیم گرویدگان از قصه ماهی و دریا در سوره والصافات بیاید بتفصیل ان شاء الله تعالی و روایت
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هیچ مکروبی خدای را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را و ابو عبدالله ع فرموده که

عجب

عجب از انکس که از چهار چیز برسد و پناه با چهار چیز نبرد اگر کسی را غمی رسد چگونه خود را به پناه این کلمه نکند که
که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حال آنکه شنوده که در عقب آن فرموده که فاستجبنا له و نجیناه
من الغم و کذلک ننجی المومنین و دیگر آنکه یکی از کسی ترسد نگوید که حسبنا الله و نعم الوکیل و در عقب این کو شنو
که حق تعالی فرموده فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و آنکه از کید کسی ترسان بود چگونه نگوید و افوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و استماع کرده که حق تعالی فرموده بعد از آن که فوقیه الله سیات ما مکروا
و آنکه هراسان باشد چگونه تنطق نکند بما شاء الله لا قوة الا بالله و خدای تعالی در عقب این فرموده
و آن شنوده که ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یوتین خیرا من جنتک وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ
رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و یاد کن زکریا را ع چون بخواند پروردگار
خود را و گفت ای پروردگار من مگذار مرا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد و تو بهترین وارثانی یعنی
و اگر مرا وارث نبود باکی ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ پس اجابت
کردیم دعای او را و بخشیدیم او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین و بصلاح آوردیم برای او زن او را
ایشاع بنت عمران برای ولادت بعد از عقر و گفته اند که او را خوی نیکو گردانیدیم برای زکریا ع بعد از آنکه بد خلق
بود بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند بودند که میشتافتند در نیکویها و میخواندند ما را از روی رغبت
بثواب و از جهت ترس از عقاب و بودند فروتنان و فرمان پذیران یا نیاز مندان محققان گویند نیاز برای او
باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هرکه نیاز بدو برد توانگرش گردانند و هرکه ناز بدو کند عزیزش
سازد و بیان نیاز و کانوا لنا خاشعین و نشان ناز [illegible] و رب العرش معبودی وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت
فرج خود را از حلال و حرام و مراد مریم بنت عمرانست که خود را پاکیزه داشت از دست تصرف مرد عفت او بر رسید
پس دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید در پیراهن او یا در درون او از روح که آن با فرمانست مخلوق یعنی آنکه
جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را و گردانیدیم مریم را و پسر وی عیسی را ع حجتی و علامتی مر عالمیان را

چون تامل کنند برایشان روشن شود که ظهور پیغمبری بعد از رسول عذر المجرمین نفحه ما بجیان عطیه دلالت بر کمال قدرت
صانع حکیم جل ذکره دارد ان هذه امتکم امة واحدة وانا ربکم فاعبدون بدرستی که ملت
توحید ودین اسلام وطریقه سید انام واهل بیت کرام او علیهم السلم که دوجیت شما را استقامت بران ملتی که
یگانه یعنی اختلافی نیست دران بلکه همه انبیا علیهم السلم بران بوده اند در اصل توحید همه متفق اند ومن آفریدگار شما ام
پس مرا بپرستید نه غیر مرا وتقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون وبپریدند امم ماضیه کار دین خود را
در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود ونصاری هر یک تکفیر دیگری کرد پس هر که اختلاف کنند در بیان حکم
دارد همه این فرقها بسوی ما باز گردنده کانند وما ایشان را جزا اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فمن یعمل
من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وانا له کاتبون وهر که کند از عملهای پسندیده
دعمال انکه گرویده باشد بخدا ورسول واوصیای او چه عمل بی ایمان مقبول نیست پس ناسپاسی نیست مر
شتافتنی اورا بعمل یعنی ضایع نه کنیم اعمال او را چون مدون با یمان بود وما مر او را نویسندهایم یعنی اثبات
کننده در صحیفه اعمال وهیچ وجه چون چنین باشد ضایع نگردد هر بود کار وعمل او وحرام علی قریة اهلکناها
انهم لا یرجعون وممتنع است بر اهل دیهی که ما هلاک کردیم ایشان را انکه ایشان باز گردند بدنیا یعنی روا نیست
هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال وتدارک احوال ودر تفاسیر اهل البیت علیهم السلم لا را اصلی دانند
نه زایده واصل اینست ومعنی آیت چنین است که ممتنع است بر هالکان ونشاید که رجوع ننمایند بدنیا واز اعراض
مخالفت وعناد وگناه خود نگنند چنانکه در سوره نحل بحث در یافت وجابر جعفی گوید که از رجعت از امام
محمد باقر ع پرسیدم این آیت را برخواند واز امام جعفر صادق ع پرسید که در وقت رجعت که باز آید فرمود که من محض
الایمان محضا ومن محض الکفر محضا ومن محض چون سلمان وعمار وابوذر ومقداد ودو اصحاب کهف وامثال ایشان
که معاون مهدی باشند از زمان ع وکافر محض چنان دان وستم کنند کان ایشان که دین ابدینیا وذخیره باشند
وبر ایشان ظلم وستم کرد. ودلیل بر این آیت بودا است که حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج وهم
من کل حدب ینسلون یعنی رجوع نکنند تا وقتی که گشاده شود سد یاجوج وماجوج وان علامتی از علامات
حذیفه یمانی گفت که من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود که اول آیتی وعلامتی بر آخر الزمان خروج دجال بود

آنکه خروج دابة الارض آنکه خروج یاجوج وماجوج آنکه نزول عیسی ع از آسمان واین در وقت ظهور مهدی آل محمد
باشد پس از ان آتشی از قعر عدن پدید آید که مردم را بمحشر راند ویاجوج وماجوج چون ظاهر شوند از هر بلندی
بشتابند ومیدوند تا همه عالم را فروگیرند وآبهای دریاها تمام بیاشامند وخشکی وتری هر چه باشد بخورند و
اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة
من هذا بل کنا ظالمین ونزدیک رسید وعده حق وراست که وقوع قیامت پس ناگاه آنست که
باشد خیره وبازمانده از هول رستخیز دیدهای آنانکه کافر گردیدند وایشان میگویند ای وای بر ما بدرستی که بودیم ما
در دنیا در بیخبری ازین روز وازین حال بلکه بودیم ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم وپیروی اوصیای ایشان عمل
نکردیم انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون بدرستی که شما ای کافران
وآنچه می پرستید بجز خدای تعالی از بتان ودیوان آتش انگیزد وهیزم شما وبتان بر دوزخ گذر کنند کانند ودر
آیند کان در بتان گفته اند که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادتی تعذیب بت پرستانست چه بلا آنها آتش
افروخته تر گردد واحراق ایشان بیفزاید ودیگر زیادتی تعذیب ایشانست چه آنها را پرستیده اند حالا با ایشان در
آتشند لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها وکل فیها خالدون اگر بودندی این بتان خدایان حکیم
کانی میبرید در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب نباشد نه معذب همه بتان وبت پرستان در دوزخ جاوید
مانند کانند که ایشان را از آن روی خلاصی نیست لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون مر ایشان راست
در دوزخ ناله زار وایشان در آتش هیچ نشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من
دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد وابن الزبعری ایشان را بر ایشان دید گفت غم مخورید واضطراب
مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای قد خصمتک ورب الکعبة تو میگوئی هر چه ما دون خدای می پرستند
همه در دوزخ خواهند بود وحال آنست که عزیر وعیسی وملایکه معبود یهود ونصاری وبنو ملیح اند هرگاه که این معبودان
حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشد آیت آمد که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها
مبعدون بدرستی که انانکه پیشتر رفته است برای ایشان از ما سابقه نیکو که سعادتست وتوفیق طاعت یا ثنا
بجنت وان عزیر وعیسی وملایکه اند آن گروه که باب نعمت غایت حفظ شده از دوزخ ودور شده کانند دلالت

می ازبرای دوری العقول حاکتیا ز ما و اینجا ما دوقوع یافته صاحب بحر کوید که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور دولت
در نهایت لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون نمیشنوند دو رشدکان از آتش
بجهة آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین و ایشان در آنچه آرزو برد لهای ایشان جاویدانند بعز
مشتهیات خود را دایم می یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم
الذی کنتم توعدون اندوهناک نکرداند ایشان را فزع اکبر حق قول ملائکه که کویند لا بشری یومئذ
آن کلمه کو اهند شنید یا وقتی که کویند وامتازوا الیوم ایشان ملول کاله بود چه کجاند دست از است مروه نیست
خواهند شد و کفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی برآرند و بکشند وایشان آید کیا
اهل النار خلود ولا موت و یا اهل الجنة خلود ولا موت و دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح کذرانند و پیش
آیند ایشان را فرشتکان وقت برون آمدن از قبور و کویند این است روز شما که در دنیا بود وعده داده میشد
بیر اینست روز ثواب و کرامت شما عابدان را کویند این روز جزای شماست عارفانرا خطاب رسد که این روز
تماشای شماست ابو حمزه روایت فرموده از امیر المؤمنین علیه السلام که سبب ایمنی است از فزع اکبر یوم نطوی السماء کطی السجل
للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین یاد کن روزی را که طی
کنیم و در هم پیچیم آسمانرا همچون پیچیدن طومار مر نوشتهها را و سجل نام کاتب حضرت رسالت صلعم و کویند ملکیست
کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند درهم پیچد تا آسمانرا بعدم باز کردانیم بعد از وجود همچنانکه آغاز کردیم آفرینش
بار آفرینش را بی ماده و مده باز کردانیم از آنکه آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت
ما آسانست وعده دادیم با عاده وعده دادنی بر ماست و فا کردن بدان بدرستی که کننده ایم یعنی همچنانکه
اول بوجود آوردیم برای معرفت و عبادت دیکر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات ولقد کتبنا فی



الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغا لقوم
عابدین و بدرستی که ما نوشتیم در کتاب داود از پس توریه یعنی بعد از آنکه در توریه نوشته بودیم در زبور ثبت کردیم و بعضی کویند
مراد زبور جمله کتب منزله است و مراد بذکر لوح محفوظ یعنی نوشتیم در کتابها بعد از آنکه در لوح نوشته بودیم اینکه
زمین بهشت و ابن عباس فرموده که مراد تمام زمین دنیاست که میراث کیرند آنرا بندکان ستوده یعنی کویند صالحان

است حضرت رسالت صلعم و این از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام منقولست و دلیل بر آنست که لام که در الارض
لام تعریف جنس است و استغراق را شاید و اطلاق جمع مر و کا لفظ صالح در حق شخص دلیل عصمت او بود
چه اکر یکی از ما کواهی دهد بر صلاحیت شخصی و او را در ظاهر صالح داند و چون خدای تعالی داننده ظاهر و باطنست پس صالح
نخواند مکر کسی را که در ظاهر و باطن صالح بود و این جز معصوم نباشد پس این صالح نام امام محمد مهدی صاحب الزمانست
علیه السلام که بحکم خدای تعالی و بموجب فرموده نبوی شرق و غرب عالم را فتح کند و اختلاف از میان برخیزد و ایراد صیغه
جمع توقیر و تعظیم است یا مراد بحضرت وی خاصان وی باشند که سیصد و سیزده تن اند و کویند بعضی ظهور وی
بعد از انقلاب که نهصد و پنجاه و یک است باشد و الله اعلم لیکن آنچه مضمون حدیث نبوی است آنست که عالم چون
پر کرده از جور و ظلم او ظاهر شود و بداد و عدل پر آید بدرستی که در این که یاد کردیم از اخبار و مواعظ ان الارض
کافران و دولت و نصرت مومنان هر آینه کفایت است مر کروه پرستندکانرا مراد جامع اند ازین امت که خبر و
موعظه قرآن ایشانرا کفایت در رسیدن بمطلوب محض قناعت وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
و نفرستادیم ترا ای محمد مکر بخشایشی مر عالمیانرا حضرت پیغمبر رحمت مر مومنانرا که بدو راه یافتند اما رحمت
مهدات چه بعثت آنحضرت سبب اسعاد و موجب صلاح معاش و معاد ایشانست و رحمت مر کافرانرا که سبب
از عذاب استیصال ایمن بودند و از خوف و خسف و مسخ سالم ماندند وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در
کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اکر در مکه معظمه بودی و اکر در مدینه
زاهره و اکر در مسجد مکرم بودی و اکر در حجره طاهره و بمجلس برزده عرش و مقام قاب قوسین خود که السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین فرود آمد و در مقام محمود لباس طکتر ده کوید امتی امتی قل انما یوحی الی انما الهکم
اله واحد فهل انتم مسلمون بکو ای محمد کافرانرا جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من که نیست
و جز این نیست که خدای شما خدای یکانه است و یکتا زیرا که مقصود اصلی از بعثت آنحضرت مقصود بر توحید
پس کلمه انما در اولی از برای حصر حکم است و در ثانیه بر عکس پس آیا هستید شما کردن نهاد کان مقتضی وحی را
فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء وان ادری اقریب ام بعید ما توعدون پس اکر بر کردند از
توحید پس بکو آکاه کردیم شما را برسویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کردم برابریم در موضع آورده که اعلام کردم شما را

از آنچه من وحی کرده‌اند و بر شما روشن شده و مؤمن و کافر در علم مساوی شده‌اند و نمیدانم هر آینه نزدیک باد و دور است
آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان که بلا شک وقوع خواهد یافت إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ
مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ بدرستی که خدای تعالی میداند آشکارا از سخن کافران در طعن اسلام و میداند
آنچه می پوشید از حسد بر حضرت پیغمبر صلعم و حقد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ
إِلَى حِينٍ و نمیدانم شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما آزمایش باشد مر شما را
بغیر بطریق استدراج در تاخیر انداز[د] و شاید که برخورداری بود شما را تا هنگامی که اجل مقدر برسد قال
رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ گفت پیغمبر صلعم ای پروردگار من حکم
فرمای میان من و اهل مکه براستی و پروردگار ما بسیار رحمت بر آفریدگان خود یاری خواسته شده یعنی
یاری از او خواهیم بر آنچه شما صفت میکنید و میگویید عذاب موعود در التاخیر است و ابا فرود نمی آید یا رایت
اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی شما کافران نا سزا میگویید و ما از خدای تعالی بر آن یاری خواهیم و حکم
الحق [illegible] امیدواری معاونت از حضرت او داریم از پیغمبر صلعم روایت است که هر که سوره انبیا را بخواند حق تعالی حساب
قیامت بر او آسان گرداند و سلام کنند بر وی [illegible] تا بدو در اهر پیغمبری که نام او در قرآن مجید مذکور است علیهم السلام

سورة الحج بسم الله الرحمن الرحيم ثمان وسبعون آية

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ای مردمان خطاب با عامه
مکلفانست میفرماید که بترسید از عذاب پروردگار خود بدرستی که جنبانیدن قیامت مر شما را چیزی بزرگ
و پر هولست اسناد زلزله بساعت مجازیست و اضافه زلزله بساعت بجهة آنست که آن از علامات قیامت
و پیش از طلوع شمس از مغرب وقوع خواهد یافت باندک زمانی و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین
متزلزل شود و ندای از آسمان بیاید که یا ایها الناس اتی امر الله و فزع عظیم در خلایق پدید آید و در طبقات قبر
[illegible] زلزال عظیم [illegible] يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ
كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ در روزی که ببینی آن زلزله را غافل شود و فراموش کند از هیبت آن هر شیر دهنده از آن فرزند

که وی را شیر دهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع و بنهد هر زنی که خداوند حمل بود بچه افکند هر زنی بار را در حمل خود را
و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده
و نباشند ایشان بتحقیق مستان زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگر چه در رای العین مانند
سکر باشد پس ایشان بتحقیق مست نباشند و لیکن عذاب خدای تعالی سخت و درشت که از هول آن مست مانند
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ و از مردمان کسی هست که
جدال کند در کتاب خدای تعالی چون نضر بن حارث که میگفت فرشتگان بنات الله اند و قرآن نیست مگر
افسانهای پیشینیان یا بحث کند در قدرت حق سبحانه و تعالی چون ابی بن خلف که انکار میکرد حشر را [illegible] و
[illegible] بر راهی و حجتی و پیروی کند در مجادله یا در عامه احوال خود هر دیوی سرکشی گمراه را در ازل كُتِبَ
عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ نوشته شده است بر آن دیو
در لوح محفوظ آنکه هر کس او را دوست دارد و متابعت نماید پس آن دیو گمراه گرداند تابع خود را و راه نماید او را
بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات آن دوزخ بود و در کشاف
آورده که ضمیر علیه راجع باشد بمجادل یعنی حکم کرده خدای تعالی بران جدل کننده هر که پیروی وی رود بدوزخ رسد
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ
مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ
مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا
أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ای مردمان که منکر حشر اید
بانکارات و منکران حشر را میگویم اگر هستید شما در شک از برانگیختن خلق و میگویید اعاده ممکن و مقدور نیست
آنرا نظر کنید در اول حال خلقت خود بدرستی که ما آفریدیم پدر شما را از خاک و شما فرع اویند پس آفریدیم شما را
از منی پس از مقدار خون بسته پس از قطعه گوشت مقدار آنکه بخایند تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصانی نبود و
ناتمام که در بعض اعضای وی نقصان باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این خبر در سقط است که بیفکند

در بعضی از وصور بود ویکی تمام صورت یافته باشد حاصل کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی تا بیان
کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدا بر معاد وتامل نمایید که هر چه قابل تغیر و فساد و
تکوینست بار دیگر قبول آن می تواند کرد وقرار میدهیم در رحمهای آنچه که خواهیم قرار دهیم یعنی جنینها سقط نشود در رحم
باند تا وقتی نام برده که زمان وضع حملست پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور خود
قیام نتواند نمود پس تربیت کنیم شما را تا برسید بکمال قوت وحال خود که میان سی و چهل سالگی باشد واز شما کسی
باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ یا قبل از آن و بعضی بود که رد کرده شود بنود ترین زندگانی که سن خرافتست باز اند
بعد از دانستن چیزی را هیچ حالت کودکی باز گردد هر چه دانسته باشد فراموش کند و در تفسیر شافی از امام رضه
نقل میکند از ابی عبدالله عه که الحضرت فرمود که ارذل عمر صد سالست وعود آدمی از نهایت به بدایت اشارتست
بلکه قدرت کامله بر عود وارد از اعاده چنانچه از ابتدا اندر اشته پس دیگر باره حجت استدلال بر بعث میفرماید و می بینی
ای آدمی زمین را خشک و بی رونق چون مرد پس چون با فرو فرستیم از ابر باران بر آن باز نرا جنبش کند آن زمین
بگیاه و علف و بنواید و بروید و برویاند از هر صنف از نباتات تازه و تر نیکو و بهجت افزای و غم زدای پس
قادری که زمین مرده را آب بی زنده سازد تواناست بر آنکه اجزای موتی اجمع ساخته بهمان حال که بوده اند به پرداز زندگی
ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آنچه گفته شد از آفرینش انسان
از اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه از بدایت خلقت ایشان تا نهایت صورت و احیای زمین بعد از
موت بسبب آنست که خدای تعالی که او ثابتست در ذات عالم و مستحق صفات متعالیست و بجهت آنست که او بر همه چیز
تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساوی پس مشاهده قدرت او در
بر احیای بعضی از اموات دلالت کند و لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ
آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت
آینده است و هیچ شک نیست در آمدن او و بدانند آن نیز که خدای تعالی بر می انگیزد کسانی را که در گورها اند
بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کنند و جزا و فایده بعث اینست وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ
فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و از مردمان کسی هست که از روی ستیزه جدال کند در کلام
خدای

خدای تعالی یا قدرت او و تکرار قبل از این الفاظ کذشته برای تاکیدست یا مراد او بمجادله اول رؤسا کفارند چون
چون نضر و ابی و اضراب ایشان و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان طرح جدال می افکندند بی دانش
که بدو داده باشند و بی دلیلی که راه نماید بمقصد و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا تمیز کرد بلکه جدال میکند
بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدالست محض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ در حالتی که بپیچیده دامن خود را
و این کنایه باشد از تکبر چه متکبر دامن از همه چیزی در میچیند یعنی مقلد متجبر جدال میکند تا گمراه گرداند مردم را
از راه خدای تعالی نیز از زمان بردارد و مر او راست در دنیا رسوائی قتل که بدست اخیار کشته شود
چنانچه در بدر که اشراف بدست اخیار کشته شدند و بچشانیم او را روز رستخیز عذاب آتش سوزنده و گوییم
ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این خزی و عذاب بسبب آنست
که خدای تعالی نیست ستم کننده مر بندگان خود را بلکه او موضع عدلست و فضل مر بندگان را اگر در مقابل
گناه بنده عقوبت نمود از عدل اوست و اگر عفو فرمود از فضل اوست و ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت
عبیدست آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هر که از ایشان مرضی عارض
نشد و زنش پسر آورد و اسبش کره خوب داد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینست
و مرا بسبب وصول او نیکوئیها پیش آمد دل او با سلام آرمیده شد و هر که قضیه بر عکس آمد از دین برگشت
و گفت اسلام بر من میمون نیست این آیه نازل شد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ
أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ
ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ و از مردمان کسی هست که پرستد خدا را بر اطراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر
کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن یعنی از ضعف اعتقاد و بصیرت یا در نعمت دون محنت پس اگر برسد او را
نیکویی چون صحت و غنا آرام گیرد بدین و ثابت شود بر آن و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر برگردد بر روی خود
یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست بدارد و قولی آنست که یکی از یهودان ایمان آورده
و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت صلعم گفت مرا دین اسلام را شوم یافتم مرا از دین آن حضرت جواب داد که

دین اسلام را اقامه نتوان کرد یهودی و ترسا شد و این آیه بحق نزول یافت که هر که از دین برگشت و بکو خسارت زیان
کرد در دنیا که بمراد نرسید و زیان دارد در آخرت که تمام عملهای او تباه شد کنید این زیان هر دو سرای آنست
زیان هویدا و خسران بنهایت پیدا و بر عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیمتر نیست يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ میخوانند و می پرستند مرتد یا مشرک بجز خدای تعالی
الحجری را که ضرری بدو نرساند اگر نپرستند او را و سود ندهد ویرا که پرستش آن کند آن پرستش آن گمراهی دور
از مقصد يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ می پرستند آنرا که ضرر پرستیدن او
که قتل دنیا و عذاب آخرت نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعت و توسل بحضرت عزت عز شانه هرآینه
بد یاری است و بد مصاحب و آموزگاری إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ بدرستی که خدای تعالی درمی آرد آنانرا که تصدیق خدا و رسول
کردند و کارهای شایسته بجای آوردند در بوستانهای که میرود از زیر اشجار آن جویها نزهت باغ و بوستان
بآب روانست و بدرستی که خدای تعالی میکند آنچه میخواهد از مکافات موحد و مجازات مشرک آورده اند که گروهی از
غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید مهم محمد پیش نرود و دوستی که میانه ما و یهود است منقطع گشته
مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
فَلْيَمْدُدْ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ هر که باشد که گمان برد که نصرت
ندهد خدای تعالی پیغمبر خود را در دنیا باعلای کلمه اسلام و اظهار حجت در میان انام و غلبه و ظفر بر اعادی و دشمنان
بی سرانجام و در آخرت بعلو درجت و شفاعت و قرب و کرامت پس باید که فرو گذارد رسنی بسقف خانه یعنی
رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد و پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افتد و مختنق
شود مثل کسی که بخشم خود را از حلقی بیاویزد تا جان دهد و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در آن
زده قطع مسافت تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر جهد تمام نماید پس باید که در نگرد بنظر تامل که با وجود
این کلفتها آیا می برد فعل حیلت آمیز او آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر و خطه آن که شاید میسر نشود غرض
که امر آنحضرت باتمام خواهد رسید و معاند بمطلوب خود نخواهد رسید وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ

یهدی

يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ و همچنانکه بیان کردیم این کار را و روشن ادا نمودیم فرو فرستادیم قرآن را آیتهای روشن
در احکام و اخبار تا بر شما ظاهر گردد و برای آنکه خدای تعالی راه نماید بدان آیتها یا بر هدایت ثابت دارد
هر کرا که خواهد از آن کسانی که در علم ازلی او باشند که ایمان خواهند آورد و لطف با ایشان شود بدرستی
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بدرستی آنانکه گرویدند و آنانکه یهودی
شدند و آنانکه دینی بدینی شوند ستاره پرستان و ترسایان و گبران و آنانکه شرک آوردند یعنی عبده اوثان
بدرستی که خدای تعالی جدا کند میان ایشان روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد محق سفید
روی و مبطل سیاه روی بتحقیق که خدای تعالی بر همه چیزها گواه است و از حال همه آگاه. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ
لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ
وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ آیا نمی بینی و نمیدانی آنرا که خدای تعالی سجده میکنند مر او را هر که در آسمانهاست ملائکه سجده
تطوع و بتسخیر و هر که در زمین است مومنان بسجود طاعت و دیگران بسجود خضوع و ذلت و آفتاب بطلوع و غروب
و ماه ببروق و افول و ستارگان برفتن و آمدن و کوهها بجریان ینابیع و بپرورش معادن و درختها بسایه
و چهارپایان بعجایب ترکیب و بسیاری از مردمان سجده کنند او را بسجده طاعت و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند
از سجود حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف گفته که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی
استهزا پیشانی بر زمین نهد او را از جمله ساجدان نشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع
و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است
از دلالت این سجده هشتم است از سجدات قرآن و این را سجده حسابره و اعتبار گفته اند که از همه اشیا غیر
تبعیض کرده پس بنده باید که چاره در آن نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقرار اند نه از کثیر ثانی که مستحق
عذاب و عقاب اند و هر کرا خوار گرداند خدای تعالی بسبب شقاوت و عصیان بخذلان یا دخول دوزخ پس نیست
او را هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده بسعادت و هدایت و توفیق یا وصول به بهشت

بدرستی که خدای تعالی میکند آنچه خواهد از اهانت و اکرام و آن جز مستحق نباشد هٰذانِ خصمانِ اختصموا
فی ربّهم فالذین کفروا قطّعت لهم ثیابٌ من نارٍ یُصبُّ من فوق رؤسهم الحمیم یُصهر به
ما فی بطونهم والجلود ولهم مقامع من حدیدٍ کلّما ارادوا ان یخرجوا منها من غمٍّ
اُعیدوا فیها وذوقوا عذاب الحریق آورده اند که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمت آمده گفتند
پیغمبر ما متقدم و دین ما قدیمست و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما بپیغمبر خود و پیغمبر شما را بعدی
میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدو نمیگروید
پس حق بر طرف ما باشد نه بر جانب شما حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که این دو گروه دشمنان خصمی کنند و جدال مینمودند
فرمود در دین پروردگار خود. و از ابوذر غفاری رضوان الله علیه منقولست که سوگند میخورم بخدای تعالی که این آیت در شان
شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از طرف مومنان امیرالمومنین علی ع و حمزه و عبیده علیهم السلام و از
کفار عتبه و شیبه و ولید و در تبیان از امیرالمومنین ع نقل کرده اند که این آیت نازل شد در مبارزت ما کفار را
در روز بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصمند
و مومنان علیحده گروه خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنگ کنند پس آنانکه نگرویدند ببرند
برای ایشان بمقدار جثه ایشان جامهای از آتش که جامها بر ایشان فرا گیرد چون احاطه جامه بتن ریخته میشود از
زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان آب گرم که از غایت حرارت گداخته شود بآن آنچه در شکمهای ایشانست
از امعا و احشا و یکبار از پوستهای ایشان نیز اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد و در تعذیب ایشان نیز
گرزها باشد در دست زبانیه از آهن هرگاه که کفار خواهند آنکه بیرون آیند از آتش از جهت غمی که ایشان را در ماند
باشد باز گردانیده شوند بدان گرزها در دوزخ یعنی چون یکباره دوزخ بر ایشان رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرزها
بر سر ایشان میزنند و باز میگردانند بدرکات و میگویند بچشید عذاب آتش سوزنده انّ الله یُدخل
الذین آمنوا وعملوا الصّالحات جنّاتٍ تجری من تحتها الانهار یُحلّون فیها من
اساور من ذهبٍ ولؤلؤًا ولباسهم فیها حریر بتحقیق که خدای تعالی در آرد آنانرا که گرویدند
بخدای و رسول و نایب وی و کردند عملهای شایسته در بوستانهای که میرود از زیر درختان و قصور آن جویها

آراسته

آراسته کرده اند و پیرایه بندند ایشانرا در بهشت در دستوانها از زر و بیارایندشان بمروارید و جامهای
که بپوشند در بهشت ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که وی بپوشد در دنیا نپوشد از آن در آخرت
مراد آن است که لبس وی بر ایشان حرامست وهُدوا الی الطیّب من القول وهُدوا الی صراط
الحمید و راه نموده شده اند مومنان پاکیزه از قول حق یعنی پیغمبر پاک راه نمایند ایشان را در آخرت
و الحیان که نظر ایشان به بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند در آن
رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده
یا قول پاکیزه آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند لا یسمعون فیها لغوا ولا تاثیما و اگر
مغران رانند که ایشان راه یافته بقول طیب در دنیا که کلمه توحیدست که الیه یصعد الکلم الطیب
یا اذان یا استغفار یعنی آورده که قول طیب قرآن است یا نصیحت مسلمانان یا ارشاد مریدان یا دعای
مومنان یا امر معروف یا نهی از منکر در لطایف قشیری مذکورست که قول طیب آنست که صادر شود از دل
خالص و تر صافی و مقترن بود برضای الهی در کشف الاسرار آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد
و از عیب و رو به نیاز نزدیک سهل تستری گوید که در کلام نظر کردم هیچ راه نزدیکتر بحق از نیاز ندیدم و هیچ حجابی
صعبتر از دعوی نیافتم و بعضی گویند قول طیب صلوه و سلام بر حضرت رسالت ص و آل هدایت و جمیع انبیا و رسل
و ملایکه مقربین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و راه یافته شده اند اهل ایمان براه خداوند خود که آن دین اسلامست
و طریق آل سید انام علیهم الصلوة والسلام انّ الذین کفروا ویصدّون عن سبیل الله والمسجد
الحرام الذی جعلناه للنّاس سواءً العاکف فیه والباد ومن یُرد فیه بالحادٍ بظلمٍ
نُذقه من عذابٍ الیم بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول و باز میدارند از راه خدای تعالی یعنی مردم را
از طاعت منع میکنند و از طواف مسجد حرام بقول شهر مراد روز حدیبیه است که حضرت رسالت ع و اصحاب او را
از طواف خانه و مسجد باز داشتند آن مسجدی را که ساختیم او را برای همه مومنان و مخصوص نیست به بعضی دون بعضی
یکسانست مقیم در و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله
یا در ایمنی بودن در و و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و اکثر برین قولند و بعضی گویند مراد از مسجد همه حرم است

بدلیل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام واسرا از مکه بود چه از خانه خدیجه یا ام هانی آن شب حضرت را
بمعراج بردند و برین قول در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر در موسم بهر منزلی که
خواهند فرود آیند و نزول نمایند واگرچه اهل آن را رفع نباید کنند و این قول را ضعیف شمرده اند و با ضعفا و مجاز حجت
نیز بوده حق بها که الذین اخرجوا من دیارهم و بر تقدیر صحت نقل تسمیه مجاز است که مسجد گویند و همه حرم خواهند واصل
در این کلام حقیقت است و هر که خواهد در حرم میل کردن از حق بعلت کج در حرم اراده کند که بدین از راه راست بستمکاری
بچشانیم او را از عذاب دردناک والحاد در حرم بقول استحلال حرام است و گفته اند آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن
خادم و قول لا والله و بلی والله و گویند احتکار طعام و این بنا بر آنست که مراد بمسجد مکه باشد و بعضی گویند دخول اوست
بغیر احرام واکثر علما برانند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آید
سیئه را او نویسند واگر نه نه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آید رد آن را خطیئه بروی می نویسند
ابن مسعود گوید که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه نیز اندیشه نباید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید
و بعضی گویند که چون مکه محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چه نماز در وی با چندین نماز در غیر وی برابر است
پس هوای مساوی نیز در وکلی بر است از سایر مواضع خبر آنکه در اول آیت گذشت محذوف تقدیرش انکه
الکسان هلاک شدند یا زیان کار گشتند و ایشان اهل کفر و صد بودند وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ
الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و یاد کن چون
معین و مبین گردانیدیم برای ابراهیم خلیل ع جای خانه کعبه را در وقت ساختن بانکه ابر را فرستادیم تا سایه
کرد بر آن مقدار که زمین خانه بود که در طوفان بالا برده بودند یا بادی را برانگیختیم تا بدان اندازه زمین را رفت
یا جبرئیل ع تعیین فرمود و خط بر آن کشید و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی آنکه شریک میاور و انباز مگیر مرا
چیزی را که مرا از شریک منزه و مقدس و خطاب اگرچه بوی است مراد دیگرانند از قوم او و پاک دار خانه مرا
از بتان و چیزهای ناشایست برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان و برپا ایستادگان در
نماز و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانه کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا وی را طواف کنند و در وی نماز
گذارند و دل را که دار الملک کبریاست با او موافق می باید ساخت در تطهیر از لوث گناه و غیر آنچه نه غیر اوست موجود

چون حضرت ابراهیم ع بر حسب فرموده خانه کعبه را اتمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه او آوازده در
از تفاسیر اهلبیت علیهم السلام آورده اند که ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که علیک الاذان
وعلی البلاغ بر تو ندا کردن و بر من رسانیدن پس خلیل بامر جلیل در مقام یا بر کوه بوقبیس رفت
و ندا کرد که ای مردمان خدای تعالی حج خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه و تعالی
آواز او را بهمه عالم رسانید از شرق تا بمغرب تا بجدی که آنانی در اصلاب مردان و ارحام زنان بودند
صدای خود را شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک لبیک اللهم لبیک مبادرت نمود
از صدای تو در افتاد صدای بحرم خواست صد نوبه لبیک ز اهل عرفات وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ
بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ
وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ
أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و ندا در ده ای ابراهیم در میان مردمان و بگو ایشانرا بحج خانه خدای تعالی و در بعضی
تفاسیر آورده اند که این خطاب متوجه حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله در حجة الوداع که میفرماید که خبر ده مردمان را از وجوب
حج و تفویض امر امامت و خلافت بامیر المؤمنین ع تا بیایند بتو پیادگان و سواران بر هر شتری لاغر
شده از رنج راه که بجد تمام می آیند آن شتران هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که بسوار و پیاده بحج فراهم
آیند تا حاضر شوند نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دینیه و دنیویه بر رسند منافع دینیه فواید
اخرویه است و مرویست از امام محمد باقر ع که آن اخرویه عفو و مغفرتست و دنیویه تجارتست و آن برتری
مردمانست بسوی او چه آن وادی غیر ذی زرعست اگر ترغیب نباشد مضطر شوند اهل آن و لهذا حضرت
ابراهیم فرمود فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و تنکیر او مشعر است بآنکه مراد با نوعی از منافعست که مخصوص
بانی عبادت خاص و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند در روزهای دانسته شده که ایام عشرات از
ذی الحجه و قول فقهاست که نام خدای تعالی بر آنچه ذبح میکنند و نحر مینمایند در ایام نحر و تشریق که سه روز است
بعد از نحر چه ذبح و نحر در سه روز میباشد و تسمیه بر ذبح آنچه روزی داده است ایشان را از زبان بسته
انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانیست که بنام حق تعالی کشند چه کفار بنام بت پرست قربان میکردند

واز گوشت قربان بخورند حتی بیچاره و گدا و خود مو خانرا که بنام خدا قربان کنند پس بخورید از گوشت این
قربانی این امر اباحت یا ندب که در قربانیه تطوع وارد شده چه اگر قربانی در کفارتی باشد یا جبر نقصانی قربانی
قربانی را خوردن آن جایز نبودی و بخورانید از آن قربانی درمانده تحت کشیده محتاج تنگدست و روایتست
از ابی عبدالله ع که ذکر اینجا تکبیرات منی در عقب یازده نماز که اولش نماز پیشین عید اضحی است وصورت تکبیرات
که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الحمد لله علی ما هدینا وله الشکر علی ما اولینا ورزقنا
من بهیمة الانعام را گو بیند در فطر ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ
الْعَتِيقِ پس باید بگذرانند عطفت بر بدکرد و منزح می آیند تا خدایرا یاد کنند و بگذارند حاجتهای خویش را
یا بجای آرند مناسک حج را یا زایل کنند وسخ ولوث را از خود بگرفتن موی و چیدن ناخن و نتف ابط
و مانند آن و غسل و آنچه از پاکی شمارند تا وفا کنند به نذرها خود مطلقا یا حصول شرایط و تا طواف کنند طواف زیارت
و نسا و عمره از واجبات بخانه آزاد و از غرق در طوفان یا از تملیک جرمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم
که معبد اول اوست و مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ
وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ
الزُّورِ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ
الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ الخ که هر دو از اعمال و احکام حج دین خدا است
و هر که بزرگ دارد احکام خدایرا که تکلیف است او و روایتست گویند حرمات اینجا است بیت الحرام و مسجد
الحرام و بلد الحرام و ماه حرام و محرم پس آن بزرگداشت بهتر است مر او را نزد پروردگار او از جهة یاد داشت
و گویند تعظیم او بگذاردن حقوق آنست و ادای واجبات تمامی و حلال کرده شده شما را چهار پایان
مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آن که مراد از آنست گوشت مردار و خون پس یکسو روید از پلیدی
از بتان که عین رجس اند و اجتناب کنید از سخن دروغ که آنها ذکر کاذب است یا گواهی دروغ یا قولیکه بزبان
آید و دل با او موافق نبود در حالتیکه مخلص باشید مر خدایرا و مایل بدین حق که اسلامست و استقامت
بر آن نه شرک آرندگان بوی و هر که شرک آرد بخدای تعالی پس همچنانست که گویا در افتاد از آسمان بر روی زمین
ورا

و هلاک شد پس در می ربایند او را مرغان مردار خوار از روی میل و اجزا اعضای او متفرق و منحرف سازند
تا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع در جایی دور از فریاد رس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکب است
پس هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را بربایند و پاره پاره سازند یا باد وسوسه شیطانی او را
در وادی ضلالت افکند و نابود شود مخلص سخن هلاک مر کافرانست ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ
فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ
و هر که تعظیم کند نشانهای خدایرا که مناسک حجست و گویند تعظیم شعائر آنست که اعتقاد حکمت و دانکه افعال او
بر وجه صوابست و موافق حق و ازینجهت نسبت داده او را بتعلیب و فرموده که بزرگداشت آن از تقوی دلها است
و تقوی دلها پرهیزکاری بود از موجبات غضب الهی و دلالتست این اعتقاد از شدت تحرز از وقوع مناهی
و در این لهذا پیغمبر صلی الله علیه فرموده که هر یکی را حرامگاهی و حرامگاه الهی محارم اوست پس هر که
چراند در حریم غزار بیم آن باشد که در وی واقع شود و امر قرق را بشکند پس آنچه امر حق بدان جاری شده که بان
اتیان نمایند منقاد باید بود و اعتقاد کردن که آن حق است که او را در آن حکمتهاست چنانکه در نقل وارد است
که در موسم حج که مردم بطواف و مناسک حج اشتغال داشتند و امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در مسجد الحرام
نشسته بود و مردم بسیار گرد وی بودند و از مسایل حلال و حرام می پرسیدند ابن ابی العوجا که از ملاحده بود
با رفقای خود گفت که من بروم و این مرد را ساکت سازم از و چیزی چند بر سبیل الشنیع پرسیدم و او را بر عیب
و تحریص وا دارم آمد بخدمت آنحضرت و گفت الی کم تدوسون هذا البیدر و تلوذون بهذا الحجر و تعبدون
هذا البیت المرفوع بالطین والمدر و تهرولون حوله هرولة البعیر اذا نفر من فکر فی هذا وقدر علم
انه فعل غیر حکیم ولا ذی نظر فقل انک راس هذا الامر وسنامه وابوک اسه ونظامه تو پاکی
و چند گرد این خرمن و پناه جوئید بدین حجر که بوسید و استلام او گویند مراد حجر الاسود است و عبادت
کنید و تعظیم کنید این خانه را که برافراشته اید بگل و خشت و میدوید شتر وار گرد این خانه مثل دویدن
شتر که رم کرده باشد کسی که درین امر فکر کند و اندیشه نیک کار فرماید داند که این نه فعل حکیمست و نه کار
صاحب نظر و در این هیچ حکمت و مصلحت نیست پس بگو جواب این را که تو سر و سردار این امری و سنام و بالای

این کار و بدر تو بانی و نظام این بود، و انتظام این بوی است امام ع فرمود که هر که حق تعالی لطف داده
باز گرفت و بسبب عصیان و عقیدهٔ فاسد او را در وادی خذلان گذاشت سایر بصیرتش کور شد و مرآة
دلش پوشیده گشت نور ایمان ندارد که حق را ثابت کند و حکمتها و صنایع او را دریابد لاجرم شیطان بر او غلبه
کند و رب پرورندهٔ او شود نظر او را از حق بر گرداند و بآتش طغیان و حرمان بسوزد چنانچه او بجای این جانور
وسیلهٔ طاعت بندگان ساخته و سبب اختیار و امتحان گردانیده و ترغیب فرموده ایشان را بر تعظیم و
تکریم و زیارت این و انرا قبلهٔ عبادت اهل طاعت گردانیده تا امتیاز یابد مطیع از عاصی و سبب طاعت مطیع اسباب طاعت
بثواب سرمد فایز گردد و عاصی بجهت نافرمانی بعذاب مؤبد گرفتار شود پس او و مطیع را سویه است از صوان
او و طریقی است مؤدی بغفران او و بنا بر استوار کمالست و جمع او بر عظمت و جلال حقیقی و نیک آفرینندهٔ او در ایشان
گرداند زینت و هزار رسال فاحقن من اطیع کا امر و انتهی عما زجر الله المنشی وللارواح والصور ان
ابی العوجا گفت کلام را بر غایب فرود آوردی یا اباعبدالله آنحضرت فرمود که ویلک حضرت حق چون غایب باشد
بنزدیکان او با بین خلق که مشاهدت نزدیکتر است تو از رگ گردن تو کلام را میشنود و اسرار ترا میداند و خالی نیست
هیچ جا از وجود او و خالی منزه است از مکان همه آنکه نسبت بعلم وی برابر است هیچ مکانی از او بر امکانی نیست
نسبت بوی و مشاهدات بدین آثار متقنهٔ او و دلالت دارد بر این افعال محکمهٔ او و آنکه را بر انگیخته با آیات محکمه و براهین
واضحه محمد بن عبدالله است ص و او از جانب حق آورده این عبادت را دیدهٔ دل باز گشا و ببین اگر داری هر کدام
ترا در وشکی باشد از این امور پس بپرس ترا تا بر تو روشن سازم و شک ترا زایل دانم پس ابن ابی العوجا عاجز شد
و قوت گویایش ماند بر خواست و بر نزد رفقای رفت گفت شما مرا بر ترغیب کردید که دیدم و مرا از این آتش ندید نکشند
تم زن که در این حیرت مارا رسوا ساختی و خود را فضیحت کردی و ما هرگز حقیرتر و عاجزتر از تو کسی نیافتیم که بوده باشد در
مجلس گفت چه میگوئید این پسر آن کسی است که امروز چندین هزار سرها تراشیده اند بنظر موده پدر روی که کارداری به پسنید
و بعضی گویند تعظیم شعایر الله تعظیم هدایات و اوانست که فربه باشد و بی عیب و گران بها و در فرمودن آن مضایقه
نکنید در قیمت از امام محمد باقر ع روایت که در چهار چیز در بها مکاس و مضایقه مکنید در برده و در کفن و در کرایه چهارپای
با مکه و در ضحایا و قربانی فرمانا را در انعام سوده است از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن وزه و زاد و این آیه جعفر

و روایت تا وقت نام برده که زمان نحر است پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود تا خانه آزاد از غرق شدن که در ایم
تا خانه بزرگوار چنانچه گذشت و اگر برای عمره باشد بمکه نزدیک کعبه وَلِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا
اللهَ عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ فَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ اَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ و مر گروهی
را که پیش از شما بودند از اهل ادیان و ملل دادیم قربانی معین فرمودیم بقربان تا یاد کنند نام خدای را در ذبح جعل
آنچه روزی داد مر ایشان را از بهیمهٔ چارپایان یعنی هر امتی را مأمور کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما پس خدای
شما و خدای ایشان یکی خداست پس مر او را گردن نهید و قربان را بترک آمیخته مسازید و بشارت ده ای محمد
متواضعان و فروتنان را به بزرگی آن سرا تا ترسکاران از رحمت تنها یا مژده ده مشتاقان را بسعادت قرب
باری که هیچ مژده ازین فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میفرماید الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلٰى مَا اَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
آنانکه چون یاد کرده شود نام خدای تعالی نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جمال ربانی
و طلوع انوار عظمت جاودانی و خواهند که خود را پروانه وار بشعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه
مقدس بر دوزند پس با نجاح مطلب مژده ایشان را و دیگر صبر کنندگان را بر آنچه بدیشان میرسد از نکبت
و محن و مصایب رفتن و بپای دارندگان در اوقات آن و از آنچه عطا دادیم ایشان را نفقه میکنند
در وجوه بر و صرف مینمایند بمصارف خیر وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ لَكُمْ فِيهَا
خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا
الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شتران بزرگ فربه را که برای
هدی رانده اند ساختیم آنها و گشتن آنها را از برای شما از نشانهای دین خدای تعالی مر شما را در آنها
نیکوئیست از منافع دینیه و دنیویه و بعضی گویند خیر اینجا بمعنی مالست یعنی شما را در اینها مالیست از ظهر و بطن
ایشان با وجود کثرت نفع و خیر در ایشان و شدت محبت آدمی بمال قربان میکنند این از دلایل قلت
بر قوت دین و تعظیم امر رب العالمین بودن ایشان از شعایر الله با تحر است پس یاد کنید نام خدا را بر کسی
آن یعنی در حال ذبح بگوئید بسم الله والله اکبر در حالتی که بر پای ایستاده باشند چنانچه دستها او را با بند

تا بردو پای بلسند وکا وراچهار دست و پا بایدبستن و دنبال بستن رها کردن و کوسفند را دو دست و یک پا
بباید بستن پس چون بیفتد بر زمین بهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود پس بخورید از گوشتهای
ایشان و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را و سوال کننده خواهنده را امر با کل که اینجا وقع
یافته کفارت زایران میبرد زیرا که بجملها صدقه باید کردن حتی پوست و موی قسم پس اینجا یا ضحایات
یا هدی قران یا هدی تمتع پس باتفاق اکل اضحیه و هدی قران سنت است و در هدی تمتع خلاف در
وجوب و ندب اقوی وجوبست زیرا که امر در وجوب حقیقت است و اینجا فرموده که فکلوا و ابو عبدالله ع
فرموده که اذا ذبحت او نحرت فکل واطعم کما قال الله تعالی فکلوا منها واطعموا القانع والمعتر و این خیار است
د همین است اختلاف در قسمت هدی بر سه حصه و لیکن اشهر مستحب است که اثلاث کنند ثلثی تصدق کنند و ثلثی هدیه
نماید و ثلثی بخورد و اگر ماکول کمتر از ثلث نیز باشد جایز است در کنز العرفان اینچنین مذکور است دیگر حق سبحانه
و تعالی میفرماید همچنانکه بیان کردیم نحر ایشان را رام کردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه برای
شما تا میگیرید و می بندید و میکشید شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را بر نعمتها آورده اند که اهل
جاهلیت خون قربانهای خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و از ان سبب تقرب می جستند در زمان اسلام
نیز بهمان قاعدهٔ سابق داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظمه داشتند حق سبحانه و تعالی از ان نهی کرد و فرمود لَن
يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا ولكن يناله التقوى منكم كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هداكم
وبشر المحسنين نمیرسد بخدای تعالی گوشتهای قربانی که بصدقه میدهند و نه خونهای ایشان که بوقت قربان
میریزند ولیکن میرسد بمحل قبول وی آنچه مصاحبست با او پرهیزکاری از شما که تعظیم امر خداوندیست و تقرب
بدو و بتو بان پسندیده یا آنکه یافتن رضای آلهی نه بمحض بخشی خونهای قربانیست ما قوم از ان منتفع
کردند بلکه خشنودی او بانست که با این تقوی آوری کردانید با امتثال اوامر وی و اجتناب از نواهی او که
افراد این قربانی از مال پاک طیب بی شبهه باشد از منهای نفس و طبیعت مایل به یکلت و خالی آن از
تقوی است همچنانکه یاد کرده شد رام کرد انعام را برای شما تا تکبیر کوبید نزدیک ذبح یا به بزرگی یاد کنید
خدا را بر آنچه راه نمود شما را بر طریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت

بدون

یا بقول طاعات ان الله یدافع عن الذین آمنوا ان الله لا یحب کل خوان کفور
بدرستی که خدای تعالی باز دارد غایلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را از آنها که گرویده اند بی نصرت دهد ایشان را بر اعادی
بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد هر خیانت کننده را که در امانت دین خاینست ناسپاس بر نعمت او که مخصوص انعام
انعام بدیشان از زانیه میفرماید و نام تیان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان
در آزار مومنان میکوشیدند و هر ساعت از صحابه سرشکسته و دست شکسته بر تیه کفرت نبوی آمده شکایت مینمودند
و حضرت سید صلعم میفرمود که صبر کنید که بقتال ایشان ماموز نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید
و اول آیتی که در ان باب نازل شد آن بود که اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر
دستوری داده شد کارزار کردن مر آنها را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند
بدرستی که خدای تعالی بر یاری دادن مظلومان هر آینه تواناست الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا
ان یقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات
و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز
آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای خود که بمکه داشتند بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بتحقیق و چیزی از ایشان
صادر نشده بود که سبب اخراج شدی مگر آنکه میگفتند پروردگار ما خدای تعالی است و بیگانگی او اقرار میکردند و اگر
دفع کردن خدای تعالی بودی مردمان را بعضی را ببعضی یعنی غلبه مومنان بر کافران هر آینه ویران کرده شدی باستیلاء
کافران بر اهل ملل صومعهای راهبان و کلیساهای ترسایان و کنشتهای یهودان و مسجدهای مسلمانان که همواره یاد
کرده میشود در ان مسجد و گفته اند در بقاع مذکوره نام خدای تعالی بسیار و بدرستی که یاری دهد خدای تعالی کسی را که دین او را
یاری میدهد بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان غالبست بر همه کس و بر همه چیز هر کرا خواهد غلبه دهد خدای تعالی
در وقت آن در نزول آیه وعده داده مظلومان صحابه را بنصرت شدن و وفا کرده که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی
داشت پس دیگر باره در صفت مادومان بقتال میفرماید که الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و
اتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور ایشان آنانند که بر حسب شامل عادت
اگر جای دهیم ایشان را در زمین و دستگاه و اختیار یابند بپای دارند نماز را بجهت تعظیم حق و بدهند زکوة را بجهت

نبدکان و بنمایند بنیکوی سخنانیکه زه‌ها و وعدها از حق گویند و باز دارند از زشتی یعنی الجا اهل علم و عقل را از قبیح بد
و مر خدا راست نهایت کارها یعنی انجام همه امور را حکم و تقدیر اوست امام محمد باقر ع فرموده که موصوف باین صفات
که مذکور شد ماییم وَاِنْ یُکَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ اِبْرٰهِيمَ وَ
قَوْمُ لُوطٍ وَاَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسٰى فَاَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ
و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان غم مخور و اندوه مبر که تکذیب قوم مخصوص تو نیست پس بدرستی که تکذیب کرده اند پیش
از ایشان دید مگر گروه نوح قوم نوح را و گروه عاد هود را ع و گروه ثمود صالح را ع و گروه ابراهیم مر او را و گروه لوط
او را و اهل مدین شعیب را ع و تکذیب کرده شد موسی ع یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند
پس مهلت دادم کروه کافران را وقتی که آجال مقدره در آید پس چگونه بود عذابهای قوم تو که مرتب نگردد و با وجود
ناپسندیدن مر ایشان را یعنی آشکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت را
بخرابی فَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ
قَصْرٍ مَشِيدٍ پس چند شهر و دیه که ما هلاک کردیم آنرا با اهل آن و حال آنکه آن دیه ستمکار بودند یعنی اهل او مشرک و ظالم
بودند پس آن دیه افتاده است بر سقفهای آن یعنی اول سقف بناهای آن بیفتاد پس دیوارها بران فرود آمده و چند
چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کسی نیست که بعمارت آن قیام نماید و چند کوشک بلند گچ کار
کرده که از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر مسطور است که این چاه در پایان کوهی بوده که بحضرموت و قصر مشید
کوشکی آن بر کوه در آن باب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک
شدند صالح ع با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت حضرموت بر وجه فرود شد
و آنرا حضرموت نام نهادند یعنی حضر موت صالح فیه و الجا شهری بنا کردند و آنرا حاضورا نام نهادند و اصحاب او
جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او را به سخادیب بن سواده دادند و بر سر آن
چاه که بی معطله است قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کردند و از
دین آبا برگشتند و بگواری وزارت حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای تعالی ایشان را
هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشکهای ایشان خالی ماند و در سیر آورده که پادشاهی کافر بود بر مسلمانان غضب کرد

خواست

خواست که او را بکشد و زیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در بیابان کوه حضرموت که هوای خوش داشت مسکن
ساخت هر چند چاه میکندند آب تلخ برون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضع چهار چاه نشان داد
چون بکندند آبی در غایت صفا برون آمد ایشان آن چاه را گشاده ساختند از پایان تا بالا خشتهای زر
و نقره بر آوردند و به پرستش پروردگار مشغول بودند بعد از مدتی منادی شیطان بصورت عجوزه حالی بر آمد زنان را
دلالت کرد بر آنکه بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال نمایند و دیگر باره بصورت پیری زاهد برایشان ظاهر شد
و مردان را بوقت دوری از ازواج با تیان بهایم فرمود و چون این دو عمل در میان پدید آمد حق تعالی حنظله
یا حنظلة بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد بدو نگرویدند آب ایشان غایب شد و بعد از وعده ایمان پیغمبر دعا کرد
آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان
بفرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند و خشتهای زر و نقره و یواقیت و جواهر مرصع ساختند و بعد از انقضای زمان
مهلت رجوع بآن قصر کرده درها فرو بستند و جبرئیل ع فرود آمده ایشان را با کوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان
مانده و دود سیاه متنفر از آنجا بر می آمد و در آن نوای ناله هلاک شدگان میشنودند اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَتَكُونَ
لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا اَوْ اٰذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَاِنَّهَا لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي
فِي الصُّدُورِ آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند در زمین و شام تا آیه عذاب در مصارع منکران
مشاهده کنند و عبرت گیرند پس باشد ایشان را دلهای که تعقل کنند بآن چیزی را که سبب استبصار یا موجب اعتبار بود
یا باشد ایشان را گوشهای که بشنوند بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان پس قصه آنست که بینا نشود دیدها
ایشان یعنی در مشاعر ایشان خللی نیست همه چیز می بینند ولیکن نابینا میشوند از مشاهده اعتبار آن دلهای که است
در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَاِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ و شتاب
میجویند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث و اتباع او یعنی تعجیل مینمایند بنزول عذاب موعود و خلاف نکند
خدای تعالی وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده و بدرستی که روزی از روزهای شمار نزد پروردگار تو مانند
هزار سال است از آنچه میشمرند یعنی نزد خدای تعالی یکروز با هزار سال برابر است که حکم زمان بروی جاری نیست

پس وجود و عدم و کثرت و قلت آن نزدیک خدای تعالی یکسانست هر گاه که خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان
عقوبت ایشان اثری مترتب نشود [illegible] تا در رسد وعده هر کار که هست هر چند که دیر بکار رسد وکاین
من قریة امليت لها وهي ظالمة ثم اخذتها والي المصير و چندین از دیهها نیز امالی
آن که محض تحت رحمانیت مهلت دادم اهل آن را بتاخیر عذاب و حال آنکه آن قریه یعنی آن مردم در وی ستمکار بودند
و مهلت بجهة آن بود که توبه کنند و از کجی باز گردند پس گرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا و بسوی منست
بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قل يا ايها الناس انما انا لكم نذير مبين بگوای محمد ای مردمان جز
این نیست که من شما را بیم کننده ام هویدا یا آشکار کننده آنچه بدان بیم میکنند فالذين آمنوا وعملوا الصالحات
لهم مغفرة ورزق كريم پس آنانکه گرویدند بدانچه واجبست و کردند طاعتها و نیکوئیها مر ایشان راست
آمرزش گناهان گذشته و روزی نیکو در حال یعنی رزق بی رنج و منت یا بهشت در آخرت والذين سعوا في
آياتنا معاجزين اولئك اصحاب الجحيم و آنانکه شتافتند در رد و ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالی
که پیشی گیرندگان اند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما درگذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود آن
گروه ملازمان دوزخ اند وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى الشيطان
في امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته والله عليم حكيم
بعضی از مفسران قصه القای شیطان در امنیت پیغمبر که در این آیه واقعست بر وجهی آورده اند که مناسب مقام نبوت
نیست و برخی علما حقانی نه و ذکر نکردن آن اولی است و بعضی دیگر بطریق جمهور عامه است آن که آورده اند که
چون سوره والنجم نازل شد سید عالم صلعم در محفلی که از اهل مسجد الحرام بر جمیع قریش میخواند و در میان آیتها توقف
میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیت افرايتم اللات والعزى ومناة
الثالثة الاخرى متوقف شده شیطان در آن میان مجال یافته که بگوش مشرکان رسانید که تلك الغرانيق العلى
وان شفاعتهن لترتجى حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند آوازانند و امید شفاعت ایشان
میتوان داشت کفار باستماع کلمات شیطان خوشدل شدند پنداشتند که حضرت پیغمبر صلعم خواند و ثنای ایشان را
ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق کردند جبرئیل عم فرود آمد
و حضرت

و صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک آنحضرت بسیار اندوهناک شد و حق تعالی جهة تسلیه خاطر عاطر آنحضرت
آیه فرستاد و صاحب ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که خاصه از ابی عبدالله نقل کرده اند که یک نوبتی حضرت پیغمبر صلعم را [illegible]
احتیاج شد بطعام و در خانه نبود پس بالگاه مردی انصاری بخدمت آنحضرت آمد و فرمود که ای مرد نزدیک تو از طعام
چیزی هست گفت بلی یا رسول الله و او را امال بزغاله که بریان کرده بود نزد آنحضرت آورد و چون چشم آنحضرت بر
طعام افتاد فرمود کاشکی امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام آمده با من این طعام میخوردند پس دو کس از قریش آمدند
که دعوی اسلام داشتند بعد از استماع آنحضرت ملول شد بعد از آن امیرالمومنین ع آمد و با پیغمبر موافقت نمود آنگاه
این آیه نازل شد که نفرستادیم ما پیش از فرستادن تو هیچ رسولی و نه نبی و فرق میانه نبی و رسول آنست که رسول صاحب
شریعت و نبی تابع آن در آن شرع چون لوط ع که بشریعت ابراهیم ع دعوت میکرد و همچنین یوشع با موسی ع و شمعون
با عیسی ع یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عامست شامل او را و دیگری را که مقرر شرع باشد پس نبی عامتر است
از رسول و گفته اند که رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر وی و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی
بر وی نازل نبود و گویند که رسول آن بود که فرشته بوحی بر وی فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم شود یا خوابی بیند
و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم مگر چون تلاوت کرد یا آرزو کرد بیفکند شیطان نزدیک
تلاوت یا آرزوی او آنچه خواست چنانچه بوقت قرات که اشتباه کلام باطل بود بحق که گمان مشرکان
آن بود که حق است یا محل طعام که القای شیطان شد که غیر امیرالمومنین خواست که با وی طعام خورد لیکن ابلیس و
باطل گرداند خدای تعالی آنچه در افکنده باشد شیطان از کلمات کفر یا غیری را بجای امیرالمومنین ع پس ثابت کند خدای تعالی
آیتهای خود را که پیغمبر میخواهد بنصرت امیرالمومنین ع و خدای تعالی داناست باحوال مردمان حکیم کند کار بر ایشان یا محکم
آنچه کند بر وجه حکمت کند ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة للذين في قلوبهم مرض والقاسية
قلوبهم وان الظالمين لفي شقاق بعيد و این را کرد تا بگرداند شیطان آنرا که القا میکند آزمایش
و ابتلا مر آنانرا که در دلهای ایشان بیماری و شک و تردد است یعنی منافقان و مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران
مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند در کلام حق و باطل و در امام مفترض الطاعه و غیر او
چه غرض آنحضرت محبت او بود با امیرالمومنین در آن روز اظهار رتبه و منزلت و نیابت او و بدرستی که ستمکاران

نیز آن دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر چه حکمت بر ایشان ظلم نیز فرق کفره و اهل نفاق هر آینه در ضلال و دور دراز
و در ستیزه و عنادی باشند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ
لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و دیگر آنکه برای آنست تا بدانند آنانکه
داده شده اند علم را یعنی اهل دانش بدانند که قرآن حقست نازل از نزد پروردگار تو یا امیر المؤمنین ع امام حق است
منصوب از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف به هیچکدام نیست نه در قرآن و نه در امام پس ایمان آرید به قرآن یا
امام پس نرم شود برای قرآن یا امام دلهای ایشان و احکام آن را نه این را قبول کنند و بتحقیق خدای تعالی هر آینه راه
نماینده است آنانرا که گرویده اند بسوی راه راست یا بلطفی که با ایشان کند تا بر ایمان ثابت باشند یا هدایت کند
ایشان را در قیامت بجانب بهشت یا راه نماید ایشان را آنچه متشابه باشد در دین تا دین درست کنند علی بن ابراهیم
گوید که صراط مستقیم معرفت امام است و نقل میکند از ابی عبد الله ع از امیر المؤمنین ع که [illegible] مقصود میتوان
رسید وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ
عَقِيمٍ و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند در شک از قرآن و امام ایشان تا ظاهر خواهد شد قائم [illegible] مذکور شد
که امیر المؤمنین ع گفت مر حارث همدانی را که یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا چون بمیرد مرا [illegible]
یا بیاید بدیشان عذاب روزی که نیست ایشان را فرقی چون روز بدر و نهروان و گویند روز عقیم روز قیامت است که بعد از
وی روزی نخواهد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
پادشاهی و فرمان دهی آن روز خدای راست [illegible] امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملکداری و دارائی
است در آن روز [illegible] از میان متحیر [illegible] و تاج تجبر از سر خسروان بر بایند و دعویها منقطع و دکانها [illegible]
[illegible] مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم افکند و در سوم توهمات و تفکرات [illegible]
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در هم شکند همه را و اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی نمایند و چون مالک [illegible]
[illegible] دهد حکم کند میان بندگان از مؤمن و کافر و مخلص و منافق و موالف و مخالف پس آنانکه گرویده اند [illegible]
شایسته کرده اند و دین [illegible] در بوستانها [illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و آنانکه نگرویده اند و تکذیب کردند آیتهای ما را [illegible] ایشان راست عذابی

خوار کنند

خوار کنند و رسوا سازنده و ادخال فاء در خبر دوم نه اول چه دوم فاولئک لهم عذاب مهین است و اولی فی جنات
النعیم تنبیه است بر آنکه اثابت مؤمنان بجنات تفضلست از حضرت حق و بر آنکه عقاب مسبب است از اعمال ایشان
و لهذا فرمود که لهم عذاب و نفرمود که هم فی عذاب وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا
أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و آنانکه هجرت کردند
و از دیار خود ببریدند در طاعت خدای تعالی و از برای رضای وی پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین
یا بمردند شربت شهادت ناچشیده هر آینه روزی دهد خدای تعالی ایشان را روزی نیکو که نعیم بهشت است
نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه عقبی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه
گفتند یا رسول الله ما جمعی برادران بجهاد دنیا میرویم ایشان شهید میشوند و [illegible] اختصاص می یابند اگر ما بمیریم
و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفقند همه را رزق حسن خواهیم داد
و بدرستی که خدای تعالی هر آینه اوست بهتری روزی دهندگان که بحساب میدهد روایتست که سلمان بن عامر [illegible]
روزی دو جنازه حاضر کردند یکی از آن کشته شده بود در جنگ و دیگری مرده و مردم به تشییع جنازه کشته رغبت کردند
فضالة بن [illegible] گفت شما ای قوم بآن میل کرده اید [illegible] نمیدانم که فردا با یکی از ایشان [illegible]
شنیده اید که خدای تعالی چه فرموده و این آیت را خواند لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ
حَلِيمٌ هر آینه در آورد ایشان را به بهشت در آوردنی که بپسندد از آنکه ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و تعظیم
تمام به بهشت در آورند و بدهد چیزی که نه هیچ چشمی دیده باشد و نه هیچ گوشی شنیده باشد و نه بخاطر هیچکس رسیده
و بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان و بردباراست که در عقوبت اهل کفر و عناد تعجیل
نکند چه تعجیل کسی کند که از فوت ترسد و او نمی ترسد در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند
که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند گفتند صبر کنید تا محرم بگذرد کافران [illegible]
و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند و این آیه از آن خبر میدهد ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ
بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ این حکم است
که گفته شد در باب مؤمن و کافر و هر که عقوبت کند [illegible] باشد [illegible] عقوبت [illegible]

کرده اند

جدا را برای ازدواج عقوبت میلو بدلش کرد، بود دلیل مجاوزت کنند با عقوبت مقاصه ای که مجازی و مقدم است
هر آینه نصرت دهد خدای تعالی او را بتحقیق که خدای تعالی عفو کننده آمرزنده است مرستم را تعریف است بانکه عفو از
انتقام بهتر است ولمن صبر وغفر ان ذلک لمن عزم الامور مصحب موضح آورده که حکم آیت در بیان جراحات [illegible] را
مجروح ساخته شد و او در برابر جارح خود را مجروح گرداند دیگر باره بازای این مجروح بر مجروح اول اعاده [illegible]
حق سبحانه وتعالی [illegible] ذلک بان الله یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل
وان الله سمیع بصیر آن نصرت مظلوم بسبب آنست که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند
واز جمله آنکه در می آرد شب را در روز و ساعات او را می افزاید یا ظلمت شب و ساعتهای روز را زیاده میسازد
با ضوء نهار در انجای ظلمت بیل می آرد و بسبب آنست که خدای تعالی ثابتست قولها عقب [illegible] باحوال مستقیم ذلک
بان الله هو الحق وان ما یدعون من دونه هو الباطل وان الله هو العلی الکبیر
آن وصف که حق تعالی را بکمال قدرت کرد، شد بسبب کاوان بجز خدای تعالی اوست باطل معدوم [illegible] از حد ذات خود
در اضافت آورد، که اوست موجود بذات خود و دیگران اگر چه موجودند وجود ایشان بدوست [illegible]
بلکه ملک اوست و خود مالکست [illegible] کل شی مالک و بسبب آنکه خدای تعالی اوست برتر از همه اشیا بزرگتر است
از نسبت شریک و همتا الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ان الله
لطیف خبیر آیا ندیدی و ندانی استفهام تقریر است یعنی دانسته‌ای که خدای تعالی فرو فرستاد از ابرها باران
آسمان آبی [illegible] ابراد ماضی [illegible] مضارع افاده بقا [illegible] میکند [illegible] یعنی سبز [illegible]
سبز گشته بگیاه بعد از پژمرده [illegible] که خدای تعالی لطف کننده است با بندگان برویاند گیاه [illegible]
[illegible] روزی [illegible] له ما فی السموات وما فی الارض
ان الله لهو الغنی الحمید مراد از [illegible] آنچه در آسمانها بود و آنچه در زمینها بود از روحانیات و جسمانیات
[illegible] و مالک همه اوست و بدرستی که خدای تعالی هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده
[illegible] صفات و افعال خود الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض والفلک تجری فی
البحر بامره ویمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحیم

آیا ندانی ای آدمی یعنی دانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما آنچه در زمین هست [illegible]
با اوانان و مسخر گردانید مر شما را کشتی میرود در دریا بفرمان او و نگاه میدارد خدای تعالی آسمان را از آنکه بیفتد بر زمین
مگر بخواست یعنی هرگاه که حق سبحانه وتعالی با افتادن آن خواهد بیفتد و آن در قیامت وقوع خواهد یافت [illegible]
روایت [illegible] را ابدا نهاد [illegible] آسمان مساوی است [illegible] سایر اجسام را در جسمیت پس از اجسام قابل مایله باید
هبوط مثل غیر خودش در قبول [illegible] که خدای تعالی بمردمان بخشاینده و مهربانست که ابواب منافع بر ایشان
گشود و انواع مضار از ایشان دفع کرد وهو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ان الانسان لکفور
واوست آنکس که زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده پس بمیراند شما را چون اجل برسد پس زنده گرداند شما را
در قیامت بدرستی که آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة جعلنا منسکا
هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم مر هر گروهی از اهل ملل [illegible]
ساختیم دینی و شریعتی که ایشان [illegible] آن دین اند پس باید که نزاع نکنند [illegible] ارباب ادیان با تو در کار
دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد [illegible] در نور آفتاب چه جای تامل است و بخوان
مردمان را بتوحید و عبادت پروردگار خود بدرستی که تو هر آینه راه راستی وان جادلوک فقل الله اعلم بما تعملون
واگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند [illegible] ایشان [illegible] واجب لازم گشته پس بگوی خدای
داناست بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد [illegible] آورده که این آیت بآیه السیف منسوخ
الله یحکم بینکم یوم القیمة فیما کنتم فیه تختلفون خدای تعالی حکم کند میان شما از مومنان و کافران روز
رستخیز در آنچه هستید شما که در وی اختلاف میکنید از امر دین و حکم چنان باشد که مومنان را بدرجات ثواب
برآرد و کافران را در درکات عقاب افکند الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء والارض ان ذلک فی کتاب ان ذلک
علی الله یسیر یعنی دانسته‌ای که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب علویات و آنچه در زمینست
از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست بدرستی که همه آنچه در آسمان و زمین باشد نوشته شده در لوح
محفوظ قبل از حدوث و آن نزدیک اوست پس باید که ملول نگرداند ترا سلوک ایشان با تو با آنکه میدانیم ما
[illegible] ازلی و حفظ آن کرده‌ایم بدرستی علم بهمه اشیا مر خدای تعالی آسانست [illegible] همه معلومات [illegible]

کار از مقتضای ذات خواسته وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ
لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ و می‌پرستند کفار مکه بجز خدای تعالی چیزی را که نفرستاده خدای تعالی
به پرستش او حجتی و برهانی و عبادت میکنند ایشان بلکه از محض جهل و تقلید است و نیست مر ظالمان را هیچ یاری که دفع
عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ
يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا
اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که آن آیتها
روشن اند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال که دلالت دارند بر عقاید صحیح و احکام الهیه میشناسی
در رویهای آنانکه نگرویده اند انکار و ناشناخت را یعنی بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت بر روی ایشان بینی
ز فرط عناد و لجاج که با حق دارند نزدیک باشد که بگیرند از غایت خشم یا بگشایند دستها بردن آنکه میخوانند بر ایشان
آیتهای ما را بگو آیا شما را خبر کنم به بدتر از آنکه میخواهید تا بلیان قرآن آن آتش دوزخ است که بنخز و مکروه تر است
از خشم سطوت شما وعده داده است بدان آتش خدای تعالی آنرا که نگرویدند و وعده بران و جهیست که ایشان را
روی جای دهد و بد موضع بازگشت است آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ
عُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ
ئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ای مردمان زده شد بت مثلی از
ت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده است در سوره عنکبوت برین وجه که مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
ا كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا پس بشنوید آن مثل را بگوش و هوش و در آن تامل کنید بدرستی که آنانرا
ید از بیان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده حق تعالی فرمود که اینهمه بتها که می‌پرستید که
الی نیافریننده مگسی را با وجود صغر جثه و اگر اجتماع کنند و اتفاق نمایند بر آفریدن او و اگر برباید مگس از ایشان
از طیب و عسل که بدان آلوده اند بیخواهند یعنی باز نمی‌توانند ستد آن چیز را از مگس سالم ایشان آن بود که بتان را عسل
می‌اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می‌بستند مگسان از روزن در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که از طیب
ان نبود شادی مینمودند که آلهه ما آنها را خورده اند حق تعالی از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس

قادر

قادر نبودند بر دفع ایشان از خود دست سلیمانی یعنی چه بندهٔ بت نتوانند ستد آنچه مگس از او ربوده و سست شد مطلوب
یعنی مگس که خواهند از و استرداد کنند یا سست و عاجز پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم آورده اند که مالک بن
حنیف و جمعی دیگر از یهود گفتند خدای تعالی عالم را شش روز آفرید مانده شد نعوذ بالله پس روز شنبه
برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
عَزِيزٌ نشناختند یهود خدا را سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم که رنج و تعب را
بدو نسبت میکنند و قولی آنست که آیه در شان مشرکانست میفرماید که ایشان خدا را چنانچه باید ندانستند
که بدو شرک آوردند و جمادات را آلهه نام نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفة او را نشناخته اند
اهل علم نیز بحقیقت معرفت او راه نبرده اند زیرا که دور باشی ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا
نمیگذارد و نقیب هویت خود هیچ رهبر را راه نمیدهد و لهذا گفته اند که حق قدر او جز او نداند و بر معرفت
او جز او پی نبرد میان او و ماسوی هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش چنانچه باید نتوانند رفت
بی مناسبتی عذری دارد ما للظالمین و رب الارباب یعنی چه نسبت خاک را با حضرت پاک پس او را بکنه حقیقت
نتوان شناخت بلکه با آثار پی توان برد بدرستی که خدای تعالی هر آینه تواناست بر خلق اشیا غالب بر همه چیزها
اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ خدای تعالی بر میگزیند
از فرشتگان فرستادگان که واسطه باشند میان وی و پیغمبران در رسانیدن وحی و میگزیند از آدمیان تا
خلق را دعوت کنند بوی در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که از میان فرشتگان جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل را سمت اجتبا دادند و از میان آدمیان پیغمبران و اوصیای ایشان و از الجمله
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و از اوصیا امیرالمومنین و یازده امام معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را صفت
اصطفا داد بتحقیق که خدای تعالی شنواست مقاله پیغمبران را در وقت تبلیغ رسالت و گفته اند اوصیا را
در هنگام ارشاد امت بینا بکار امم در رد و قبول دعوت يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ
تُرْجَعُ الْأُمُورُ میداند آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملهایی که کرده اند و آنچه از پس ایشانست یعنی کارهایی که خواهند کرد
و بسوی خدا باز گردانیده میشود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا

رَبَّکُم وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که گرویده اید رکوع و سجود کنید از نماز امر خویدرا
انبات در نماز ز دیغر کویند معنی آیت انست که نماز گذارید و تعبیر کرد از صلوة برکوع و سجود که اتیم ترین ارکان نماز
او و ای او چه آنها دو رکن اعظم اند در نماز و قران برکوع و سجود دلالت میکند برانکه مراد بسجود نماز میکند
و حکم اینجا سجده تلاوت نیست استاز دلیل فا رجت و این سجده نخست از سجدات منذوره بتلاوت و این را
سجده العلاج گفته اند و به پرستید آفریدگار خود را آورده اند که امر بعبادت و آن غایت خضوع و تذلّلت
و لهذا استعمال میکند انرا مگر برای خدای تعالی و مراد بذلّت تذلیل نفس اماره و لوامه است تا مطیع نفس
مطمئنه گردند و بانی حاصل میشود ترقی بکمال و رضای حضرت ذی الجلال و ربکم اشارت بموجب عبادت
که آن موجب مقام ربوبیت است و بکنید نیکوی یعنی عملهای پسندیده باشد در تیج اقدس و ابن عباس فرمود که
فعل خیر اشارت بصله رحمت و مکارم اخلاق و حشره ترغیب بریا رمند و بات و قربات شاید که شما رستگار
شوید و بمقصود و مطلوب خود رسید و بعضی جماعات از این آیه استدلال کرده اند یکی نماز و قتی که از رکوع و سجود
تعبیر نماز کنند چنانکه مذکور شد و واعبدوا ربکم اشارت باشد بصوم و حج و اکر حمله نزول آیه تعلق و جوب
و وافعلوا الخیر ایا باشد بزکوة و آیه بعد از اشارت بجهاد بود چنانکه میفرماید وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ
الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ
جهاد کنید در راه خدای تعالی و برای خدای چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص و عبد
از کسی گفته که حق جهاد جهاد نفس اماره است چه جهاد دو است یکی از دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر
عادی باطنی چون نفس و هوا چنانکه حضرت رسالت صلعم بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر پس باید که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نایستد زیرا که از وامن نتوان بود و بر او اعتماد نتوان
داعدا عدوک ما بین جنبیک اشارت بدین است او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود و نساخت
و نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف بالا یطاق نکرد و ملا قوت

ولی زیاده

۳۱

دین زیاده برین نکالیف است و بوقت ضرورت و شفقت رخصت فرمود بلکه وجیه فرمود چون قصر نماز و روزه در سفر
مباح و مرض و تیمم در حال معینه پس پیروی کنید کیش پدر خود ابراهیم را ع چه اکثر عرب از ذریات ابراهیم اند از اسمعیل و اکثر
عجم از فرزندان اسحق ع تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر ماست و آنحضرت پدر امت و پدر پدر حکم
پدر دارد خدای تعالی نام نهاد شما را مسلمانان پیش از قران در کتب فرموده و در قران نیز یا ابراهیم ع تسمیه کرد شما را
مسلمان خواند و درین زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانکه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک
پس چون خدای تعالی شما را بدین کرامت خاص گردانید و این منزلت و مرتبت داد ملازم دین او باشید تا باشد
پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم روز قیامت برای شما گواه بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل و اهل بیت الکرامت
و تا باشید شما گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق بدیشان و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که خطاب با ائمه معصومین است
بعد از پیغمبر و آل برگزیده او را برای امت گواه گردانید که بعد از وی حفظ دین وی نمایند و برانند که متابعت ایشان کنند
که بقاء اهل زمین ببقاء ایشانست و تراین که مصاحب از زمان باقیست اینست که اگر باقی نمی ماند همه اهل زمین هلاک
میشدند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه فرمود که حق سبحانه و تعالی نجوم را امان اهل آسمان کردانیده و عترت و اهل بیت مرا امان اهل زمین
پس بپاس شکر آن بگذارید نماز را که افضل اعمال بدنیه است و بدهید زکوة را که اعظم عبادات مالیه است و چنگ در زنید
بفضل الهی یعنی در جمیع امور خود اعتماد بر او کنید یا بکتاب و عترت او تمسک نمایید که اما مند در میان شما الی یوم التلاقی
دلیل و هادی اند در دین خداوندی که این همه کرامتها کرده با شما او است یار بندگان و متولی کار درماندگان پس نیکو
یار است او و نیکو مددکاری از او طلب کنید مهمها به او باشد و مددکاری گناهان بخشد یاری از قوی که از یاری
در ماند و مددکاری از او طلب که از مددکاری عاجز شود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که سوره حج بخواند
بعدد هر کس که حج و عمره گذارده اند از گذشتگان و آینده گان حجی و عمره جهت او بنویسند

سوره المؤمنون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مایه و هجده آیه
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ
بدرستی که رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند مومنان که بهتر زمره زندگانند و بقای جاوید در یافتند انواع
نعم و کامرانی آنانکه در نماز خویش ترسکاران اند گویند خشوع چشم بر سجده گاه است و دل بر درگاه ذوالجلال

ودر حال رکوع با حضور قلب نظر بمیان هر دو پای ودر حال سجود نظر بطرف بینی ودر حال تشهد بکنار خود ودر حال قنوت بباطن هر دو کف آورد . اند که در بدایت اسلام چون نماز کردندی بجوانب نگریستندی چون این آیه نازل شد انگاه نظر بر مواضع نگاشتندی وگویند خشوع آنست که هیچ ندانند که بر راست وچپ وکیست وایسط کوید که خشوع ادای نماز است معتقد فی انه بی ملاحظه اغراض واعواض در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکنده دیده را از التفات بچپ وراست منع کند وبر سر مراقب حق تعالی باشد در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال وجمال بگذارد وبعد از شرایط مقدمات آن در تفاسیر اهل بیت آورده اند که ابن دینار گفت که من در خدمت امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلم نزدیک نشسته بودم مردی در آمد لی بانه گفت مرا در اکه نماز دانی که چگونه میگذارند من داعیه کردم که وی را برنجم وجفا کنم امام مانع شد وفرمود که مهلا یا ابا حازم فان العلماء حلماء رحماء ساکن شو که عالمان حلیم ورحیم باشند انگه روی مبارک بسایل کرد وفرمود دانم نماز را که چگونه می باید گذارد سایل گفت بیش از نماز چند وظیفه است فرمود که هفت چیز طهارت کردن وعورت پوشیدن وجای سجده پاک داشتن ووقت شناختن وعددهای نماز دانستن وجامه را پاک ساختن وروی بقبله آوردن گفت بچه نیت از خانه بیرون آیی گفت به نیت امتثال خدمت گفت بچه نیت بایستی فرمود به نیت عبودیت ومقر ومعترف بودن بوحدانیت ومعبودیت او گفت بچه روی بقبله آری فرمود به فریضه وسنت توجه بقبله ونیت وتکبیرة الاحرام فریضه اند ودست برداشتن نزدیک سنت گفت تکبیرات چند است فرمود که اصل تکبیرات نود است پنج از آن فریضه است وباقی سنت گفت برهان نماز چیست فرمود تکبیر گفت تحلیلش چیست گفت سلام گفت جوهرش چیست فرمود تسبیح گفت شعارش چیست فرمود ولاء اولیاء وبراءه من اعدائنا دوستی ولایت ما وبیزاری از اعدای ما ودشمنی با دشمنان ما گو حجت بگذار کسی را برخود انگاه خواست وگفت الله اعلم حیث یجعل رسالته علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله ع که چون بیماء وقتی بهشت بنا فرمود فرمود که تکلم کن فرمود قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون ودیگری ... فرمود انگه انی که از سخن باطل وکردار ناشایست اعراض کنند کاشند فسیر گوید که هرچه برای خدای نباشد از حسنوات است وآنچه از خدای باز دارد لهو است وآنچه بنده را در آن خطر نباشد لهو است والحه از خدای

بهبود باد آدم

نبود لغو است وحقیقت آنست که هر چیز را که بنده از اقوال وافعال که هیچ کار نیاید والَّذِينَ هُمْ لِلزَّكٰوةِ فَاعِلُونَ وآنانکه ایشان مر زکوة واجب از مال خود ادا کنند وگویند زکوة فطر را یا صدقه تطوع وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ وآنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه دارند کاشند مگر از زنان خود یا از آنکه ملک بنده است ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمین اند بدرستی که نگاه دارندگان فروج از محرمات ملامت کرده شده نیستند از اتیان ایشان شرط آنکه در حیض ونفاس وروزه واعتکاف واحرام نباشند فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ پس هر که جوید مباشرت غیر زنان خود که بعقد دایم باشد یا منقطع وکنیزکان مملوکه پس آن گروه جویندگان در گذرندگانند از حلال بحرام یا کاملند در ستمکاری ولکه استمنا بید کند هم از این قبیل است وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وآنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات وودایع خلق یا الخ امانت خواست از تکلیفات شرعیه چون نماز وروزه وغسل وغیر ذلک ومر عهدها را که با حق وخلق بندند رعایت کنند کاشند یعنی نگاه داشتن آن قیام می نمایند وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ وآنانکه ایشان بر نمازهای خویش محافظت میکنند یعنی بدان مواظبت نموده شرایط وآداب آن در اوقات ادا تکرر صلوة که در مبدا ومنتهای اوصاف که موجب فلاح مومنانست اشارتست بتعظیم شان نماز أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آن گروه مومنان که جامع شش صفت اند ایشانند وارثان یعنی ایشانند آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد که از روی میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت آورده اند که بهشت در نظر کفار در آرند ومر ایشان را ایمان آوردندی ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جا دیدمانند کاشند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ وبدرستی که ما آفریدیم آدم را از خلاصه ونقاوه بیرون کشیده شده از گل آدمیان را از زمینی که بیرون آمد از گل آدمست ع انام وآله علیه الصلوة والسلم ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه در تغیر ثانی ساختیم چو بیرون آمده از ...

نساء گردان وضو ... از ... بر ... ظاهر کرد ... ونان ... ظ دوعالم وعظیم ... لنان روزی

[illegible] کسی ... بهبهم ... جمیش ... التوبه

رسید در وار کار استوار یعنی رحم و چهل روز او را بغذا نگاه داشتیم و بعضی گویند قرار مکین پشت پدر است و
جار و مجرور صفت نطفه است نه آنکه متعلق ببطن ام باشد والا هر آینه لازم بود که بگوید خلقنا النطفه علقه زیرا که جهت
خلقت علقه مرافقت است در بطن ام از نطفه بلکه بودن اوست نطفه در ظهر آب ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ
عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا
ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره
خون بسته بعد از انتقال او از ظهر آب برحم و ازین جهت است که ثم فرمود زیرا که نطفه موجود بود پیش از
انتقال او و در حال انتقال تا استقرار گرفت پس گردانیدیم آن خون را آن مقدار گوشت که بخایند یکباره
گوشت بی استخوان چهل روز و در خلق علقه فا آورد نظر باستعداد مضغه بودن او بی تراخی زمان و باقی
انتقالات اینچنین پس ساختیم آن گوشت را استخوان با آنکه محکم گردانیدیم او را بجلد پیه او بعین پس پوشانیدیم
استخوان را گوشت یعنی پرورانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب در او تا در عضلات پس پیدا کردیم
او را آفریدن دیگر در بطن ام یعنی بعد از تسویه روح در او دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از وضع
او را دندان و موی دادیم و راه پستان بروی گشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم بغذاهای گوناگون تربیت
نمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد و قلم تکلیف بر او جاری شد و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت کمال دادیم
و مرتبه اخیره را ثم آورد زیرا که ترکیب بشر از دو شیء متباین است بتوسط زمان در میان ایشان و این دو چیز
یکی از عالم خلق است که جسد است و دیگر از عالم امر که روح است و این نهفت مرتبه نشش آن جسد متعلق است
و منقش بروح مستعد است پس از اتمام این مراتب عالیه حق خود ثنا گفت که پس بزرگ است خدای که
نیکو نگارنده ترین نگارندگان است زیرا که ترکیب میان جان و تن امری عجیب است چه روح نورانی است
و جسم ظلمانی روح علویست و جسد سفلی روح لطیفست و جسد کثیف روح را ابتهاج و سرور بموقف
و محبت حمد اینه باشد و جسد را انس بمشتهیات نفسانی و لذات جسمانی پس معلوم شد که جمله حالات
روح ضد کیفیات جسد است پس ترکیب میان روح و جسد بدان ماند که گفت چنین حق جل و علا بوجود
آورد این دلیل ظاهر و حجت باهر است بر کمال قدرت و حکمت و جلالیت آیت صانع عالم عز شانه
وعلم

و علم ربانی و حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که لوح و قلم و ملایک و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را
بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرمود و این دلیل تفضیل و تکریم انسانست شعر بر ورق روی لطف هذا
آیت حق است که تقریر کرد بعضی از اهل وجدان گویند که چون درین آیت احوال بنی آدم و ترقی از معانی بمعانی
بیان فرموده دانست که او را زبانی که باد ای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدیم باشد نخواهد بود در
ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت نموده فرمود که فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَٰلِكَ
لَمَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ پس شما بعد از آنچه ذکر کردیم از آفرینش شما هر آینه مردگانید
یعنی مآل حال شما مرگ است خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید پس در روز که شما را در رستخیز
برانگیخته خواهید شد برای محاسبات و مجازات که فراخور اعمال از نیک و بد مکافات یابید وَلَقَدْ خَلَقْنَا
فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ و بدرستی که آفریدیم زبر شما هفت آسمان طبقه بالای
طبقه با هر طبقه از آن راهی از راههای و شکان و نیستیم ما از ین مخلوق که آسمانست بیخبر که امر او را مهمل
بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه میداریم یا از جمیع آفریدگان غافل نیستیم و بر خیر و شر ایشان
شکر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ
بِهِ لَقَادِرُونَ و فرو فرستادیم از آسمان آبی باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم پس ساکن گردانیدیم آن
آب را در زمین ... از ابن عباس رضوان علیهما نقل میکنند که حق سبحانه و تعالی پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای
بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر سند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و
دجله که نهر عراق اند و نیل که نهر مصر است و انهار را ودیعت بجبال داده و تقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند
و اینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم و بدرستی که ما بردن آب و زایل ساختن هر آینه توانائیم
بر ازال آن قادر بوده ایم و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل ع بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام
ابراهیم و تابوت و سکینه و انهار خمسه را بآسمان برد و بعد از آن بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا
لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بیافریدیم برای
شما بسبب این آب بوستانها از خرما بنان و از تاک بنانی تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما
فتن

و اهل طایف باکورات و نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد مر شمارا در آن بوستانها
میوه‌های بسیار است غیر تمر و عنب و از آن بوستانها یعنی اثمار و زروع آن میخورید یا آنچه لذید و مرغوب
و حقیقت از آن حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ
و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می‌آید از کوه سینا که جبل موسی است ع میان مصر و ایله و گویند
و گویند که اول درخت که رست بعد از طوفان این درخت بود یعنی زیتون میروید با روغن و نان خورش
مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید که جامع منبت و صبغت را هم روغن از آن توان از درخت و هم از آن
نان خورش توان ساخت عباس ابراهیم آورده که این مثلی است مر رسول الله را صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین ع که او
چیزی که خدای تعالی پدید کرد برای فایده عالم و عالمیان نور پاکیزه ایشان بود و بعد از موجود شدن ایشان آن
نور با ایشان مصاحب بود مثل و عزلت با زیتون و اشتعه آن نور بر همه کس تافته و خلایق در دو جهان از فایده
و منفعت یافته وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و بدرستی که مر شمارا است در شتر و گاو و گوسفند چیزی که بدان اعتبار گیرید و بر قدرت آفریدگار استدلال نمایید
می نوشانیم شمارا از آنچه در شکم ایشان است یعنی شیر خالص و مر شمارا است در ایشان فواید بسیار و منافع بیشمار بعضی را سوار
میشوید و بعضی را بار میکنید و از بعضی نتایج می‌ستانید و از روغن و شیر و پشم و موی ایشان بهره میگیرید و از ایشان میخورید
یعنی از گوشت ایشان تناول مینمایید یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ و بر
آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها در تری برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شمارا بر میدارند و از
موضعی بموضعی می‌برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
أَفَلَا تَتَّقُونَ و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوح را بسوی گروه وی پس گفت از روی دعوت ای گروه من
خدای را پرستش کنید نیست شمارا معبودی غیر وی که مستحق عبادت باشد آیا نمی‌ترسید از عذاب وی یعنی می‌ترسید
عبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ
أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ
پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند از گروه وی مر درویشان عوام خلق را یعنی از کبار قوم اصاغر اراذل را

در دعوت نوح ع هم قابل نبیند مر آن بر او بیشتر مگر نبینید همچو شما این کس که نمیخواهند بتوحید مرادی باشد که شما در خوردن
و آشامیدن و غیر آن میخواهد که از شما جوید برتری و مهتر گردد و شمارا محکوم و تبع خود سازد و اگر خواستی خدای تعالی
که رسول بر بنی آدم فرستد هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را تا رسل از رسل او متمیز بودی ما نشنوده‌ایم مثل این
از پدران گذشته که آدمی رسول خدای تواند بود که آمده باشد و دعوی پیغمبری کرده باشد و این سخن را از فرط
عناد میگفتند یا میان ادریس و میان نوح مدت مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم پیغمبر بود
إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ نیست نوح مگر مردی که با او دیوانگی هست که اگر چنان
نداشتی مدعی آن که قابلیت رسالت ندارد پس انتظار برید و بر او چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید
که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم یا از جنون با هوش آید و ترک این سخنان نمود و پی کار خود گیرد
قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ گفت نوح ع بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود
ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه تکذیب کردند مرا فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنِ
اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ
زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا
إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ پس وحی کردیم ما بنوح ع آنکه بساز کشتی را در نگاه داشت ما یعنی ترا محافظت نماییم که خطا نکنی
با امر ما و تعلیم ما یعنی بگوییم که چگونه بسازی پس چون بیاید امر ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل گردد عذاب ما و جوشد
تنور یعنی وقتی که زن تو نان بپزد از میان آتش آب برآید پس درآر تو در کشتی از هر صنفی از حیوانات
که خوب یکدیگر کنند دو تا نری و ماده و در تفسیر گویند در کشتی در نیاورد مگر آنها را که زایند یا بیضه می‌نهند و دیگر در آر
در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان مگر آنرا که پیشی گرفته است بر وی قول ازلی یعنی هلاک او نوشته در لوح محفوظ
از کسانی مراد یکی زن و پسر او یا پسر زن او بوده باشد و خطاب مکن با من یعنی دعا مکن و مرا در باب نجات آنها که ستم
کرده‌اند بر خود بدرستی که ایشان غرقه شدگانند بیک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ
فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو و
که با تو است در کشتی راست و درست بنشینی پس بگویید همه ستایشها مر خدای را که نجات داد ما را از جفای ستمکاران

بترسکان وقل رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین و بگو وقت نشستن در کشتی ای
پروردگار من فرود آور مرا فرود آوردنی با برکت که سبب نجات من است و تو بهتری فرود آرندگانی در منازل مبارکه
قولی است که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بود، و اشهر آنست که در وقت دخول و فروع این دعا بود سلمی از ابن
عطا نقل میکند که منزل مبارک آن منزلست که در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشد و آثار قرب اجلال
قدس بدان منزل نازل باشد و هر کجا پرتوی از انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر ان فی ذلک
لآیات وان کنا لمبتلین ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین بدرستی که در قصه نوح و آنچه با قوم او
کرده شد هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را و بدرستی که بودیم ما آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلاهای
بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد پس بیافریدیم از پس قوم
نوح گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من اله
غیره افلا تتقون پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح علیهما السلام و گفتیم مر آن
قوم را بر زبان رسول ایشان آنکه بپرستید خدا را و او را اعتقاد باشید نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق
و استیهال پرستش داشته باشد مگر وی که معبود بر آن است آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی بس نمی ترسید از عقوبت او و
به عبادت غیر اشتغال میکنید وقال الملأ الذین کفروا وکذبوا بلقاء الآخرة واترفناهم
فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یأکل مما تأکلون منه ویشرب مما تشربون
و گفتند گروه بزرگان از قوم آن رسول آنانکه کافر شدند و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی به بعث و حشر ایمان
نیاوردند و نعمت داده بودیم ایشان را در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که
در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بود و سختی و محنت روزگار ندیده نیست این رسول که دعوی نبوت میکند مگر آدمی مثل
شما در صفات و احوال بشریت میخورد از آنچه شما میخورید و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا و آب محتاج است
مانند شما اگر پیغمبر بودی بایستی که متصف بصفات فرشتگان بودی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم
بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شماست بدرستی که
شما آنگاه زیان زدگانید که خود را مامور و تابع مثل خودی ساخته اید ایعدکم انکم اذا متم وکنتم

ترابا

ترابا وعظاما انکم مخرجون آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر آنکه بدرستی که شما بمیرید و کهنه شوید و باشید
خاکها از هم پاشیده و استخوانها چند در هم ریخته مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی بدرستی که شما بیرون آورده
شدگانید از گورها زندگان و حیات یافتگان هیهات هیهات لما توعدون چه دور است دور است
آنچه وعده داده میشوید از بعث و قرار یعنی هرگز نباشد ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت
ونحیی وما نحن بمبعوثین نیست زندگانی مگر زندگانی ما در دنیا میمیریم و زنده میشویم یعنی یکی از ما
میمیرد و یکی زاید میشود و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو الا رجل افتری
علی الله کذبا وما نحن له بمؤمنین نیست هود یا صالح علیهما السلام مگر مردی که بر می بندد بر خدای تعالی
دروغی و میگوید که مرا فرستاده، اما از شما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد و نیستیم ما مر این مرد را گروندگان
در آنچه خبر میدهد قال رب انصرنی بما کذبون گفت آن پیغمبر بعد از استماع این قول و یأس او
از ایمان ای خداوند من مرا یاری کن تا غالب شوم و ایشان را مغلوب سازی بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند
قال عما قلیل لیصبحن نادمین گفت خدای تعالی از زمان قلیل یعنی اندک قرار گردند کافران و
مکذبان پشیمانان از تکذیب خود نزدیک مشاهده عذاب فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء
فبعدا للقوم الظالمین پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل یا باد عظیم گرد کرد لها ایشان تنگ شد
و بمردند جمعی کاین قوم را ثمود گویند دلیل ایشان آنست که عذاب صیحه را بر ثمود بوده و اما آنکه گویند قوم
عاد را بوده میگویند که در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح قصه عاد را آورده اینجا بهمان قرینه مراد عاد است
و بدین قول هر عذابی که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بکلم حق یا بوعده
صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک آب آورد یعنی هلاک کردیم
و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد پس دوری باد از رحمت خدای
مر گروه ستمکاران را ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرین پس پیدا کردیم بعد از ایشان قرنهای دیگر را
یعنی بیافریدیم اهل قرآن را چون قوم لوط و شعیب علیهما السلام ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون
یعنی پیشی نتوانست گرفت هیچ گروهی بر وقتی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم و نه باز پس ماندند از آن

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَى كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ
أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ پس بفرستادیم فرستادگان خود را پی در پی یعنی یکی در عقب
یکی دیگر هرگاه آمد بگروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر و نشر
دروغ پنداشتند و به تقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند پس از پس
درآوردیم بعضی بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم و آخر را چون اول گردانیدیم در هلاک و ساختیم
ایشان را سخنان یعنی عقوبت ایشان را عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و مثل زنند هلاک
یعنی آنکه از ایشان جز حکایتی باقی نماند که مردم افسانه وار میگویند و از سخن نیکوی ایشان باز نماندی به بودی چه
بهتر نمیباشد که کسی در دنیا حمید باشد و در آخرت سعید و از آن بدتر نمیباشد که در عالم مذموم باشد و در آن عالم
محروم پس دوری باد از رحمت حق مر گروهی را که نمیگروند با نبیا و تصدیق ایشان نمیکنند پس معلوم شد که غیر مؤمن
محروم است و مؤمن مرحوم ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ پس بفرستادیم موسی و برادر او هرون را بمعجزهای
و نشانهای ما و حجتی روشن یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی ع آن بود و چند معجز دیگر چون
فرو بردن جادوییها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس موسی و برادر او را
بمعجزات فرستادیم بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام رسانیدند پس گردنکشی کردند قبطیان از ایمان و طاعت
پیغمبران و بودند گروهی گردنکش و زبردستان بقهر و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا
عَابِدُونَ پس گفتند آیا ایمان آوریم بدو آدمی مانند ما و تصدیق کنیم هر دو آدمی را که مانند ما اند در صفت و ترتیب
و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند نعوذ بالله و او بت می پرستید یا گوساله
می باید که گوساله را بپرستد فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هرون را
پس گشتند از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ و بدرستی که دادیم موسی را ع توریة بعد از هلاک فرعون و قوم او شاید که بنی اسرائیل برکت آن
راه یابند باحکام ربوبیت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ
و ساختیم

و ساختیم عیسی بن مریم یعنی عیسی ع و مادر او را حجتی یعنی ولادت او او را بی مساس احدی پس آیت یکی باشد
مضاف بهر دو یا هر یکی را آیتی ساختیم که از آن استدلال جویند بر قدرت باری بانکه در مهد بود سخن گفت
و مادر او بی آنکه بی مساس بشری چنان پسر بزاد و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار کردند و باز
آوردیم بسوی پشته بلند از زمین بیت المقدس یا رمله یا دمشق یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود خداوند قرار
یعنی مستوی که بر و قرار و آرام توان گرفت و خداوند آبی ظاهر جاری در حدیث آمده که مراد از ربوه
رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای تبارک و تعالی در قرآن یاد فرموده آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف
بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی ع از بهای ریسمانی بود که مادرش می رسید و میفروخت
و گفته اند که این زمین نزدیکتر است باسمان از همه زمینها به بیست و هفت میل يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ
الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ گویند خطاب با عیسی است و بعضی گویند با جمیع انبیا
نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه هر یکی از ایشان در زمان خود مخاطب بوده اند پس همه در
تحت این خطاب داخل باشند و بعضی برآنند که خطاب با حضرت پیغمبر است صلعم او را بنام همه پیغمبران خواندند زیرا
سید همه است و ذات علیای او جامع است مر جمیع فضایل و کمالات را که با همه بوده و قد اجمع الرحمن فیک المفاخر
میفرماید که ای پیغمبران عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید که مراد از طیبات طعامهای پاکیزه
و حلالست و از عمل صالح کارهای ستوده شایسته در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت
زیرا که این نتیجه آنست و بر این اشاره فرموده که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاکیزه بر بهتر در دنیا بیع آورده
که هر غذایی که در شرع اقدس او را حلال داشته حکم عدالت و مقتضیات شرع که میزان سویات است در و
سرایت کرده پس هر که از تناول آن یا از غذایی که از حکم شرع باین غذا همراه است در نفس و همه اعضای او
پیدا آید و چنند در ادای عبادات نرم و منقاد شوند ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ اشارت بدینست
و هر چه در شرع از او منع کرده یا وجه حلیت آن مشتبه پوشیده است حکم انحراف و حمله شرع باین غذا
اگر همراه باشد همراه بود و حکم انحراف آن بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی
و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا پس طیب بخورید و عمل

برین اجرا ... صلی الله علیه و آله

بسیدید و لنید بدرستی این راه که سامیکنید عالم و دانا ایم وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ
فَاتَّقُونِ و بدرستی که این است ملت شمای رسل ملت یکی در عقاید و اصول شرایع یا جماعت از شمای انبیا همه
مصطفی صلی الله علیه جامع اند متحد بر ایمان و توحید بر وجهی که خدای تعالی و رسول وی فرموده نه بوجه قیاس و تقلید
و نه بطریق مبتدعه و من آویده کار شما ام پس بترسید از من در مخالفت یعنی آن جماعت که بر طریق ایمان و توحید بوجه
که فرموده سلوک نمیکنند پس باید که بترسید از من بسبب مخالفت فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ
بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ پس ببریدند و ساختند کتاب دیگر ایشان از این امت کار دین خود را در میان یکدیگر
پاره پاره یعنی گروه گروه شدند و خلاف کردند چه این امت که نسبت با ایشان بر راه ترند متعدد بسه فرقه شدند
هر گروهی از ایشان بر آنچه نزدیک ایشان است از دین شادان و نازانند و اعتقاد کرده که حق آن است فَذَرْهُمْ فِي
غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ پس بگذار ای محمد کافران و مشرکان و معاندان مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان
تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ
آیا می پندارند مشرکان و معاندان که آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم با بجز از مال و پسران میشتابیم برای ایشان
بآنچه در نیکوییها و اعمال ایشان را استحقاق آن نیست را یا در جهت آن با ایشان نیکوییها کنیم بچنین است که
می پندارند بلکه نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ
رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب پروردگار خود ترسانند عذاب از خشیت گفت چه ان
سبب اینست وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود
که قرآن یا دلائل قدرت میگروند وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک
نمی آرند نه شرک جلی و نه خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ
و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات فرض و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق سبحانه و تعالی بانواع خیرات و
مبرات و دلهای ایشان ترسان است که تا کار خیر ایشان مردود نگردد و میدانند که ایشان بپروردگار خود باز
گردندگانند أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ آن گروهی که بدین صفات موصوفند
میشتابند در طاعات یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا
وایشان

وایشان بسوی خیرات پیش گیرند که آید یا سابقان اند بر فرود مال بود و طاعات یا بحصول مثوبات یا بدخول جنت
علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که این گروه امیر المؤمنین است و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم که بعد از پیغمبر صلی الله علیه
کرسی نگرفته از ایشان نه بعلم و نه بعمل وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ
بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را مگر گنجایش او یعنی بقدر وسع و طاقت او و نزدیک ما
کتابیست یعنی لوح محفوظ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا نزدیک ماست نامه اعمال بندگان
که گواهی دهد بر کردار هر کس و ایشان که عاملانند ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصان ثواب بَلْ
قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ بلکه دلهای کفره
و ظلمه در گرداب غفلت و حیرت است ازین سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن و مر ایشان راست عملهای ناشایسته
خطاهای ما با بت بجز این خطای عظیم که بر آنند یعنی شرک و عناد مراد آنست که فروتر کی گناهان دیگر است
که ایشان را از آن کنند که تندی خواهند کرد در ایام آینده و این بر سبیل مجمل فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر دهد با علام الهی خبر موافق که بوقوع خواهد آمدن از الجمله غصب کردند حقوق اهل بیت را و بآن اکتفا ننموده
چندی را از اولاد پیغمبر را کشتند و آنانان در آن غفلت و معصیت مانند و باشند حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ
بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ تا وقتی که بگیریم متنعمان ایشان را بعذاب که ناگهان آنکه ایشان فریاد
در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ و یاد مکنید امروز و طلب فریاد
رسی مدارید امروز و طلب فریاد رسی مدارید بدرستی که شما از جهت ما یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع
نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ بدرستی که بود آیتهای
من یعنی قرآن که بهر وقت خوانده میشود بر شما پس بودید که از شنیدن آن بر پاشنهای خود باز میگردید یعنی
بقهقری رجوع میکنید و کلام ما نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ در حالتی که طلب رفعت
دارید بر مردمان و تعظیم مینمایید بحرم مکه و میگویید ما اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن حدیث
کنندگان و میگویید پیغمبر در شب هذیان میگوید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را و بد و فحش میگویید و بیهوده
او عمل میکنید بعضی خود هذیان میگفتند و پیغمبر را بهذیان نسبت میکردند که ان الرجل لیهجر او آن مجبر است

درگفت ابراد دو بنی نموده با نیموکی وصی النبی فقال قایلهم فلا فضل بعد سید البشر وامامی
ابابکر اصاب ولم یجر وقد اوصی الی عمر حاصل این کلام آنکه وصیت فرمود پیغمبر صلعم در حال مرض و حیثی
امامت و خلافت که فرموده بود با میرالمومنین صلعم دوات و قلم طلب فرموده بود که بنویسد پس گفته که بدرستی
که خطا کرده در وقت هجرت از دنیا هذیان میگوید سید البشر نعوذ بالله و روا نمود ابابکر را که صواب کرده که وصیت
و هذیان نگفت و او در هنگام مرض که وصیت خلافت بعمر میکرد یعنی رای رسول خدا خطا بود و رای ابوبکر
صواب در مرض هر دو نعوذ بالله من غضب الله فی هذه المقال أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ
يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ آیا تفکر نمیکنند در قرآن یا با اعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است یا
آمد بدیشان از کتاب و رسول آنچه نیامده بود بر پدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر
نداریم همچنانکه نوح و ابراهیم علیهما السلم به پدران ایشان فرستادیم همچنین حضرت محمد صلعم برای ایشان برانگیختیم
تا عذر نیاورند أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ یا نشناختند پیغمبر خود را با امانت و راستی
و حلم و وقار و کرم و مروت و نیکوخواهی و کمال علم با وجود عدم تعلم همچنان امام خود را نیز که متصف
صفات بود بعد از پیغمبر صلعم نشناختند پس ایشان مر او را منکران و ناشناسندگان باشند یعنی چنان است که
نمیشناسند پیغمبر را و امام نیز بر سبیل انکار کنند و گویند بیگانه است ما حقیقت حال او را نمیدانیم
أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ یا میگویند در دیوانگیست
که از سخن او حساب ندارند نه چنین است که ایشان میگویند آمد محمد بدیشان بدین درست یعنی اسلام یا
سخن راست که قرآن است و بیشتر کافران امر حق را ناخواهانند که مخالف طبع و آرزوی ایشانست قیل اکثر
برای آنست که بعض کفار از ننگ و هیچ مردم نمیکردند نه از آنکه او را است حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ
لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ
و اگر بیرون کردی حق تعالی آرزوی کافران را در وجود آلهه بیشتر یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی هر آینه
تباه و ناچیز شدی آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است از ملایکه و انس و جن و قرآن چنانچه در آیه
کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا گذشت غرض که چون همه اینها از آسمان و زمین و ما بینهما بحق قایمست
الکره

اگر حق تابع هوای ایشان شدی نظام و قوام عالم باطل گشتی و گفته اند مراد از حق دین اسلامست اگر متابعت
آرزوی کافران کردی یعنی اگر منقلب شدی حق بجای روشنی بتاریکی و ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهل آن تباه
و هلاک شدی و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که مراد از حق رسول الله است و امیرالمومنین علیهما السلم یعنی اگر ایشان
متابعت قریش کردندی و بر آرزوی ایشان رفتندی [illegible] غضب فرمودی باران و فواید کمال
بازداشتی و زمین را از نبات منع فرمودی نه از آسمان باریدی و نه از زمین روییدی پس حال مردم
تباه شدی و ناچیز گشتی بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ ایشانست یا دیدیم عزت و سلطنت
و صیت شرف ایشان در آنست که وانه لذکر لک و لقومک یاد کردی که آرزوی و تمنای ایشان آن بود که
میگفتند لو ان عندنا ذکرا من الاولین پس ایشان از موعظه خود یا از آنکه سبب بزرگی ایشانست در دنیا و آخرت
یا آنچه تمنای ایشان بود روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ یا آنکه تو میخواهی از ایشان بر ادای رسالت مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان
ترا متهم دارند بر رسالت پس خرج پروردگار تو که روزی دنیی و ثواب عقبی است بهتر است از مزد دنیا
خدای تعالی بهترین روزی رسانانست و ابوالعلا گفته که خراج آنست که بر کسی واجب بود و خراج آن از
ازمال دیگر آن و خرج آنکه تبرع بود وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و بدرستی که تو میخوانی
ایشان را مردی براه راست که دین اسلام است یا بدرستی اهل بیت و طریق ایشان چنانچه در تفسیر
اهل بیت مذکور است وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ و بدرستی
کافران که ایمان نمیآورند بسوی آخرت یعنی بقیامت و متعلقات آن از این راه راست که طریق حق اهل بیت است
گردیدگانند ببیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
و اگر ببخشائیم بدیشان و برداریم آنچه بدیشان واقعست از محنتی یعنی قحط که برایشان غلبه کرده هر آینه ستیزه
و لجاج پیشه کنند در سرکشی خود گشته و متحیر میروند و تردد میباشند پس اگر بلا از ایشان دفع کنیم همان آرزوی
ستیزه و عناد بر کفر و تکذیب ثابت خواهند بود آورده اند که چون قحط بنهایت رسید و اهل مکه مردار
مرده و مردار خوردند و مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر صلعم گفت نه تو گمان میبری که رحمت

عالمیان و سبب امن و امانی و اهل مکه برحمت عامی تو در مانده اند پدران ایشان بشمشیر بکشتی و فرزندان را
باتش گرسنگی سوختی جوابا نه وقتی آیت نشتاد و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا
لربهم وما یتضرعون ۝ و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بعذاب قتل در روز بدر پس فروتنی نکردند مر
پروردگار خود را و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر گردنکشی و نافرمانی ایستادند حتی اذا فتحنا علیهم
بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون ۝ تا چون بکشادیم برایشان دری از عذاب
سخت که آن جوعست یکی و سختی و شدت او از قتل و اسیر بیشتر آنگاه ایشان در آن عذاب ناامیدان و فرو ماندگان
واندوهناکان و سرگردانند تا حدی که اغنیا ایشان از تو طلب عاطفت و رحمت میکنند و هو الذی
انشا لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون ۝ و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد
برای شما گوش را تا میشنوید بدان شنیدنیها و دیدها را تا می بینید بآن دیدنیها را و دلها را تا تفکر میکنید
بآن و استدلال مینمایید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر و مبدع آن حق تعالی این را فرمود برسبیل توبیخ
و تقریع و ملامت ایشان و نعمتهای خود را فرایاد ایشان داد و گفت شما اندکی را شکر این نعمتها میگذارید
چه عمده در شکرگذاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه موجب شناخت خالق آن باشد و شما
کار بغیر آن میفرمایید و دیگر وجود و هو الذی ذرأکم فی الارض والیه تحشرون ۝ و اوست آنکه بیافرید
شما را و منتشر ساخت در زمین و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا
و هو الذی یحیی و یمیت وله اختلاف اللیل والنهار افلا تعقلون ۝ و اوست آنکه زنده
میگرداند و میمیراند و مر او راست مخالفت شب و روز از زیادت و انتقاص یا تعاقب ایشان هر یکدیگر را آیا تعقل
نمیکنید که قدرت کامله او همه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آن جمله است و همه را بعد از مردن
زنده خواهیم ساخت پس از قیامت چنانچه گذشت و همه را در قیامت پس جزا انکار آن میکنید بل کفار
مکه تعقل نکردند بل قالوا مثل ما قال الاولون ۝ بلکه گفتند بی تدبر و تعقل مانند آنکه گفته بودند
پیشینیان از کفار قالوا ءاذا متنا وکنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون ۝ گفتند آیا
چون بمیریم ما و باشیم خاک و استخوانها کهنه آیا ما برانگیخته شدگانیم نون سوم استفهام ...

تکرار

دیگر بار از برای توکید یعنی چون خاک گردیم حشر و بعث چگونه راه یابد لقد وعدنا نحن و
آباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطیر الاولین ۝ هرآینه وعده داده شدیم ما و پدران
ما این سخن را پیش از آمدن حضرت محمد صلعم یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر کو نیافته اند و این
وعده راست نشنیدیم مگر افسانه اولیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و که داشته اند
قل لمن الارض ومن فیها ان کنتم تعلمون ۝ بگو ای محمد مر این منکران را که میگویید مر کراست
زمین و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی مالک و خالق و مبدع زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا اگر
هستید که میدانید این استفهامات کالیات و توبیخ فرط جهالت ایشان که جهالت ورزیدند در مثل این
امر جلی واضح روشن و الزام بآنچه ممکن نیست که را که را ایج از علم نباشد این امر را انکار کنند و لهذا اختیار دادیم
از جواب ایشان پیش از آنکه جواب گویند که سیقولون لله قل افلا تذکرون ۝ زود باشد که
بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در ویست مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند بانکه او پیدا کار زمین
و اهل وی با عقیدات زیرا که صریح عقلی مضطرب میگرداند ایشان را باذعان تامل در اقرار با آنکه حق تعالی
خالق ایشانست پس چون ترا چنین جواب دهند بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که آنکس که اولا قادر باشد
بر آفریدن اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز نخواهد بود قل من رب السموات
السبع ورب العرش العظیم سیقولون لله قل افلا تتقون ۝ بگو دیگر باره کیست آفریدگار
آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب که مشتمل بر آیات و هیئت غریب که مشتمل است بر
دیگر غرایب و عجایب آن و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات و اوسع مکونات ملجاء مضطر
گشته و زود باشد که گویند آسمانهای هفتگانه و عرش عظیم مر خدای راست در بهمه اوست بگو آیا پرهیز
نمیکنید از شرک بر نسبت چیزی خالق و هم از مخلوقات او و در اثر یک میسازید قل من بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه ان کنتم تعلمون ۝ بگو کیست که بدست اوست یعنی بقبضه
اقتدار اوست پادشاهی هر چیز در موضع که بدگاه مضرت و منفعت اشیا یا قوانین آن را از نهار دهد
و بنو یاد رسد و نگاه دارد و ایمنی گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد که مستحق آن باشد و زینهار داده نشود بر او

نیز کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد و زنهار دهد جواب گویند که هستید که خدا اند الله
سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ زود بود که گویند که این صفات که تو گفتی مر خدای راست که
مالک ملکوت و مجیر بندگانست پس بگو از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق برمیگردید با وجود
ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق گذاشته کجا میروید بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر و نشر و بدرستی که ایشان
دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بحضرت باری مَا اتَّخَذَ اللَّهُ
مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی و نیست با وی هیچ خدای که در الوهیت
شریک او باشد در خدایی و خدای باید که آفریننده باشد پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند بود که همراه
برد هر خدایی که آنرا آفریده باشد او در آن مستقل و مستبد خواهد بود پس مخلوقات را علامتی باید
که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز
نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر اگر با او خدای بودی چنانکه گفته شد
مخلوق خود را جدا و ملک این از ملک او ممتاز ساختی هر آینه طلب نزاع و حرب میانه ایشان پدید آمدی
چنانکه از حال ملوک دنیا معلوم است و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بعضی از آلهه بر بعضی و باجماع
و استقرا معلوم شده که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود پاکست خدای تعالی و منزه از آنچه
صفت میکنند او را بدان یعنی از اتخاذ فرزند و انباز عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
آن خدایی که متصف بصفات وحدت داناى نهان و آشکاراست پس بزرگتر و برتر است از آنچه
شریک میگیرند برای او پس حضرت رسالت را از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید قُلْ رَبِّ
إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ بگو ای محمد بطریق ای پروردگار من اگر بنمایی مرا آنچه وعده داده شده اند
کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ای آفریدگار من پس مرا
در گروه ستمکاران یعنی در عذاب ایشان انباز مساز و این بجهت خشوع و خضوع و انقطاع فرمود این دلیلست
برآنکه

برآنکه آنچه داننده که حق سبحانه و تعالی نخواهد کردن بلا شک یا خواهد کردن ازوی خواهند چه اگر آنحضرت را دعا
یا نکردی او را در سلک کفار عذاب نخواستی کردن وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ
و بدرستی که خداوندیم بر آنکه بنماییم بتو آنچه وعده داده ایم ایشان را از عقوبت هر آینه توانائیم اما تاخیری که
در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ دفع کن بخصلتی که بهر حال آن نیکوتر است بدی را حضرت عزت
شانه حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن با آنچه نیکو
تر است بدی را یعنی بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نشود یا در گذر جهل
سفها را از زبان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعات یا دفع کن شرک را بکلمه
توحید یا هوسار منکر را بامر معروف فتنه گیرند که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت
خلایق را بنور حقایق یا حظوظ خود را بحقوق خدای یا طریق تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت
قدم ما داناتریم بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا بآنچه در صفت ما میگویند از اتخاذ ولد و شریک در بعضی
از تفاسیر آورده اند که بعد از حجة الوداع حضرت رسالت صلعم امیر المؤمنین را باین مکارم وصیت فرمود در حقهای قوم
تحمل زحمت بر آن وجه که مذکور است و آنحضرت بر آن عمل کرد وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ
وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ و بگو ای پروردگار من پناه میگیرم بتو از وسواس دیوان که دایم
بضلالت و معصیت اندیا در اندازند ایشان مردم را از زیب و غرور در مهالک و مهاوی و پناه میآرم
بتو ای آفریدگار من از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه
احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند و من ترا در بنا بعصمت نگاه میدارم حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ
وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ متعلق است به یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا ببدی
وصف میکنند تا وقتی که بیاید یکی از ایشان را موت و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ را معاینه ببیند و آثار عذاب
مشاهده میکند گوید از سر حسرت و ندامت ای پروردگار من باز گردانید مرا بدنیا صیغه جمع برای تعظیم

مخاطب است و ابو اسحق ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که خطاب با ملک الموت است و ابتدا اول بلفظ رب استغاثه می نماید
از خدای تعالی و بملایکه ارجعون رجوع می نماید بملایکه که باز گردانید مرا شاید که بکنم عملی شایسته در آن چیزی که گذاشته ام که
ایمان است یعنی ایمان آرم و در آن عمل صالح کنم کلا ردع است از طلب رجعت یعنی چنانچه که او را باز گردانند نیز
که آن درخواست او که گفت رب ارجعون تا آخر کلمه است یعنی سخنی است که بواسطه غلبه حسرت گوینده او گوینده آنست
و از پیش مرگان ما نیست میان رجعت ایشان یعنی فرقی که در و خواهند بود تا روزی که برانگیخته شوند از آن و اگر نیز بفرض باز
گردانند و زنده کنند نه برای ایمان و عمل خواهد بود بلکه تا اعتراف بگناه خود بکنند و عقوبت دنیا بیابند و فضیحت
شوند چنانچه مذکور شد که در وقت ظهور حضرت صاحب الزمان عم خواهد بود و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که برزخ
امریست میان دو امر که آن ثواب است و عقاب و میان دنیا و آخرت از این دو حال بیرون نیست مومنان مخلصان را ثواب
و مشرکان و منافقان را عقاب و علی بن الحسین امام زین العابدین فرمود که قبر روضه ایست از ریاض جنان یا حفره ایست
از حفره های نیران و ابو عبدالله عم فرموده که بخدا که من نمی ترسم بر شما مگر بوقت برزخ که امر بسوی ما باز گردد و ما اولی باشیم
بسوی شما از شفاعت و سعادت و غیر آن و بعض از سعادت محروم باشند زهی حسرت فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتساءلون پس چون دمیده شود در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیاست
که قیامت قایم گردد پس نسبها نباشد میان ایشان در آن روز و علاقه نسب و قرابت منقطع شود و هیچ ذی رحم ابر کسی نیابند یوم یفر
المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبتی که بدان تفاخر میکنند و از سبب نفع نشود ولیکن در آن روز نسب صحیح باید
زن نسب صحیح ان اکرمکم عند الله اتقیکم و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کس را نپرسد بجهت مشغولی بکار خود ولی
قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون و حضرت رسالت صلعم
فرموده که در روز قیامت نسبها منقطع گردد الا نسب من فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون پس هر که
گران آید ترازوهای او باعمال صالح چون مومنان پس آن گروه ایشانند رستگاران و رسیدگان بدرجات و
من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون و هر که سبک باشد
میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان پس آن گروه آنانند که زیان کرده اند
بر نفسهای خود یعنی سرمایه خود از عمر بباد غفلت برداده اند و استعداد حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت
شهوات

شهوات ضایع ساخته جزای ایشان در دوزخ جاوید آن ماند که تلفح وجوههم النار وهم فیها
کالحون میسوزد روی های ایشان را آتش جزای ایشان در آتش ترش رویان بوند و از شدت احراق زشت دندان
ابوسعید خدری از حضرت رسالت صلعم روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد لب
زبرین تا میان سرش و فرود افتد لب زیرین او تا برسد بناف او و در موضعی آورده که مسافت میان شفتین او
چهل ذرع بود پس حق سبحانه و تعالی گوید ایشان را الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون آیا نبود
آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا بشما خوانده میشد پس بودید که بران تکذیب میکردید تا معنی او معلوم شدید
قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین گویند ای پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی ما
یعنی غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما و بودیم گروهی گمراهان از طریق حق ربنا اخرجنا
منها فان عدنا فانا ظالمون ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش دوزخ تا تدارک و تلافی
کار خود کنیم پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب پس که ستمکاران باشیم بر نفس خود آنگه که در دوزخیان گویند این
باشد قال اخسئوا فیها و لا تکلمون گوید خدای تعالی خاموش باشید در دوزخ و سخن مگویید با من در
دفع یا رفع عذاب من شما را بیرون نمی برم یا عذاب از شما برنمیدارم انه کان فریق من عبادی
یقولون ربنا امنا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین بدرستی که بودند گروهی از بندگان
من در دنیا چون عمار و بلال و خباب و غیر ایشان از درویشان که میگفتند ای پروردگار ما گرویده ایم پس
بیامرز ما را و ببخش بر ما و تو بهتر بخشایندگانی فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری و کنتم
منهم تضحکون پس فرا گرفتید شما درویشان را مهزوء به یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس دارند مراد آنست
که با ایشان استهزا میکردید تا وقتی که فراموش گردانیدند ایشان در فرط اشتغال شما بسخریه ایشان و افسوس
بر شما یاد کردن من و بودید شما که از ایشان میخندید بدیده تکبر و تعظم خود و تذلیل ایشان انی جزیتهم الیوم
بما صبروا انهم هم الفائزون بدرستی که من جزا میدهم امروز ایشان را بآنکه صبر کردند بایذا و آزار و
سخریه شما بدرستی که ایشانند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قال کم لبثتم
فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فاسئل العادین گوید خدای

یاد نشته با هم او کافران که تا چند درنگ کردید در زمین کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند
خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید شما سالها
چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر گویند درنگ کردیم روزی یا پاره از روز گویا شمرند
مدت لبث خود را بنسبت با خلود دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا
مقدار روزی بوده یا بعض از روز و ما بیش ازین نمیدانیم پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از
شمارندگان یعنی ملائکه حفظه اعمال و انفاس ما بوده اند قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون
گوید خدای تعالی درنگ نکردید در دنیا مگر اندکی باضافت با ایام آخرت اگر بدرستی که شما هستید اگه بدانید
که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت آنکه آفریدیم ما شما را ببازی یا از برای بازی و گمان بردید آنکه شما بسوی ما
باز گردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار شما مقرر
کرده ام و غرض حق تعالی نه در رنج مکلفانست بلکه ثواب و مجازات بی پایانست که بایشان رسد
در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغول باشد بچیزی که از حق تعالی باز دارد و خدای تعالی ما را برای ایشان
نیافریده و بدان امر نفرموده و واسطی روزی این آیات میخواند گفت نه خلق را بعبث نیافریده بلکه هستی
که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کامله او راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ایم
بلکه برای ظهور نور محمد علیه السلام آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن دو گوهر تابانی از صدف جن و انس بیرون
آیند و عالم بنور حضور خود بیارایند پس ایشان اصل باشند و شما همه فرع در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن
آفریدیم تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفریدیم تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را
خلق کردیم تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب با وی است که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدم و شما را
برای خود نیز کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم
پس برتر است و بزرگتر از آنکه بعبث بیافریند پادشاهی که راست هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر او آفریدگار
عرش بزرگ یا عرش کریم که خیرات و برکات از او نازل میشود و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له

به

به فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون و هر که بخواند بپرستد با خدای تعالی خدای دیگر
که هیچ برهان و حجت نیست مر پرستنده را به پرستش آن آلهه پس جز این نیست که حساب عمل او و مکافات کردار
او نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش و جزا خواهد داد بدرستی که فلاح نیابند و رستگار نشوند
ناگرویدگان و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و بگو پروردگارا رحمت بیامرز و در گذار و
مراد بیامرزی بر من و بر ایشان برحمت و اسوه خود و آن حضرت چون معصوم بود طلب رفع درجات ... بعجت
میفرمود و غفران از برای امتان و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر او
از گنجهای عرش آمده آورده اند که عبدالله بن مسعود روزی نزدیک مبتلائی شد و افحسبتم انما تا آخر سوره در گوش
او خواند صحت یافت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چه خواندی در گوش او گفت این آیتها الحمد و سوگند
بدان خدای که جان من بامر اوست که اگر بنده از سر یقین با این آیتها بر کوه خواند از جای برود ابی بن کعب از رسول
صلعم روایت کند که هر که این سوره را بخواند فرشتگان وی را بشارت بروح و ریحان دهند در روز قیامت و با چشم
او روشن گردد در وقت قبض روح و حضرت ابو عبدالله ع فرمود که هر که این سوره بخواند خدای تعالی ختم او بسعادت
کند و هر که در هر آدینه بخواند منزل او در فردوس اعلی و با پیغمبران مرسل علیهم الصلوة و السلام باشد

سورة النور مدنیه بسم الله الرحمن الرحیم

سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون
این سوره ایست که از عالم قدس فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل ع و فرض کردیم بر شما آنچه باشد احتیاجات
از بیان حلال و حرام و شرایع از احکامی که در وست و فرو فرستادیم در او آیتهای روشن از حدود و احکام شاید که
شما پند پذیرید و حق از باطل بشناسید و از محارم پرهیز کنید و از جمله حکمهاست که الزانیة و الزانی
فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون
بالله و الیوم الآخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن
باشند پس بزنید هر یکی را از ایشان صد تازیانه این حکم خاص است بانکه محصن نباشد چه محصن و محصنه رجم است
و جلد و زنا از ایلاج ذکر آدمی باختنه گاه غایب شود در فرج زنی بی عقد و بی سبب شبه خواه در قبل

یا دبر و شرط در حد علم بتحریم و بلوغ و اختیار و دیگر شرط در رجم بانزد ما سابقا احصان و آن تکلیف است
و حریت و اصابت در فرج مملوک بعقد دایم یا ملک یمین که ممکن باشد ازو که با او صباح و شبانگاه گذارند
و زن نیز در این مثل مرد است و مطلقه رجعیه از احصان برون نیست بخلاف باین و در احصان مرد عقل و بلوغ
زن شرط و در احصان زن بلوغ مرد شرط و هر گاه زانی غیر محصن باشد تازیانه واجب است از اول
موی سر و یکسال از آن موضع برون نباید کردن و بر زن غیر تازیانه نیست و عبد و امه که زنا کرده باشند هر یکی را
پنجاه تازیانه است اگر چه محصن باشد و محصنه و آورده اند در احکام امیر المؤمنین ع که در یکروز پنج کس را بحضرت
آنحضرت آوردند و زنا را بر ایشان ثابت کردند بفرمود تا یکی را رجم کردند و یکی را تازیانه زدند و یکی را نیم حد زدند
و یکی را ادب کردند و یکی را که دانستند و تعرض ننمودند گفتند یا امیر المؤمنین حادثه یکیست چون پنج حکم مختلف فرمودی
گفت از آنکه رجم فرمودم محصن بود چه برو جلد و رجم است و از آنکه حد زدم محصن نبود و آنکه نیم حد
زدم بنده بود و آنرا که ادب فرمودم کودک بود و آنرا که گذاشتم دیوانه بود چه برو تکلیف نیست و فرمود
شما را با این دو زنا کننده مهربانی در فرمان برداری حد خدای تعالی یعنی برای حفظ دین نبخشایید بر ایشان و
تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمایید چه مرد را برهنه می باید کرد و زدن و زن را نزدنی در حالت ایستاده
او و بر جسدش متفرق زدن و از روی سر و فرج پرهیز بودن و زن را نشسته باید زد اگر هستید
که گروید ... ایمان بخدای تعالی و روز آخرت حد ایمان بجای ... اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود
تا سبب این محفوظ ماند ... و در تشدید عقوبت زنا کار مبالغه بسیار است چنانچه در حدیث وارد گشته
که حضرت رسالت ص فرموده که ای گروه مردمان بپرهیزید از زنا که در وی شش خصلت زشت است سه در دنیا
و سه در آخرت اما آنکه در دنیاست صفا و رونق روی می برد و فقر و احتیاج می آرد و از عمر کم میکند و آنکه
در آخرت است غضب و سخط الهی است و بدی حساب و خلود در دوزخ که عقوبت بالعقابیر است و باید که حاضر
شوند در وقت عذاب آن دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل
شود و آن تفضیح مانع دیگران شود و از مثل این فعل عکرمه گوید حضور دو کس می باید و قتاده و زهری سه
گفته اند و ابن عباس چهار گفته که بعدد شهود زنا اند و قول ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام یکی است در کمتر الوان

گوید

گوید این قول اقوی است زیرا که فرقه جمع است و اقل او سه است و طایفه بعض از انست پس یکی باشد و در وجوب
و استحبابش خلاف و نزد متاخرین وجوب اقوی است آورده اند که مهاجران چون بمدینه آمدند در میان ایشان
درویشان بودند و در مدینه جماعتی زنان نابکار بسیار فراخ دست و بدین فعل مشهور و معروف بودند اما مال بسیار
داشتند این درویشان را داعیه شد که ایشان را بزنی کنند چون در مدینه مسکنی و دستی نداشتند از حضرت
رسالت پناه دستوری خواستند که ایشان را در نکاح آرند حضرت عزت عز شانه بجهت آنکه مسلمانان بدنام نشوند این آیت فرستاد
که الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک
علی المؤمنین مرد زنا کننده نکاح نکند مگر زنی زنا کننده را یا مشرکه و زن زنا کننده را چه غالب آنست که مایل بزنا
از اهل عفت مجتنب خواهد بود و زنی پلید کار در نکاح نیارد الا مرد پلید کار یا مشرک آنزنه چه خبیث علت
و مشاکلت سبب الفت و در تبیان آورده که تا جایی بهود و مشرکان مدینه در بیوت خرابه که فراوان گویند
نشسته هر یک بر در خانه خود آیتی نصب کرده بودی و مردم را بخود دعوت نمودی اوست قسی ضعفه مهاجران
که مسکنی و غیره نداشتند و از شکمی ... پریشانی میکشیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورند و کرایه
از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش کنند حق سبحانه و تعالی منع فرمود و حرام کرده شد تزوج
بزانی بر گروید که این قول آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیه وانکحوا الایامی منسوخ شده والذین
یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم
شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز در این
داخلست بانکه گویند تو زنا کننده یا ای زنا کننده یا تو زنا کردی یا لواطه کردی و مثل این و شرط در
قاذف بلوغ و عقل و اسلام خواه ذکر باشد یا انثی و شرط در مقذوف بلوغ و عقل و حریت و اسلام
و عفت از زنا و آنانکه مردی یا زنی را که باین صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند پس نیارند بر دو نیک
حکام چهار گواه عدل بالغ مومن آزاد که در یک مجلس گواهی دهند برو و بزنا در فرج معاینه عضو در عضو
کالمیل فی المکحله که برین وجه گواهی دهند بسیار کرده اند بدان پس بزنید ایشان را هشتاد تازیانه
و در قذفی که بغیر زنا باشد تعزیر باید نمود

شاهد

ودر زنا گواهی زنان پذیرفته نشود واگر سه مرد و دو زن شهادت دهند رجم ثابت نشود بر محصن واگر دو مرد
و چهار زن باشد جلد ثابت میشود بانکه چهار بار اقرار کنند والا تعزیر لازم آید هر چه ثابت میشود باقرار
دو بار و به دو گواه عدل و تازیانه قذف متوسط باید زدن و بر جامه و تشهیر تا دیگران اجتناب کنند
و در حد رمی حر و عبد و مرد و زن یکسانند دیگر میفرماید قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند گواه نیاورند
و تازیانه خوردند گواهی در هیچ حکمی همیشه یعنی تا بوقت توبه و آن گروه ایشان فاسقانند یعنی ایشان حکم
کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنکه
توبه کنند از پس این قذف و دیگر قذف نکنند و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که حکم
قذف از ایشان برخیزد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده گناهست مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند
که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی گفت یا رسول الله مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه
مشغول گردد تا به بیند و تا آمدن ایشان آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه سخن میگوید هشتاد
تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر او در این حال چگونه باشد حضرت رسول صلعم خاموش بود که این عاصم حلال ۱۲۶
چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر عجلانی بدو رسید گفت ای عاصم شریک بن سحما را با
زن خود خوابیده دیدم عاصم گفت واویلاه مبتلا شدم چنانکه پرسیدم پس باز گشته کذب حضرت سعد و صورت حال را
بعرض رسانید آنحضرت خوله را طلبید و از وی پرسید انکار کرد آیت لعان نازل شد وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ و آنکه رمی کنند بزنا زنان خود را و نباشد ایشان را گواهان مگر نفسهای
ایشان پس واجب گواهی دادن یکی از ایشان چهار گواهی که ای مضمون آنکه بدرستی که او بعینه هر آینه از راست
گویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد سوگند بجای یکی از شهادات شهود آن وَالْخَامِسَةُ
أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و گواهی پنجم آنکه لعنت خدای بر او اگر باشد از دروغ
گویان در این رمی لعان مرد آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای تعالی که من راستگویم در آنکه رمی
کردم این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنکه رمی کردم مر این زن را

و هر دو نوبت تلبیس زنی بکند با بشارت یا به تسمیه فرزند وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ
أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ و دفع کند و باز دارد از آن زن حد را آنکه گواهی
دهد چهار گواهی که ای مضمون آنکه بدرستی که شوهر او از دروغ گویانست در آنکه رمی میکند مرا بآن وَالْخَامِسَةَ
أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ و گواهی پنجم آنکه خشم خدای تعالی بر آن زن
اگر باشد مرد در آن از راستگویان و صورت لعان زن آنست که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای تعالی که
این مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم گوید خشم خدای تعالی بر من اگر راست
گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کنند یا نامش بصریح گویند و واجبست اتباع لعان بدین
الفاظ بی تغییر و تبدیل با رعایت اعراب و ترتیب موالاة پس اگر تغییر کلمه کرد یا حرفی بدل از مذکوران
لعان صحیح نیست و واجبست ترتیب آن و باید که نزد حاکم شرع وقوع یابد و چون لعان تمام شد
واقع شود تفریق میان هر دو زن تفریق ابدی و میان ایشان تحریم موبد است و احتیاج بطلاق
حاکم ندارد و نه حکم او بموقوفست لقوله علیه السلام المتلاعنان لا یجتمعان ابدا و اکثر اصحاب فرموده اند که
زن می باید مدخول بها باشد بعقد دایم پس اگر مدخول بها نباشد یا نکاح منقطع بود پس بر و قذف
که هشتاد تازیانه است و در موضح آورده که حضرت رسالت صلعم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و
بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزد یک ذکر لعنت و غضب حضرت رسالت قبله
علیه آمین گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مفسران عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما و بخشایش او و اگر خدای
قبول کننده توبه است حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و در دروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا
ساختی دیگر میفرماید اگر نه فضل و رحمت خدای بودی تا بتاخیر عقوبت شما را هلاک میشدید یا اگر نه فضل خدای بودی
با قامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای تعالی
بخشیدی بر شما بقبول توبه و در باده ناامیدی بر او ان میشدید پس شما را امید توفیق توبه بسر منزل رجا
رسانید بعد از این آیتها در باب قصه افک عائشه است و بعضی از اهل تفسیر چنین آورده اند که سال پنجم از

هجرت که غزوهٔ مریسیع یا بنی المصطلق بود عایشه در آن سفر همراه بود و عادت آنحضرت آن بود که چون سفری
و غزوهٔ می‌نمود زنان هر که بنام وی برمی‌آمدی با خود می‌بردی در این غزا بنام عایشه برآمد و در بعضی مواضع
بقضای حاجت از هودج بیرون آمده عقدی از مهرهٔ یمانی گم کرد و بطلب آن از قرارگاه دور شده زمانی مکث
افتاد در آن حین خادمان هودج را بی تفحص سبکی آن بار کرده کوچ کردند و عایشه باز آمده در منزل تنها ماند
و آنجا توقف کرده تا صفوان بن معطل سلمی که بامر حضرت رسول صلی الله علیه از عقب لشکر آمدی برسید و او را بر شتر
سوار کرده بعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی و اتباعش صفوان دیده سخنی که نه لایق حال او بود بر زبان راندند و چون
بمدینه رسیدند این خبر بوضوح بحضرت رسول رسید و عایشه بیمار شده بود و از این خبر نداشت اما از آنحضرت
عدم التفاتی در می‌یافت اجازه طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته در غمش روی بزردی
نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال داشت و حضرت رسول ص تفحص احوال عایشه توجه فرمود از اهل بیت
خویشان و بزرگان قوم تفتیش می‌نمود همه بر طهارت ذیل او اقامت شهادت می‌نمودند آنحضرت بخانهٔ عایشه رفت
او را گریان دید و نالان فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بدرگاه الهی بازگرد و آمرزش طلب و از غایت
دهشت گفت که دشمنان چیزی افکنده اند و هر چه گویم کس باور نمیکند پس آن گویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل
والله المستعان مقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت ظاهر شده آیت برائت نازل شد و علی بن ابراهیم
نقل میکند در تفسیر خود که عامه روایت کرده اند که این آیات در باب افک عایشه نازل شد اما خاصه نقل میکنند
که در شان ماریه قبطیه نازل شد که مادر ابراهیم بن حضرت محمد بود [illegible] و ملک اسکندریه ماریه را برسم هدیه
فرستاده بود برای آنحضرت و آن زن قبطیه بوده که زراره بن اعین گوید که شنودم از امام محمد باقر علیه
السلام و علیهما السلام که میفرمود که چون ابراهیم را وفات رسید حضرت رسول بر وی بسیار غمناک بود و عایشه گفت
با آنحضرت که چرا چه شد که این همه حزن و اندوه بر خود نهاد چیزی گفت در باب ابراهیم که لایق حال آن
نبود آنحضرت امیرالمؤمنین را امر بتفحص این احوال فرستاد چنانکه با تفصیل همراه بکشد بعد از تفتیش خلاف
آن بظهور رسید و آنچه این امر شنیع نسبت بوی میدادند اتفاقا از بالای نخله خود در بیابانی انداخت
و عورت او منکشف شد در آن حال نه آلت مردان و نه عورت زنان هیچکدام نداشت امیرالمؤمنین علی

احوال

احوال را بآنحضرت رسالت پناه رسانید فرمود که الحمد لله الذی عافانا السوء اهل البیت بعد از آن این آیات
بابرکات نازل شد از برائت ماریه قبطیه و آنچه عایشه و دیگران از اقربای او بوی نسبت کرده بودند
حق سبحانه و تعالی میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ
بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ
عَظِيمٌ بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگی را در شان عایشه یا ماریه گروهی اند از شما بر تقدیر عایشه
آن گروه تن بودند عبدالله بن ابی و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش خواهر زینب
امیرالمؤمنین و بر تقدیر ماریه عایشه و خویشان او می‌پندارند آن دروغ را بدی برای شما مخاطب آنحضرت
و عایشه و صفوان یا آنحضرت و ماریه و جریح که ام ماریه بوی نسبت میکردند میفرماید که آن دروغ را نسبت بخود
مپندارید بلکه آن بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برائت شما آیتها نازل شد و کرامت
و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ وقوع یافت مر هر یکی را از متکلمان بافک
جزای آن جریمت که کسب کرده از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فحش گفته بودند و بعضی
خاموش شده و منع نکرده والکسی که فرا گرفت معظم آن و تشنیع او را مراد ابن ابی است بر قول عامه عایشه و قول
خاصه مراد او راست عذابی بزرگ در آخرت یا در دنیا با آنکه حد قذف است خورد را و مطرود و مخذول گشت و عامه
گویند که آخر عمر نابینا گشته و مسطح کرد دستهای او شل شده لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ
بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ چرا آنگاه که شنیدید این سخن را گمان نبردند مردان و زنان
گرویده بهم دینان خود نیکوی چنانکه بنفسهای خود گمان بردند عدول از خطاب بغیبت بمضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ
و اشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان نیکست با اهل ایمان پس باید که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیکی بعایشه و
صفوان یا بماریه و جریح و لتعدی چنانکه مرد متیقن که بر حال مطلع باشد گویند این سخن دروغی روشن است و چه حمل می‌نماید
از ازواج پیغمبر از آنکه میدارد از مثل این حال الهام بسبب تعظیم و تکریم ایشان بخلاف کفر زنان انبیاء بعضی که ایشان بوده اند
مثل زن نوح و زن لوط و بقول ابن عباس منافق بوده اند لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا
بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ چرا نیاوردند بر این سخن چهار گواه که گواهی دهند برای ایشان

قذف میکنند بیان پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه پس آن گروه نزدیک خدای تعالی نیز در حکم او ایشان دروغ گویان
در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نشودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج
انبیا ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و اگر نه افزونی ام خدای تعالی بودی بر شما و مهربانی او در دنیا بتوفیق توبه
و در آخرت بعفو و مغفرت هر آینه رسیدی شما را از آن چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر عایشه یا ماریه
عذاب بزرگ که حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ
وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ آن هنگام که فرا میگرفتید
این سخن را بر زبانهای خود که بعضی از بعضی می رسید و میگفتید بدهانهای خود آن چیزی را که بدان علم نبود شما را یعنی از روی جهل تقلید
و می پنداشتید آن چیز را که گوئید سهل و آسان که هیچ تبعه از آن متفرع نباشد و حال آنکه سخنی است نزدیک خدای تعالی عظیم تبعات و عقوبت
بسیار بر آن متفرع و مترتب است چه الحاق عارات بر خانواده نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف رسالت در اتفاق [illegible]
کرام ابو ایوب انصاری با او گفت که شنیدی سخنی را که مردم در باب اهل پیغمبر میگویند ابو ایوب گفت که شنیده ام و آن دروغ است
چه تو نسبت میدهی این فعل را روا میداری بر ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت اهل رسول به بهتر از اند [illegible] آری
کی روا دارند و این بهتان عظیم است چنانچه [illegible] وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهٰذَا
سُبْحَانَكَ هٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ و چرا آنگاه چون شنیدید این سخن را میگفتید یعنی چرا چون شنیدید چرا نگفتید چون اول او
نمیزد ما را که سخن گوئیم بدین قول پاکست خدای تعالی از آنکه در حرم [illegible] فاجره تواند کرد این کلام افترای بزرگ است یافته
منافقان يَعِظُكُمُ اللّٰهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پند میدهد شما را خدای تعالی از آنکه باز گردید
بمثل این سخن هرگز تا مادام که زنده باشید اگر هستید گروید کان چه ایمانست که مانعست از طعن در باره مسلمانان خصوصا
امهات مؤمنات وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی
برای شما آیتها که دلالت میکند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه حقیقت انحراف نورزید و خدای تعالی داناست بطهارت ذیل
اهل نبوت حکم کننده برائت [illegible] إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي
الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [illegible] دوست دارند

آنکه فاش گردد زشت نامی نسبت فاحشه در شان آنکه ایمان آورده اند و خواهند که مردمان در زبان
گیرند مر ایشان راست عذابی دردناک در دنیا که حد قذف و بدنامی و در آن سرای با آتش و خدای تو میداند
شر آنچه خوض کرده اید در آن و شما آن را نمیدانید و منقولست از ابی عبدالله ع هر که بگوید در باره مؤمنی خبر
که چشم او ندیده باشد و گوش او نشنیده باشد در زمره این آیه داخلست وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما و رحمت او
او بمهربانی و به پروردگاری و آنکه خدای تعالی مهربانست و بر برائت عفیفه قذف اظهار کرد اند بخشاینده
بتوبه جنایت قاذف درگذراند اگر نه چنین کردی هر آینه عقوبت کلی شما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ
الْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي مَنْ
يَشَاءُ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای آنکسانی که گرویدید پیروی مکنید گامهای شیطان را یعنی راههای او را تبعیت
یا وسوسهای او را در قذف اهل ایمان و هر که پیروی او کند پس او امر میکند بدرستی که [illegible]
بکاری که زشت است در عرف عقلی و نقلی که ناپسندیده است در حکم شرع و اگر نه ام الهی بر شما بتوفیق توبه [illegible]
که کفارت گناهانست و [illegible] و بتطهیر شما پاک نگشتی از شما هیچ یکی [illegible] و لکن خدای تعالی پاک سازد بقبول
توبه هر که را خواهد و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان و داناست بنیتهای ایشان ابو ذر غفاری رضوان الله علیه
روایت کرده از حضرت رسول ص که فرموده که هیچکس نباشد که او دست کسی را قوی دارد در خصومتی که او را بر آن [illegible]
نبود الا او در سایه خشم الهی باشد تا از آن باز ایستد و هیچکس نبود که او شفاعت برخیزد و خواهد که حدی از حدود
الهی را ضایع کند الا که با خدای تعالی خصومت کرده باشد و لعنت خدای تعالی بر وی باشد تا [illegible] و هیچکس [illegible]
که کلمه انکار کند بر مسلمان و بآن عیب او خواهد الا که بر وی واجب گردد که او را از آتش دوزخ بگذارند
آنگاه فرمود که اصل این در کتاب خدای تعالی است وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا
أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ
أَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ عامه آورده اند که ابن ابی قحافه سوگند خورده بود که بر [illegible]

خود مسطح که یکی از بیکلان بالک بود و نمک بخورد و نفقه بکند و مطلقا باز نیکوی بکند حق تعالی فرمود تا آن آیه فرستاد که نباید
سوگند بخورند خداوندان افزونی و زیادتی از شما و خداوندان دستگاه و توانایی و فراخی در مال بر آنکه بدهند
نفقه خویش و مال و درویشان و محتاجان و مهاجران را در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است
و هم مسکین و هم مهاجر پس سوگند نباید خورد که با کسی نیکی نکنند و صله رحم دریغ بدارند و باید که عفو کنند گناهی
که از ایشان صادر شده و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند آیا دوست نمیدارند که خدای تعالی بیامرزد
است با کمال قدرت بر انتقام مهربان بر اصحاب جرایم و اثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید اما خاصه
ابو الجارود از ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده که آنحضرت فرمود که مراد از قربی قرابت رسول
صلعم که بنی هاشم باشند و اغنیا قرابت ایشان را رعایت کنند بهر وجه که باشد و اگر رنجیده خاطر باشند
و بران قسم یاد کرده که از ایشان بعد از خطر بدارند اگر حظ از دین و سعی در پاک از ندادند دست از رعایت ایشان بندارند
بدرستی زنیکه عالم به نیکی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم بدرستی آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بخبر ان
از انچه قذف میکنند ایشان را بدان گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر اند یا عاشه دور کرده شده اند
مر ایشان راست
در دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در هر دو عالم مردود و ملعون شدند و در ان سرای مبغوض و مطرود و
عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون
روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان بافکه بهتان و غیر آن یعنی بزبانهای خود اعتراف کنند و گواهی
دهند دستهای ایشان بر جنایت و دعوی ایشان در آرد و گواهی دهند پایهای ایشان بانچه بودند که کسب کردند
از جرایم و اثم یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق ویعلمون ان الله هو الحق المبین
از روز پاداشی که سزاوار است بایشان و هیچ بازنگردد و بدانند در ان روز آنکه
خدای تعالی ثابت بذات خود و بدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب و عقاب
الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون
للطیبات اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم سخنان ناشایست
و ناپاک را

و ناپاک مر ناپاکان راست یعنی اراجیف بی طاهر کرده و مبان ان متکلم شوند و پلیدان نیز سزاوار اند مر سخنان پلید را چه
طباع ایشان بدان مایلست از جنبت خباثت و کلمات پاکیزه مر مردان پاک راست یعنی از ایشان سر زند
کند و پاکیزگان نیز در خورند سخنان نیک را کل یعمل علی شاکلته و دیگر گفته اند کل انا یترشح بما فیه در کوزه همان
بیرون تراود که در وست و گفته اند که زنان ناپاک برای مردان ناپاکند و مردان ناپاک را رغبت بدیشان چنانکه
فرمود الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک مایل بدیشان برای زنان پاک
القصه جنسیت علت ضم الجنس الی الجنس بلبل شعر ذره کاندر همه ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست
و بعضی گویند که این در آخرت تو... یومئذ یوفیهم و دیگر لهم مغفرة و رزق کریم شاید در دنیا کاین باما
واقع شود و از ما در آخرت نه و اما علم و در دنیا در خانواده نبوت روا باشد و نیز دان کرده
پیغمبر و ازواج و امان که از ابوی نسبت میکردند از صفوان و جریح بر از رشید کان یعنی منزه و تواند از انچه میگویند
ارباب افک ... سالسا دان عالی ... از ذیل عصمت ازواج طاهره او بوست چنین شهره آلوده
گرد و صفوان مردی پاکیزه بود و یا جریح که اصلا چیزی نداشت که بدین تهمت متهم توان داشت مر ایشانراست
آمرزش از خدای تعالی و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و مراد نعیم بهشت یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا
بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون ای کسانی که ایمان
آورده اید بخدای تعالی و رسول او در میایید سر زده بخانهای جز خانهای خود که در ان ساکنید یعنی
تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید و سلام کنید بر اهل آن خانه در خبر است که مردی بدر حجره حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت ... آیا در آیم آنحضرت کنیزک را گفت این مرد نمیداند که چگونه دستوری باید طلبید برو و وی را بیاموز
او آمد و گفت ای مرد چون دستوری خواهی اول بگوی السلام علیکم ادخل مرد چنین کرد ... او را دستوری داد
تا در آمد پس در آیه تقدیم و تاخیر است که اول اسلام کنند بعد از ان دستوری خواهند یا واو مفید ترتیب
نیست ... آورده که زن انصاریه بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که ما بر خانهای خود بر صفتی میباشیم
که نمیخواهیم که هیچکس ما را بدان صفت ببیند و ما کاهی یکی از کسان بخانه در می آید و ما را بر آن حالت ... پس حق سبحانه
آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میایید ... سلام ... پس ...

در آیید و گفته‌اند که کسی که بر عیال خود در می‌آید باید که بتکلم یا آواز پای زدن پای یا تنحنحی اعلام کنند تا اهل خانه
بستر عورات در وقع مکروهات اقدام ننمایند قلت که ابو ایوب انصاری گفت که یا حضرت الکریم که یا رسول الله
حق تعالی این استیناس چه اراده فرموده که چون مرد بدر سرا رسد تسبیحی یا تهلیلی کند که اهل سرا آگه شوند و هر که
سه بار دستوری خواهد و جواب نیاید باز باید گشتن و این حکم کردیم که شما پند گیرید و از تحیت و استیذان اهل جاهلیت
بپرهیزید و آن کنید که شما را میفرمایند در باب استیذان و غیر آن و تحیت اهل جاهلیت این بوده که حییتم صباحا و مساء
فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ پس اگر نیابید در خانه غیر خود یکی را که دستوری خواهید پس در میایید در آن تا وقتی که دستوری
دهند شما را یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهمت است و اگر گویند که از
بعد از استیذان که باز گردید پس باز گردید و توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن حضرت صاحب خانه را
آن باز گشتن پاکیزه تر است شما را و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از استیذان و ابرام دانا است و بر آن مکافات خواهد
داد و بعد از نزول این آیه بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله در راه عراق و شام اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که
در خان و رباط اقامت بکنند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند این آیه فرود آمد
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
وَمَا تَكْتُمُونَ نیست بر شما گناهی در آنکه در آیید بی دستوری در خانه‌های غیر مسکون در آن خانه برخورداری و نفعی
شما را که از سرما و گرما پناه میگیرید و رخت و انعام شما در آن محفوظ میماند و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا
میکنید از استیذان و آنچه می‌پوشید از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ
وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ بگوی ای محمد مردان گرویده را
که فرا گیرند و بپوشند دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است روایت میفرماید امیر المومنین ع از پیغمبر ص
النظر الی محاسن المرأة سهم مسموم من سهام ابلیس نگاه کردن در محاسن زنان تیریست زهرآلوده از تیرهای ابلیس زیرا
که تیز تر جنود شیطان را در وجود انسان چشم است چه حواس دیگر در ساکنی خود ساکنند و تا خبری بایشان نرسد
بسبب ادراک آن مشغول نمی‌توانند اما دیده جاسوسی است که از دور و نزدیک ابتلا و آثام صید میکند اهل عرفان گفته‌اند

بگو تا بپوشند عورات خود را از محارم و دیده دل از ماسوی الله و نگاه دارند فرجهای خود را از حرام یا
عورات خود را از سره تا رکبه و حمل بر عام اولی است آن پوشیدن چشم و محافظت فرج پاکیزه تر است
و سود مندتر است مر ایشان را در دنیا و آخرت گویند که نزد اخفش من در من ابصارهم زایدات است و نزد سیبویه
از برای تبعیض است و صاحب کنز العرفان میگوید این جهت زیرا که واجب نیست پوشیدن از جمیع محرمات
چه جایز است نظر با عدا عورت محارم و آنچه ظاهر می‌باشد در عادت از رویهای زنان بیگانه و کف
دستهای ایشان در حالت ضرورت و همچنین رویهای کنیزان در وقتهای خریدن و رویهای زنان در حال اراده
نکاح و همچنین طبیب برای علاج و گواه بجهت تحمل شهادت و اقامت و نظره اولی بی لذت و حدیث رسول صلعم
اول نظره فلا تتبعوها بالثانیه بدرستی که خدای تعالی دانا است بآنچه میکنند از نظر کردن بحرام و استعمال جوارح
در طاعات و انام عباده بن صامت روایت میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که شش چیز التزام کنید تا
ضامن شما را به بهشت چون حدیث گویند راست گوئید و چون وعده دهید وفا کنید و چون امانتی بشما
دهند رد کنید و فرجهای خود را از حرام نگاه دارید و چشمهای خود را از محارم بربندید و دست خود را
از لقمه حرام کشیده دارید وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا
يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ
إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ
أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ
أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ
بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و بگوی مر زنان را که از روی عفت بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردمان نامحرم روایت
از ام سلمه رضی الله عنها که او گفت من و میمونه نزدیک حضرت رسول صلعم بودیم ابن ام مکتوم در آمد و این بعد از
آیه حجاب بود آن حضرت فرمود که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله او نابینا است فرمود که او نابیناست شما خود بینا اید که
بدیدن او و این روایت و دیگر فرمود نگاه دارید فرجهای خود را از زنا و ظاهر نسازند زینتهای خود را

وجامها و رنگها و جز آن مگر آنچه ظاهر شود از آن زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل
در عین و خضاب در کف که گویند مراد از زینت مواضع است پس مستثنی وجه باشد و کفین و باید که فرو گذارند
مقنعهای خود را بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینه
ایشان پوشیده باشد و آشکارا نکنند مواضع زینت خود را یعنی سر و ساعد و ساق که موضع تاج و دستوانه
و گردن بند و خلخال است مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشان است یا پدران خویش یا پدران
... آنا دارند یا پسران خویش و پسر پسر هر چند که باشد که باشد که دختر یا پسران شوهران خود چه ایشان
... در حکم پسرانند مر زنان را یا برادران خویش یا پسران برادر خود که حکم برادران دارند یا پسران خواهران
... و اینها جماعت اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاع نیز همین حکم ثابت و ذکر اعمام و
اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند یا آنکه نشاید که ایشان نزد پسران خود توصیف کنند و موجب فتنه
گردد یا برای زنان اهل دین خویش یعنی موضع زینت بمؤمنات نمایند آورده اند که زنان یهودیه و نصرانیه
و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مؤمنات را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا
که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفایف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود
یا آنچه مالک شده است ایمانهای ایشان یعنی کنیزان از آنانکه ملک یمین ایشان باشند از کنیزکان مؤمنه
و خواه کافره با آنکه ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند
مراد همه بندگانند از اماء و عبید و قول آنست که اگر غلام عفیف باشد نظر او بر زن شاید والله اعلم و ابن مسیب
گوید که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت ایمانهن که در باب اماء است نه عبید و عبید زن حکم اجنبی
دارد و جایز نیست نظر او بموی مولاه و نه بعضوی از مواضع زینت وی خواه عبد خصی باشد یا نه و اولی
قول اصح است یا پیروندگان که خداوندان حاجت بزنان از مردان روایت از امام ... کاظم ... نموده
که مراد پیران سال خورده اند که بجهت طلب خوردنی بخانها آیند و بزنان هیچ حاجت ندارند نفی و عدم شهوت
... ایشان ... زائل عبدالله ... که آنها ابلهانی اند که مطلقا از مباشرت خبری ندارند و ...
ایشان ... مقصود بر طعام ... یا اطفال آنانکه مطلع نیستند بر عورات زنان یعنی تمیز دارند و از حال مباشرت

باشان

با ایشان بهجر یند یا قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت و مباشرت نرسیده اند
و نزنند زنان پایهای خلخال خود را بر زمین بوقت رفتن تا دانسته شود آنچه پنهان میدارند از پیرایه خود
که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال خود را بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردان بدیشان شود و باز گردید
بخدای ... همه ای گرویدگان شما از کار شوید بتوبه همه را فرموده چه هیچکس از غطه و به خالی نباشد مگر اهل عصمت
قشیری آورده که محتاج تر بتوبه آنکس است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع
و عاصی بتوبه فرمود تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران توبه کنید موجب رسوائی ایشان
شدی چون در دنیا رسوائی ایشان نمیخواهد امید هست که در عقبی نیز رسوا نکند بمنه وجوده وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ
مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ و نکاح درآرید بی زنان و بی شوهران از شما یعنی مردی را که زن نبود و زنی را که شو نبود و بی
را اگر بی شوهر است بعقد کسی درآرید و این امر بر سبیل استحباب است چه آنحضرت فرمود که النکاح سنتی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی نکاح سنت منست پس هر کسی که از سنت من رغبت بگرداند او از من نیست و اگر خوف
وقوع زنا باشد واجب میشود و دیگر آنکه نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود و کنیزان خود
تخصیص صالحان جهة اهتمام ایشانست یا مراد بصلاح قیام بحقوق نکاح باشد و گویند اولی آنست که آن کس راغب
در صلاح باشد چه هرگاه ایشان این را دانستند رغبت مینمایند در صلاح یا تسمیه ... باشد یا ... مآل
الیه باشد زیرا که فاسق هرگاه تزویج کرد مستغنی میشود بحلال از حرام و در ترک نکاح با قدرت وعید
بسیار وارد و واقع چه در حدیث آمده که شرار موتاکم العزاب بدترین مردگان شما عزب اند ابو امامه گوید که از
حضرت رسول ص شنیدم که چهار طایفه باشند که ایشان را لعنت کند حق تعالی از فوق عرش و فرشتگان آمین گویند
آنکه با قدرت زن نخواهد و کنیزک نگیرد تا او را فرزند نباشد و مردی که خود را بزنان مانند کند و حال آنکه حق تع
او را مرد آفریده باشد و زنی که خدای تع او را زن خلق کرده باشد و خود را بمردان مانند کند و آنکه مردمان را
معطل فروگذارد و حق ایشان را باز ندهد اگر ایامی و صلحا از عباد و اماء باشند درویشان و تنگدستان غنی
گرداند ایشان را خدای تع از فضل خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل و نیز آنحضرت فرموده

که در باب نکاح زن دین دار را طلب کن چه در زن ایمان و اصل و عفت می باید نه مال و جمال که آن هر دو
روال یابند و خدای تعالی فراخ بخشایش است بحسب مشیت او و هو دانا است تا مستحق فقر را بسط بخشد
ایشان کند صاحب کنز العرفان گوید که ان یکونوا فقراء قضیه مهمله است که در قوه جزئیه است نه کلیه پس گاه
از فقیر بسبب نکاح غنی شود نه دایما و وارد نشود که گاه فقیر میشود در باب نکاح **وليستعفف الذين**
لا يجدون نكاحا حتى يغنيهم الله من فضله والذين يبتغون الكتاب مما ملكت
ايمانكم فكاتبوهم ان علمتم فيهم خيرا واتوهم من مال الله الذي اتاكم ولا تكرهوا فتياتكم
على البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحيوة الدنيا ومن يكرههن فان
الله من بعد اكراههن غفور رحيم و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند تا کرم ایزد
اسباب نکاح از مهر و نفقه یا کسی را نیابند که او را نکاح کند چه الامور مرهونة باوقاتها تا وقتی که توانگر گرداند
خدای تعالی ایشان را از فزونی کرم خود و بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد و او را نیز که او را نکاح توان
نگویند که میان کلام سابق و لاحق تناقض است چه در اول امر بتزویج بود با فقر و در دوم امر بصبر است
با فقر زیرا که مهر و نفقه از زر موت بجهة فقر او ترک تزویج زن هم جهت فقر بود و در دوم در دریافته مهر
امر فقیر بصبر بر ترک نکاح حذر از تعب در حال زواج پس میان این دو کلام تناقض نباشد یا آنکه این در
قضیه در حکم خود شده و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را از آنچه مالک است آن را بملکهای شما یعنی آنها از بندگان شما
مکاتبه چون بینید پس مکاتب سازید ایشان را خواه عبد یا امه امر استحبابست گویند مستحب است با امانت و کسب
عبد و اگر سوال کند آن را عبد سنت موکد است و اگر این و کسب نباشد آن مباحست و عبارت کتابت
آنست که خواجه بنده خود را گوید که مکاتب گردانیدم ترا برین قدر از مال پس هرگاه که ادا کنی آزاد باشی
پس بنده این را قبول کند پس اگر خواجه اقتصار کرد در عبد باین پس آن مطلقه است بهر قدر که میدهد قدر آن
آزاد میکرد و اگر خواجه گفت که اگر عاجز شوی در ادا پس بنده باشی پس آن مشروط است مادام که تمام ادا نکند
آزاد نمیشود و نص والذين يبتغون الكتاب اشارتست بر اشتراط بلوغ و عقل عبد زیرا که قصد صبی و مجنون
معتبر نیست آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی مکاتبه طلبید این آیه نازل شد حق سبحانه و تعالی

فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید اگر دانسته اید در ایشان نیکی و صلاحیت
و امانت یا قوت مال کتابت باز دهد آورده اند که سلمان را رضوان الله علیه بنده بود مکاتبه طلبید از وی
سلمان گفت مالی داری گفت نه گفت تو قوت کسب داری گفت نه سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و
ادناس مردم بخشانی مراتی باید و خیر بدو معنی وارد یافته یکی امری که راجع میشود با مور دینیه مثل و ما تفعلوا
من خير يعلمه الله و دیگر با مور دنیویه همچو وانه لحب الخير لشديد و بعضی گویند مراد ادا است و بعضی گویند مالی و شیخ
هر دو را با هم جمع کرده که حمل مشترک باشد بر هر دو معنیش لیکن اقوی معنی ادا است و بدهید بندگان مکاتب را
یعنی از مال خدای تعالی آنکه شما را داده حویطب صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود و بعد از استماع این آیه
بیست دینار بدو بخشید و بعضی گویند و آتوهم خطاب با موالی و وجوبست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشند
و بعضی ربع تقدیر میکنند و دیگری تقدیری نمیکنند بلکه آنچه میسر باشد و جماعتی گویند خطاب و آتوهم بعامه
مسلمانانست که اعانه کنند و زکوة بدو دهند تا مال کتابت ادا کند و اگر وجوبست لا اقل مستحب است صاحب
کنز العرفان گوید که اکثر اصحاب برین قولند و بعضی بر وجوب رفته اند که از مال زکوة بوی دهند تا گردن خود از
طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب مکاتب آن چیزی را فک رقبه میگویند داز عقبه عقوبت بدان میتوان
گذشت سهل بن حنیف از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که من اعان مکاتبا فی رقبه او غارما فی عسرته
او مجاهدا فی سبيله اظله الله فی ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله که مکاتبی را یاری دهد در فک رقبتش یا وام داری
در دشواریش یا مجاهدی در جهادش خدای تعالی سایه کند او را در سایه عرش در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه رحمت
او آورده اند که عبد الله بن ابی سلول شش کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه میکرد بر سبیل معاده
و دو کنیزک از آن با یکدیگر گفتند اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت که ترک کنیم
پس بجناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیه آمد که و اکراه میکنید کنیزان خود را بر زنا
و پلیدکاری اگر خواهند باز ایستادن و پرهیز کاری و اگر نخواهند و تحریم اکره با اراده تحصن باشد یا
نباشد و خواه غرض دنیا باشد یا نباشد بیضاوی در انوار التنزیل آورده که ان اردن تحصنا شرط اکراه است
زیرا که اکراه یافت نمیشود بدون تحصن و اگر شرط نهی دارند لازم نمی آید از عدم تحصن جواز اکراه زیرا که

که از فواحش نهی با متاع منهی عنه باشد و اختیار آن بر او آنست که اراده تحصن از زنا بهم رسانیده است و بهر تقدیر
میفرماید شما اکراه مکنید تا فرا گیرید مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان در تبیان آمده که زنی
بود که صد شتر برای فرزندی که از فرزنی بها داشت بدادی و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا بدرستی که خدای تعالی از پس
اکراه کردن خواجگان مر ایشان را آمرزنده گناهانست یعنی گناه بالش بر ایشان نیست که مهربانست بر ایشان و وزر و وبال ایشان نیست
مگر در اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ
قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و بتحقیق فرستادیم ما بسوی شما آیتهای روشن کننده حلال و حرام و حدود
و احکام در احکام و فرستادیم مثلی از امثال آنان که گذشته اند از پیش شما آیتهایی روشن کننده یعنی قصه عجیبه
مانند قصه ایشان از همه جز صدق وقوع تهمت و براءت دامن و فرستادیم پندی در این آیتها برای
پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ
زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از
نامهای حق سبحانه و تعالی و گویند خدا را نور توان گفت و بی روشنی نتوان گفت چه روشنی ضد تاریکیست
و خدای تعالی را آفریدگار این هر دو ضد است و بباید دانست که نور متعارف کیفیتست که باصره اولا
او را دریابد و بواسطه او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم
بر اجرام کثیفه که محاذی او باشند و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه و تعالی روا نیست و چون خود را بدین
نام خوانده از تقدیر مضاف چاره نباشد پس مراد این بود که الله ذو نور السموات والارض خدای تعالی خداوند
نور آسمانها و زمینهاست یعنی هر چه از اجزای عالم هستی از بلندی و پستی اطلاق شیئیت بر او توان کرد از
جلائل عطیه فیض فضلت یا بتجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که
الله منور السموات والارض خدای تعالی روشن کننده آسمانها و زمینهاست بملائکه و مؤمنین و نور دهنده
زمین

بانبیا و مرسلین یا حضرت خاتم النبیین و ائمه المعصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین یا روشنی بخش آینه
دلهای ساکنان ارض و سما با نوار معرفت و توحید یا آنکه بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعت
ملائکه کرامست و زمین را بمساجد انسی که مواضع عبادت اهل اسلامست یا سما را با فتاب و ماه و ستارگان
و زمین را بانبیا و اوصیا و مومنان یا سما را بتسبیح سکان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و
ذکر غازیان یا سما را به بیت المعمور و زمین را بکعبه و اقوال السرور و گفته اند مدبر السموات والارض را نور
آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید ساخته تدبیرات اوست مدبر امور که برای او کار کنند و تدبیر او هم
سازنده اوست که کارهای آسمانیان و زمینیان سازد و مجموع را بعطیه کل خوب الدیم و چون نوارد
در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر
سپهر برین و مراکز زمین واقعست دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم او و حکمت او و وجود جمله اشیا
دلیل قدرت اوست و از ابن عباس رضوان الله علیه منقولست که هادی اهل السموات والارض رهنمای
اهل آسمان و زمینست که بهدایت او مصلحتی خود راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا شناسند بعضی
از علما گفته اند نور آسمان اینست که روشن گردانیده چیزها را تا باصره ادراک بدان راه یابد پس چون سبحانه و تعالی
بیان کرده است برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان راه بریم پس او را نور توان گفت صاحب
اتحاف آورده که در زمان ظلمت هیچکس سالکی از متحرک شناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صحیح باز نداند
و چون رایت نور ظهور منصه خیل ظلام روی بانهزام آرند و وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفوان
کدر و عرض از جوهر متمیز شوند و مدرکات انسانیه دانند استفاده این دانش و تمیز منور کرده اما ادراک نور
متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن الذات پس حق سبحانه و تعالی که
ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبه تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق
نور حقیقی هستی حضرت اوست که همه موجودات بدو ظاهرند و از همه مخفی صفت نور که منسوب بدو مانند روزنه ایست
در دیوار که بغایت او بجایی راه ندارد چون طاقی در آن طاق چراغ افروخته نیک روشن و گویند مشکوة
انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول صاحب فتیله شود در انبوبه آن چراغ افروخته

در قندیلی از آبگینه چه آن محفوظ می باشد از باد و دخی بدو می رسد آن آبگینه از رعایت صفا و لطافت
گویا ستاره ایست درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغ که در وی افروخته شده
در ابتدا از روغن با برکت بسیار نفع که آن زیتونست که در زمین مقدس رسته و منشأ پیغمبران
برکت بوده اند و از الجمله ابراهیم خلیل صلوات الله علیه و سعی فرموده که روغن زیت نکو رسید و چرا
باید که آن از درخت مبارکست نه در جانب مشرق است از معموره چون گنگ دز و دیار چین و خطا و نه
در طرف جنوب چون طنجه و طرابلس و ولایت قیروان بلکه منبت او از اقصی جبال الولایت شام است
یا نه پیوسته در آفتابست تا محترق گردد و مدام در سایه تا آنکه خام ماند بلکه هم از رعایت آفتاب
بهره مندست و هم از رعایت وقایه سایه محفوظ و حدیث وارد و یافته باین مضمون کلا خیر فی شجرة
ولا نبات فی قناة ولا خیر فیها فی مضحی بعضی گویند که اصل این شجره در بهشت است که بدنیا آورده اند
پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بران اطلاق توان کرد نزدیکست که روغن آن درخت
روشنی دهد بنفس خود و اگر چه نرسیده باشد بوی آتش یعنی درخشنده گی و براقی او بمثابه ایست که بی
آتش روشنی بخشد روشنی بخشد بر روشنی یعنی صفات زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه
بران افزوده در مشکوة که آن ضابط اشعه و جامع انوارست راه مینماید خدای تعالی بنور معرفت خود
هر کرا خواهد که استحقاق آن دارد و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صور محسوسات
بیان میکند برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن برایشان هویدا گردد و خدای تعالی بهمه چیزها
از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات داناست علما را در باب این تمثیل سخن
بسیار است ثعلبی از ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر و در اسرار التنزیل نیز وارد و یافته که مراد نور ایمانست که
حق سبحانه و تعالی تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را
بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف
و ظل سایه زوال رجا بوده دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان رود موجب گردد و عالم را منور کند
چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بآن باز گشت نور علی نور بظهور رسید و هم در
اسرارست

در اسرارست نور ایمان را بچراغ تشبیه کرده بجهة آنکه در خانه که چراغ بود دزد پیرامون آن نگردد همچنین در هر دلی
که ایمان بود شیطان را بدان راه نبود و یا آنکه چراغ داخل خانه روشن شود و از روزنها پرتوی بر خارج افتد
و آنرا نیز روشنی بخشد همچنین نوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده
انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و سیمای هر کس از دل او خبر میدهد
تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه تا از سنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته بهر جا که رسد ببرد و زخم کند و دل
شکسته زند چرهم ببرد و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة
سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک حضرت محمد صلی الله علیه که نه شرقیست و نه غربی
بلکه مکیست و مکه مبارکه سره عالم است و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار علیه و آله صلوات الله
الملک الغفار نیز نور علم نور معلوم توان کرد مومن عارف ببرکت این دو نور در میان چهار خصلت است ان اعطی شکر
وان ابتلی صبر وان احکم عدل وان قال صدق اگرش بدهند شکر بتقدیم رساند و اگر بمحنتی مبتلا سازند بران
صبر کند و اگر حکم کند در ان رعایت کند عدل را و اگر سخن گوید در ان راست گو باشد و از یکی از ائمه امام علیهم السلام
منقولست که مومن در میان پنج نور سیر میکند کلامش نور و علمش نور و مدخلش نور و مخرجش نور و روز قیامت
با نور باشد تا که به بهشت داخل شود و قولی آنست که آن نور قرآنست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة
و قرآن مصباح و شجره وحی الهی که حد وسطست نزدیکست که هنوز قرآن ناخوانده دلایل صحیح او بر همگان واضح شود
پس چون بدان قرائت کند نور علی نور باشد و در ربیع الابرار آورده که آن نور حضرت محمدست و مشکوة آدم باشد
و زجاجه نوح و زیتون ابراهیم ع که نه یهودیت یافت و نه نصرانیت چه ایشان غرب و شرق را قبله ساخته اند و مصباح
حضرت رسالت ص یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسمعیل علیهما السلام و مصباح حضرت پیغمبر و شجره نبوت که نه کذبست
و نه هزل یا مشکوة سینه منشرح آنحضرت و زجاجه دل صاف مطهر او و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او نه در جانب
غلو او ظلمت و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و مراد ازو سوی هدایت
از انست و گویند نور محبت حبیب با نوار خلت خلیل نور علی نور است و ثعلبی از ابراهیم بن هاشم رحمهما الله در تفسیر آورده
نقل از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمود که مشکوة حضرت فاطمه است و مصباح امام حسن و

امام حسین علیهما السلام و حضرت فاطمه علیها السلام در میان زنان عالم گوئیا کوکبی است درخشنده و ستاره ایست نور دهنده
که از درخت شده از شجره مبارکه که حضرت ابراهیمست عم که کمال اعتدال در وی استقرار دارد نه مایلست بیهودیت
و نه بنصرانیت نزدیکست که علوم محتاج که در ینابیع دل مبارک حضرت فاطمه جای گرفته از وی منفجر شود و بنور آن
عالم بخاص و عام برسد چون امامی از وی بوجود آمد نور علی نور بحصول رسید و حق سبحانه و تعالی راه نماید بسبب آن امامان هر کرا
خواهد که واسطه هدایت خلایق ایشانرا ساخته و امام محمد باقر عم فرموده که مصباح نور علم است در سینه پیغمبر علیه
و زجاجه سینه علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلم که علم خود در سینه وی بودیعت نهاد نزدیکست که عالمی از آل
محمد صلوات الله علیهم تکلم فرماید بآن علم پیش از آنکه از وی پرسند و نور علی نور امامی گویند بنور علم کامل و حلم شامل
اثر امامی از آل محمد صلوات الله علیهم تا قیامت قایم شود خدای تعالی هدایت کند بآن نور و راه نماید هر کرا خواهد از اهل
استحقاق و مهدی صاحب الزمان در آخر الزمان آن نوریست که واسطه هدایت مردم گردد و نور علی نور بر کل ائمه امام
علیهم السلام صادقست زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت در ایشان سرایت دارد و هم در آن تفسیر نقل میکند از
عبدالله بن جندب که او گفت من چیزی نوشتم بابی الحسن الامام علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة والسلم و از تفسیر این
آیه رفیعه پرسیدم جواب نوشت این مضمون را که اما بعد بدانکه محمد بن عبدالله امین وحی آلهی بود در میان خلق وی چون
تبلیغ رسالت فرمود چنانچه حق آن بود بجوار رحمت ایزدی پیوست و ما ورثه و اهل بیت ادیم پس اکنون مائیم امینان
وحی الهی از جانب حضرت رب العالمین و نزد ماست علم منایا و بلایا و انساب عرب و مولد اسلام و ما میشناسیم
احوال انام از مومن و منافق و حقیقت ایمان و کیفیت نفاق مردم از ما معلوم میتوان کرد چه شیعیان و محبان ما بنامهای
ایشان و پدران ایشان در جرایدها ثبت است تا روز قیامت که حق سبحانه و تعالی گرفته بر ما و ایشان عهد و میثاق
که هم جدا نباشیم و ورود ما بر ما دارند و دخول در محل ما دارند و کلمه اسلام نیست غیر ما و ایشان در روز قیامت
... و ماییم کی هر که از ما مفارقت کند بجهت هلاک شد و هر که متابعت ما کند مرحلت جوابست نجات یافت مگر ولایت
... قرابت و تابع ماید دوستان ما مومن دوست میدارد ما را کافر دشمن میدارد ما را مومن هر که از گناه توبه کند و محبت ما بود
... بست برحق تعالی که او را با ما برانگیزد و با ما حشر کند ما آن نوریم که هر که پیروی ما کرد راه یافت و هر که نکرد در بادیه ضلالت
... و هر که از ما نیست غیر از ما بیان ما نیست او را بهره از اسلام باحق سبحانه و تعالی فتح دین فرمود و باختم دین خواهد بود

ادل

اول آن علی و آخر آن مهدی ماست و حق سبحانه و تعالی با اطعام میکند اهل روی زمین و ما باران میفرستد از جمیع
برین و با ایمن کرد اهید شما را از غرق در بحر و از خسف در بر و نفع میگیرید از ما در حیات و ممات و در صراط
و میزان و نزدیک حوض جنان و مثل ما در کتاب الهی مثل مشکوة است و مشکوة در قندیل پس مائیم مشکوة و مصباح
که در و محمد رسول الله است صلعم که نه شرقیست و نه غربی که در ظاهر و باطن از حد وسط و اعتدال است هم در خلق و هم در خلق
و آن نوریکه از او اقتباس کرده امیرالمومنینست عم و دیگر ما پس حق سبحانه و تعالی هدایت میکند بولایت و محبت ما هر کرا خواهد
و بر و لازمست که محبان ما را برانگیزد بروجهی که این نور بر چهره ایشان درخشان باشد در زمره متقیان و صدیقان
و شهیدان و صالحان حشر کند و در جنان رفیقان ایشان باشند و شهدای ما را فضلست بر دیگر شهیدان بده درجه
و شهدای شیعه ما را افضل است بر شهدای غیر ما بنه درجه و مائیم برگزیدگان خدا و مائیم ورثه انبیا و مائیم پسران
اوصیا و مائیم مخصوصان در کتاب الله و مائیم اولی مردمان برسول الله و مائیم مصداق شرع لکم من الدین و مائیم ورثه
اولو العلم و الیوم من ارسل ان اقیموا الدین کما قال و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین بولایت ما راه می یابید و بجنت ما
بازگشت خواهید کرد زهی سعادت و سرور فرستادم بتو این کتاب را بیدهمت ذاکر و بنظر عبرت بخوان و فهم
کن که در و تمام شفاعت و نور و السلم شعر بدر نور و بسر نورات مهور از اینجا فهم کن نور علی نور
فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الآصال رجال
لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما
تتقلب فیه القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله و الله یرزق
من یشاء بغیر حساب گویند جار و مجرور متعلق با قبل است یعنی مشکوة در خانهایا چراغ افروخته
بانکه تقیید ممثل به باشد بچیزی که بهتر است یا مبالغه در و بوده زیرا که قنادیل مساجد اعظم است یا تمثیل باشد
برای نماز مومنان یا ابدان ایشان بمساجد و این منافی جمع بیوت نیست و افراد مشکوة زیرا که مراد این وصف است
باعتبار وحدت و کثرت یا متعلق محذوف باشد یعنی یسبحوا التسبیح گویند خدا را در خانهای که دستوری داد خدای تعالی
وامر کرد بانکه برداشته شود قدر آن او تعظیم یعنی از رفیع قدر و بزرگ مرتبه دانند یا بر دارند در آن را زمانها
بر داشته شود یعنی سبحانه و تعالی حاجتها در آن بیوت و یاد کرده شود در آن خانها نام او و مراد از بیوت ... مساجد است

کاشرف اماکن ودر رفع ساکن از جمیع توابع آفت که در این جا ذکر نماز و اشتغال نمایند و از سخن دنیا و کلام لا طایل محفوظ باشند
یا بیوت ائمه علیهم السلم یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره انس بن مالک روایت کند که یکروزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
این آیت را تلاوت میفرمود مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله این خانها کدامست فرمود که خانهای
پیغمبران دیگری بر پای خواست و گفت یا رسول الله خانه علی و فاطمه علیهما السلم از ان جمله است فرمود که بلی و این خانه فاضلتری خانهاست
و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانکه واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل گویند بیوت از
چهار خانه است که بامر حضرت جلیل جل جلاله مقدس عمارت آن کشته پیغمبران کعبه معظمه که بسعی خلیل و پسر او اسمعیل تمام شد
و بیت المقدس که رفع قواعد آن بدست حضرت سلیمان افتاد و مسجد مدینه مبارکه و مسجد اهل قبا که عمارت هر دو بامر
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه بود و تسبیح گویند یا نماز گذارند مر خدای را در ان بیوت بامداد و شبانگاه مردانی که از
غایت استغراق در مقام شهود مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا از بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان
توقع سود داشته باشند و نه فروختن انها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشانرا مانع نشود از یاد کردن خدای تعالی
و از بپای داشتن نماز و از دادن زکوة محققان برانند که جون شیخ و شرا که اعظم اشتغال دنیوی است ایشانرا از ذکر مانع
نشود دیگر اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار فرموده که ظاهر ایشان با خلق است و باطن ایشان با حق و یک لحظه
ازو غافل نیستند و تحقیق این طریق اهل البیت رسول است صلعم و این صفات خود سیرت ایشانست و قول
اصح بیوت خانهای ایشانست که در انجا دایم ذکر خدای کنند و نماز گذارند و بفقرا و درویشان تصدق نمایند چه
در خبر است که امیر المؤمنین عم در شبانروزی هزار رکعت نماز گذاردی و بغیر از فرایض و سنن روایت و مجلس امام زین العابدین عم
که او را سجاد ذا الثفنات میگفتند که از کثرت سجود بمثابه ثفنه که در حال سجده بر زمین می نهند پینه بسته بود و ایثار زکوة
در اسلام و بیش از اسلام کسی جمع نکرده میان زکوة و نماز جز امیر المؤمنین عم با وجود این عبادات و توجه و استغراق
بسی این مردان میترسند از روزی را که بگردد در ان روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش با اضطراب متغیر
شود و بگردد دیدها و از هر طرف مینگرد تا ببینند که مأمن او از کجا بدر می آید این مردان میترسند تا جزا دهد
خدای تعالی ایشانرا بسبب آن ترس نیکوتر و این بخشش موعود و نعیم بهشت و دیگر عطا باید که هرگز در خاطر
خطور نکرده باشد و زیاده کند در پاداش ایشان از فضل خود یعنی در ان امر موعود و کریمه انا نخاف من ربنا
یوما

والنعایس

یوما عبوسا قمطریرا و آیات با عمل و ما بعد پس موید است که این صفات ثابتست برین طایفه علیا مقدار را
که کاملانند در صورت و سیرت نه آنانکه نقش بند نقش بدو کج بردن نهاده نقش نیک را ست برده نماید در
یوم تبلی السرایر نقشها بظهور خواهد امد که حملهای بی موقع موجب خجالت و شرمندگی باشد نقش بند
برون کلها اوست و نقش بند درون دلها اوست و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا هر کرا میخواهد بغیر حساب
روزی حساب نکند که آن روزیست که از وجه حلال آمده باشد و در عبادات صرف گشته یا زیاده از ان
دهد در عقبی که بحیز شمار در نیاید وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ
و آنانکه بپوشیدند حق را و نگرویدند بدان عملهای ایشان که در صورت نیکو باید چون صله رحم و عتق
بنده و اطعام فقرا و امثال آن مانند سرابیست بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیمروز
بر زمین مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب مواج بپندارد انرا تشنه آب صافی و پی
بوی آرد تا چون برسد بموضعی که دروی توهم آب کرده نیابد آن مظنون خود را چیزی بیابد عذاب خدا را
نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده خود باید پس تمام بدهد خدای تعالی او را وافی کردار او بر وجهی
که حساب اقتضا کرده باشد و خدای تعالی زود حسابست حساب کسی او را از حساب دیگری باز ندارد و تمثیل کرد
اعمال کافرانرا بسراب و او را تشبیه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید میشد تشنگی زیاده
میشود کافرانرا امید باز داشت اعمال چون نیابند حسرت و حجاب فزون میگردد او را آنکه این آیت
در شان عتبه بن ربیعه بن امیه نازل شد چه او در زمان جاهلیت طالب دین بود چون زمان اسلام در آمد
کافر شد و اعمال که بی محبت و دوستی اهل البیت است علیهم السلم همین حال دارد او کظلمات فی بحر لجی
يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ
إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ یا کردار ایشان
چون تاریکیهای تیراکه در دریای عمیق که دم بدم می پوشد آن دریا را موجی از بالای موج موج دیگر
از زبر موج ثانی ابری که انوار نجوم را بپوشد این تاریکیهاست بعضی بالای بعضی تیرا کم شد یعنی ظلمت

بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر چون بیرون آرد کسی دست خود را که او توی اعضای وی نزدیک است
بچشم نزدیکترین چیزیست که ببیند او را از شدت ظلمت یعنی دست را نه بیند و نزدیک نیست که بیند و هر که
نه دارد و منور نکرد خدای تعالی او را و او را روشنی یعنی بواسطه عصیان او را در بادیه خذلان گذاشت پس نیست مر او را
روشنی یعنی بواسطه عصیان او را در بادیه خذلان گذاشت پس نیست مر او را هیچ نوری این تمثیل دیگر است
مر اعمال کفار را از ظلمات اعمال تیره اوست و تیرگی دل او و موج آنکه دل او را می‌پوشد از جهل مانند ابر که آب
در خذلان باران بس که دارد او گفتار و روش ظلمت و مدخل و مخرج و روش ظلمت و رجوع او هم در قیامت بظلمت
عکس این مومن را که او را نور بر نور است و او را ظلمات بعضها فوق بعض علی بن ابراهیم رحمه الله میفرماید در تفسیر
از ابی عبدالله ع از تفسیر این پرسیدند فرمود که ظلمات فی بحر لجی من فوقه موج فلان و فلان و فعل است
من فوقه سحاب طلحه و زبیر و ظلمات بعضها فوق بعض معاویه یا فتنه و یزید پلید و ما فی امیه و که اگر
نشوم در ظلمت ظلم ایشان عداوت بیرون آورند از کوری دل اهل حق را و می‌شناسند و می‌بینند چه حالی
دست خود را که نزدیکتر است نمی‌بینند و در مجادله و مخاصمه و محاربه اهل بیت سعی کنند و نور ایمان ملازم
اهل حق را ضد کنند و هر که مر او را نوری منور نکرده باشند یعنی امامی از ولد فاطمه زهرا علیها السلام پس او را
نخواهد بود از امامی که در روز قیامت بنور وی رود تا راه بمقصود برد یوم تری المومنین والمومنات یسعی
نورهم اشارت بهمین آیت و از تفاسیر اهل البیت علیهم السلام آورده اند که در خبر است که از حضرت رسول صلعم
پرسیدند که امت تو در روز قیامت بر پل صراط چگونه گذرند فرمود که بنور علی ع گذرند و او بنور من گذرد
و من بنور خدای تعالی و نور امت من از علی است و نور علی از من و نور من از نور خدا و هر که با او تولا کند و از
دشمنان او تبرا جوید او را آن نور آن نور نباشد بعد از آن این را خواند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور پس
در قیامت بی این نور ماند در ظلمت خانه دوزخ گرفتار باید بود شعر مومنان از تیرگی دور آمدند
چون نور علی نور آمدند کافر تاریک دل در فکرت است حال کارش ظلمات اند ظلمات و نور علی نور
شمس نور علی نور است که پی آن راه بمقصود نمی‌رود أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَوٰتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
آیا

آیا نمی‌بینی و نمیدانی که خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را آنچه کی میکنند بمقال یا بدلالت حال هر که در آسمانها و زمینها
که او قائم در برکات است و او را تنزیه میکنند و تقدیس و زوال نیست و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتی که بال گشاده باشند
در هوا و صف کشیده تخصیص طیر آنست که او میان آسمان و زمین است با دلایل صنع در و ظاهرتر است
اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکز نیست اعطای قوت میل بمحیط و قدرت وقوف بر هوا و الهام بسط اجنحه بوقت
صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیست است رهنیست قاطع بر کمال قدرت صانع هر یکی از اهل
آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع بدرستی که دانسته است آنچه میکنند همه از طاعت و عبادت وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و مر خدا راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها
همه اوست و بسوی خدای تعالی است بازگشت همه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ
ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ
بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ
يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ آیا نمی‌بینی و نمیدانی که
حق تعالی میراند ابر را و بر می‌انگیزاند قطعه قطعه و پاره پاره پس تالیف میکند میان او یعنی انضمام بعضی از او
با بعض پس میگرداند او را در هم رسته و در هم بسته پس می‌بینی باران که بیرون می‌آید از میان آن و فرو
میفرستد از ابر از کوهها که در وست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که بمثابه کوههاند در عظمت از تگرگ
که کاینست مفعول محذوف تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابر است و گفته اند آیتی تگرگ اند از آسمانست
نه از ابر و در آسمانها کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ حق تعالی از آن تگرگ باران میکند
و در عقل قاطع نیست که مانع این باشد آنکه در زمین کوه پیدا کرده از روی قدرت در آسمان تگرگ
آورده بمحض حکمت پس میرساند آن تگرگ بکشت و زرع و باغ هر که میخواهد که مستوجب آنست و باز میدارد
میوه و ازار از محصول هر که میخواهد که مستحق آن نیست نزدیکست که روشنی برق آن ابر ببرد و دور از او بر باید
از فرط روشنی و این قول نیز دلیلست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می‌آید
میگرداند خدای تعالی شب و روز را با رفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا بتغییر

ومن آن

احوال ایشان بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت مؤثر در اشیا مذکور شد هر آینه دلالتی واعتباری بود
وبصیرت را وَاللهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى
رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای
بیافرید هر جنبنده را که بر زمین است از آب که ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و نطفه نیز در همه مخصوص علقه است بر سبیل آنچه ادام
ترابست در تبیان از علمای عامه نقل میکند که حق سبحانه و تعالی جوهری آفرید و نظر هیبت بر او افکند بگداخت و آب
گشت بعضی از او را تغلیب نمود با آتش و از آن جن بیافرید پس بعضی را تغلیب کرد بباد و از آن ملائکه آفرید و بعضی را
تغلیب بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل آن همه آبست پس از این جنبندگان هست آنچه
میرود بشکم خود چون مار و ماهی و هوام و از ایشانست که میرود بر دو پای چون آدمی و مرغ و از ایشانست که می‌رود
بر چهار پای چون وحوش و نعم و سباع تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماری باشد بی آلت مشی بعد از آن
آنکه بدو پای رود پس آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد مثل عنکبوت اعتماد او
بر قوایم اربعست و از آن بیش نیست می آفریند خدای تعالی هر چه ذکر کرده است و از آنچه یاد نفرمود با اختلاف
صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر مرتی که خدای تعالی بر آفریدن همه چیز تواناست
پس هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بتحقیق
خدایی که فرو فرستادیم آیتهای روشن کننده و هویدا سازنده همه چیزها و خدای تعالی راه نماید بسبب تفکر در آن
و اعتقاد صحیح درست بران براه راست که طریق محمد و آل است علیهم السلام هر که خواهد. میکرد در تبیان آورده اند که میان
بشر منافقی و یهودی خصومتی افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بریم منافق گفت
مرا فرو بکعب بن اشرف بکنیم اما علی بن ابراهیم رحمه الله آورده روایتی از ابی عبدالله عم که این خصومت میان
امیرالمؤمنین عم و عثمان واقع بود و ابوالقاسم بلخی نیز همین گوید که زمینی از امیرالمؤمنین عم خریده بود و میخواست که بر
آنحضرت رد کند که سنگ بسیار دارد آنحضرت فرمود که در محکمه حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله محاکمه شود حکم بن
عاص عثمان را مانع بود که اگر انجا میروی او حکم برای پسر عم خود خواهد کرد عثمان گفت امیرالمؤمنین عم را که این منسوب

با ما

بکه او میگوید بعضی جای دیگر رویم چون ... وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ
وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و میگویند
منافقان گرویده ایم بخدای تعالی و بپیغمبرش و او و فرمان بردار گردیده ایم پس روی بر میگردانند گروهی
از ایشان و امتناع می نمایند از قبول حکم از پس اقرار و ایمان و طاعت و نیستند آن گروه بر گردندگان
مخلص بآیات یا ثابت بر ایمان که اگر ثابت می بودند از فرمان خدا و رسول سر نمی پیچیدند و روی نمی یافتند
یکی یافتند آنچه یافتند وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ
و چون خوانده شوند بکتاب خدای تعالی و بحکم رسول تا حکم کند میان ایشان ناگاه گروهی از ایشان
اعراض کنندگانند از محاکمه بنبوی وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ و اگر باشد مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود بیایند بسوی پیغمبر و فرمان بردار
و انقیاد کنندگان بعد از آنکه دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد و فرمان برنده اند اگر معلوم کنند
که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زنند آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و نفاق و میل بظلم
یا در شک افتادن در باب پیغمبر صلعم و از و تهمت مشاهده کرده اند که در و اعتقاد براستی او یا میترسند
آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکم و جور نماید بر ایشان و میل کند رسول او در حکومت برای داماد
پسر عم خود چنین است که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدای و رسول حیف و جور کنند بلکه آن گروه که اعتقاد ایشان
این بود ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود یا با امتناع از حکم خدا و رسول إِنَّمَا كَانَ
قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ جز این نیست که گفتار مؤمنان چون خوانده شوند بکتاب خدای تعالی و بسوی
پیغمبر او تا حکم کند میان ایشان بوقت محاکمه آنکه گویند بشنیدیم قول ترا و فرمان برداریم امر ترا
و آن گروه که چنین گویند ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی
وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

دلامیر

وهرکه فرمان برد خدای تعالی را در فرایض وفرستاده او در سنن یا در هرچه فرماید ودهی رسول نیز حکم او دارد در
فرمان برداری وبترسد از عذاب خدای تعالی بر گناهان گذشته وبپرهیزد از خشم او ومعصیت نکند در زمان آینده
پس آن گروه ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک الطهس آیتی آورد که بدان کافی باشد
واحتیاج بآیات دیگر نشود علمای زمان اتفاق باین آیت کردند چه حصول فوز ببر زمان خشیت وتقوی محصور
بیت وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ
اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا وسوگند خوردند منافقان بخدای تعالی سخت ترین سوگندان خود در طریق فرمان
برداری خیانند که بی شبهه اگر فرمای ایشان را به بیرون آمدن از دیار واموال خود هرآینه بیرون آیند وحظ
توقف ننمایند بگو قسم یاد مکنید وسوگند بدروغ مخورید مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته شده باخلاص
وصدق نیت وخلوص طویت نه سوگند دروغ بر طاعت بنفاق بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید
از نفاق وجز آن قُلْ اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ
عَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَاِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ بگو ای محمد
برید خدای تعالی را بخلوص نیت واطاعت کنید رسول را بصفای طویت پس اگر روی بگردانید ای مردمان
از نیت که بر پیغمبر است آنچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ رسالت واحکام از جانب حضرت ذو الجلال وبر شماست
آنچه بار کرده شده اید از انقیاد وامتثال اگر فرمان برید رسول را در حکم او راه یابید براستی ونیت واستاده
بجمیع نکر رسانیدن انکار را ودعوت واضح روشن وپیغمبر مرآنچه بر وی بود بجای آورده واگر کار دیار رسالت
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا
يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند از شما وبکردند کارهای شایسته گویند فقرای مهاجر وانصار که بعد از هجرت
بمدینه در منازل انصار جای گرفته وقریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه ویثرب بودند بر محاربت ایشان
اتفاق نمودند شب وروز پیغامهای تهدید آمیز وسخنان فتنه انگیز میفرستادند چنانچه ایشان اکثر اوقات سلاح
یاذد

با جود دشتندی ودور کاری ره هراس میگذاشتندی تا روزی با یکدیگر گفتند آیا روزی در آید که خود را ایمن
ومطمئن بینیم وبفراغت خاطر بر بساط سلامت وعافیت بنشینیم این آیه نازل شد وحق تعالی سوگند خورد و وعده
داد که هرآینه ایشان را خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب وعجم همچنانکه خلیفه گردانید خدای تعالی آنانرا که بودند پیش
از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر وشام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن همچنانکه ملوک در ممالک خود میکنند
واندک فرصتی را نیز بوعده مومنان واکناف مشارق ومغارب بگیرم لیظهره علی الدین کله بحوزه تصرف وتسخیر ملازمان
شده شرع نبوی وقانون احکام ملت مصطفوی درآید وهرآینه باقوت وتمکین ثابت سازد برای ایشان
دین ایشانرا آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند
وبدل دهد ایشانرا از پس ترس ایشان از اعادی ایمنی از آنچه می پرستند مرا ودر زمان خلافت ترک
نمی زنند با من چیزیرا یعنی اختیار وجاه انبیا را از عبادت وتوحید باز نمیدارد وهرکه کفران ورزد درین نعمت
بعد از راست وعده پس آن گروه کافرنعمتانند وکاملانند در فسق در تفسیر اهل البیت علیهم السلام است که کفران این
نعمت اولا طایفه کردند که بنیاد دنیای مخالفت اهل البیت نهادند ودیگر در تفسیر ایشان مذکور است که مراد بایشان
خلیفه حضرت صاحب الزمانست نه جمیع امت ونه آنکه بعد از پیغمبر صلی الله علیه خلافت کردند ازین کس چنانچه
اهل خلاف میگویند که در زمان ایشان ولایت عرب وبعض از عجم مفتوح شد که حضرت عزت جمیع بلاد مشرق
ومغرب بدست وی خواهد گشود ودرین آیت باین خبر میدهد مجملا آنکه در آخر الزمان خروج کند از خلیفه گان او را
مهدی خوانند خاتم ائمه معصومین است علیهم السلام واجماع امت بر خروج وظهور او ولیکن در تعین او اختلاف
کرده اند که اهل خلاف میگویند که متولد خواهد شد از اولاد امجاد امام حسین علیه السلام واثنا عشریه میفرمایند که
او از فرزند خلف امام حسن عسکریست که غایبست وحی وموجود است ودر آخر الزمان بحکم الهی ظاهر خواهد شد
ودلیل بر صحت این قول که خلیفه است وبر فساد قول دیگران که او نیست آنست که خدای تعالی وعده فرموده ووعده
بچیزی در امری میباشد که در حال نباشد بلکه آینده بود وآنچه در عهد رسول الله صلی الله علیه بظهور آمد که حق تعالی
ملل وشرایع را منسوخ ساخت وزمین را از دیگران انتزاع کرد وبقبضه اقتدار آنحضرت داد حال بود نه وعده
بیان وعده بملت آنحضرت نبوده باشد ودیگر آنکه تمکین از دین پسندیده تا بآن حد نرسیده که حضرت عزت

ذکر فرموده و تبدیل خوف بامنی و در این مرتبه حاصل نیست که گفته در این جا اولوا الامر رسیده و دلالت دارد بر زیاده بر
آنانکه آیت را بر خلافت صحابه حمل کرده اند و دیگر آنکه امت بر دو گروهند گروهی گویند امامت و خلافت بنص ثابت
باشد نه باختیار و گروهی گویند باختیار نه بنص اما آنکه بنص رفته اند گویند بعد از پیغمبر صلعم امام امیر المؤمنین است
بی واسطه و بعد از وی یازده فرزند و فرزندزادهای او که آخرشان مهدیست صلوات الله علیهم اجمعین و آنانکه بر اختیار
رفته اند گویند بعد از حضرت رسول صلعم مردم ابوبکر را اختیار کردند بخلافت و او بعمر وصیت کرد و او بشوری
انداخته یا عثمان را اختیار کردند و آنانکه حمل کرده اند خلافت را در صحابه بنص این آیت قول ایشان باطلست
اگر از خدای تعالی یا از پیغمبر نصی بودی باختیار ایشان بر ابوبکر احتیاج نبودی و نص ابوبکر بر عمر و از آن او
بعثمان بمشورت و شوری پس استخلاف ایشان بطریق نص نباشد که اگر خبری بود بنص صریح مثل قول
حق تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة و دیگر انا جعلناک خلیفة فی الارض و دیگر هرون اخلفنی فی قومی احتیاج
حاجتی نبود باجماع و بیعت دیگران و نص پیغمبر نیز نه پس استخلاف بر وجه در حق ایشان نباشد
و تمکین از دین چنانچه صفت آن در آیه گذشت نه در عهد رسول صلعم بود و نه در عهد آن اصحاب و نزد ما
هست پس این روز خواهد بود که حضرت رسول صلعم فرموده که اگر نماند از دنیا مگر روزی هر آینه حق تعالی
دراز گرداند آن روز را تا بیرون آید مردی از اولاد من که هم نام من و هم کنیت من باشد پر کند زمین را از
داد و عدل همچنانکه پر بوده از ظلم و جور و تعیین او در حدیث جابر در سوره نسا سمت ذکر یافته که او خلف
صلب امام حسن عسکریست علیه السلام و اما تبدیل خوف بامن معلوم است که بر عموم حاصل نیست مگر در بعضی مواضع و آنکه فرمود که
یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا پوشیده نیست که اهل اسلام نسبت با اهل کفر اندک اند پس معنی آیت مطلوب نیست مگر در خلافت
و امامت مهدی علیه السلام که در زمان دولت او کفر و ملل مختلفه در عالم نماند اللهم ارزقنا دولته و صلاح و جعلنا من الذین
یعتقده و لوائه یحی ستید با محمد و الله و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الرسول لعلکم ترحمون
و بپای دارید نماز مفروضه را و بدهید زکوة واجب را و فرمان برید رسول را تا باشد که رحم کرده شوید زیرا که فرموده
نایب او است فرموده نبوت باید که رحمت کرده شوید لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض
و مأویهم النار و لبئس المصیر مپندار ای محمد آنانکه نگرویده اند عاجز کنندگانند خدای تعالی را
در عذاب

در عذاب کردن در زمین یا منع یا پرندگان بر ایشان نتوانند که از حکم او بگریزند و عذاب او را از خود
دفع کنند و بازگشت ایشان عذاب آتش است و بد بازگشتی است آتش و روایت آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم غلامی
انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب یکی از صحابه فرستاد مدلج بی اجازت در آمد
و او خفته بود و جامه از بعضی اعضاء او دور شده و قولی است که بیدار بود و با زن خود ملاعبه مینمود
از آمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت و بر زبانش جاری شد که کاش درین باب چیزی فرود آمدی
بعد از آنکه بخدمت آنحضرت رفت این آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین
ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل صلوة الفجر
وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة ومن بعد صلوة العشاء ثلث عورات
لکم لیس علیکم ولا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض
کذلک یبین الله لکم الایات والله علیم حکیم ای گروهی که ایمان آورده اید باید که دستوری طلبند آنانکه مالک
ایشانست دستهای شما یعنی بندگان ذکور و گویند همه ایشان از غلام و کنیزک لیکن اذن مروی است از ابی
عبد الله علیه السلام و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند بحد بلوغ از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید
که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بجایهای شما سه نوبت در شبانروزی یکبار پیش از نماز بامداد
که آدمی از خواب برمیخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که جامه صحبت بپوشد و یکبار هنگامی که می
نهید جامهای خود را در وقت نیم روز که محل قیلوله است و یکبار از پس نماز خفتن که وقت تجرد است از
لباس و در آمدن بمضاجع نگاه دارید این سه وقت که مر شماراست و این اوقات نسبت با اینها تکلیف است
و نسبت با اطفال تمرین یعنی تا معتاد شوند اگر کسی گوید که اوقات دیگر را حکم چیست در جواب آن سوال میگوید
که نیست بر شما و نه بر بندگان و کودکان نارسیده گناهی و بزه در ترک استیذان بعد از این سه وقت
ایشان بندگان و کودکان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که
دستوری طلبند این در معنی تعلیل عدم استیذانست در غیر این اوقات و الا حرج کشند در می آیند بعضی از شما
بر بعضی یعنی مالک بر مملوک بجهة خدمت و کودکان برای تربیت مانند این روشن آوردن روشن میسازد

از شما